

صفحة ۱۰	فشار برای مذاکره
صفحة ۱۲	ارزیابی از کمیته هماهنگی
صفحة ۲۸	بازگشت سوسیالیسم
صفحة آخر	در سالروز حلبچه

شماره ۲۳، فروردین ۱۳۸۶ (آوریل ۲۰۰۷)

اکنون چه؟

چشم انداز حرکت دانشجویان چپ پس از ۱۶ آذر ۸۵

ایرج آدرین

موضوعات و عمق بحث هایی که در شمار افزاینده وبلاگ ها و نشریات دانشجویی منتشر می شود خود بیانگر درک وسیعتری (ولی قطعاً نه درک واحدی) از تکالیف دوره حاضر است. مقاله حاضر به سهم خود می کوشد چارچوبی ارائه دهد و پارامترهای تحلیلی ای را طرح کند که برای تعیین وظایف دانشجویان چپ در دوره حاضر می توانند مفید واقع شوند. به باور نگارنده، چنانچه تبیین چشم انداز تحرك چپ در جنبش دانشجویی بر درک درستی از موقعیت عمومی چپ و شناخت دقیقی از شرایط حاضر متکی شود، تحرك دانشجویان چپ در آذرماه گذشته، بسیار فراتر از آکسیونی اعتراضی، می تواند سر آغاز دور جدیدی در وضعیت عمومی چپ، و به این اعتبار نقطه عطفی در وضعیت سیاسی عمومی جامعه، باشد.

۱- جایگاه ۱۶ آذر ۸۵

نخستین تفاوت آشکار آکسیون های دانشجویی آذرماه گذشته با حرکات اعتراضی معلمان و زنان در این بود که در این آکسیون ها فعالان چپ ابتکار عمل را به دست داشتند. این دیگر حتی "شبح لنین" بر فراز دانشگاه نبود (که رؤیتش چند ماه پیشتر خواب از چشمان روشنفکران لیبرال و سوسیال دموکرات ربوده بود)، بلکه دیدار رو در رو با نسل جدیدی از فعالان چپ بود. همان چپی که دژخیمان رژیم اسلامی باور کرده بودند نسلش را از بیخ بر کنده اند،

و روشنفکران لیبرال و سوسیال دموکرات ناممکن بودن تجدید حیاتش در دنیای "پسا کمونیستی" پس از جنگ سرد را بارها به یکدیگر شادباش گفته بودند. اما اکنون سخنگویان حزب مشارکت هم ناگزیرند تا به حضور "روشنفکران

مراسم سالروز دانشجو در آذرماه گذشته، که آشکارا به ابتکار دانشجویان چپ و با شعارهای صریح چپی برگزار شد، از سوی همه نیروهای اپوزیسیون با اهمیت تلقی گشت. اما نزد اپوزیسیون نقش این آکسیون ها عموماً حلقه ای در گسترش اعتراضات همگانی علیه رژیم اسلامی بود. چنین تلقی ای از تحرك دانشجویان چپ بسرعت در ارزیابی تقریباً تمام اپوزیسیون (و از جمله سلطنت طلبان) از گردهمائی های فعالان جنبش زنان و تظاهرات معلمان در دو سه هفته اخیر، به منزله اعتراض اقشار دیگر در ادامه تحرك اخیر دانشجویان، بازتاب یافت. تجزیه و تحلیل تظاهرات معلمان و تحرك اخیر فعالان جنبش زنان اینجا مورد نظر نیست؛ و در این نیز شك نیست که، در شرایطی که تصور می رفت در متن بحران هسته ای جاری دامنه اعتراضات عمومی محدود شود، اقدام دلیرانه دانشجویان چپ در برگزاری روز دانشجو عامل مثبتی در فعال کردن هردوی این حرکت ها بود. مقاله حاضر، اما، آکسیون های آذرماه گذشته را از زاویه موقعیت عمومی چپ ارزیابی می کند و چشم انداز حرکت دانشجویان چپ را در راستای وظایف عمومی چپ در مقطع حاضر ترسیم می کند.

نگفته پیداست که مسیری که دانشجویان چپ در عمل خواهند پیمود بستگی به این دارد که پاسخ فعالان چپ در دانشگاه ها به این پرسش چه باشد: اکنون، پس از ۱۶ آذر، چه باید کرد؟ به نظر می رسد برای خود این فعالان اینقدر روشن است که رشد خطی فعالیت های گذشته در دوره حاضر جوابگو نیست. در مباحث دانشجویان چپ، حتی وقتی چشم انداز حرکت آتی مستقیماً مورد بحث قرار نمی گیرد، تنوع

عزم فعالان چپ دانشجویی بود که این نقطه عطف را شکل داد، و باید به قابلیت و جسارت این دانشجویان چپ درود فرستاد.

اعلام حضور نسل جدیدی از فعالان چپ، گرچه برای آینده سوسیالیسم در ایران تعیین کننده است، اما هنوز بخودی خود جایگاه آکسیون های ۱۶ آذر را بیان نمی کند. ویژگی حرکت ۱۶ آذر، یعنی آنچه این حرکت را برای کل صحنه سیاست ایران حائز اهمیت می کند، در این است که دانشجویان چپ راه واقعی پیشروی را به جنبش دانشجویی و کلیه جنبش های توده ای حق طلبانه نشان دادند: دانشجویان چپ به روشنی جنبش دانشجویی و جنبش زنان را به اتحاد با جنبش کارگری فراخواندند، و به این اعتبار خطوط اصلی استراتژی سیاسی روشنی را ترسیم نمودند. جنبش دانشجویی نزدیک به ده سال گذشته دور جدیدی را، نخست تحت هژمونی فکری و سیاسی اصلاح طلبان حکومتی، آغاز کرد و پس از سر خوردن از خاتمی و دوم خرداد بی ثمری استراتژی اپوزیسیون لیبرال را نیز آزمود. طرح استراتژی اتحاد با جنبش کارگری در جنبش دانشجویی اکنون نشانه این است که نوبت سوسیالیسم فرا رسیده است.

مکان تعیین کننده استراتژی برای عروج چپ در ایران:

اینجا لازم است گریزی بزنیم و مکان تعیین کننده استراتژی برای پاگرفتن یک جنبش سوسیالیستی اجتماعی در ایران را یک بار دیگر تکرار کنیم.

پیشروی سوسیالیسم در ایران، مثل همه جای دنیا، عموماً به دو شیوه عملی می شود: اول، با اشاعه جهان بینی سوسیالیستی؛ یعنی با تغییر عقاید آدمها، یا دگرگون شدن ایدئولوژیک آدمها. دوم، با مبارزه سیاسی؛ یعنی مبارزه متحد طبقه کارگر (و غالباً همچنین بسیج جنبشها یا اقشار و طبقاتی که خواسته های عادلانه و دموکراتیک دارند، بمنزله متحدین طبقه کارگر) به شیوه ها و برای اهدافی که موقعیت طبقه کارگر را از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ارتقاء می دهد و او را به فتح قدرت سیاسی در جامعه (پیش شرط حیاتی ساختن یک جامعه سوسیالیستی) نزدیک تر می کند. روشن است که اولی گسترش باور به افکار و اهداف سوسیالیستی و دومی پیشروی سیاسی-اجتماعی سوسیالیسم را هدف دارد. یا می توان گفت اولی «چه باید خواست» را تبلیغ می کند و دومی به «چه باید کرد» پاسخ می گوید. در سنت مارکسیستی، اولی متناظر با نظریه و «برنامه» است و دومی با «استراتژی». پیشروی سوسیالیسم همیشه در گرو پیشبرد هر دو این عرصه هاست، اما واضح است که از لحاظ تحلیلی پاسخ به «چه باید کرد؟» تنها وقتی ممکن می شود که بدوا «چه می خواهیم؟» روشن باشد. اما اشاعه جهان بینی سوسیالیستی می تواند صرفاً از جنس یک جنبش فکری

لنینیست" در صحنه فکری و سیاسی ایران اعتراف کنند. پس از ۱۶ آذر ۸۵، تنها خودفریبان می توانند وجود چپ را در محاسبات سیاسی خود منظور نکنند.

عرض اندام چپ در آذرماه گذشته البته رعدی در آسمان بی ابر نبود. برخلاف باور مشترک مرتجعین و لیبرال ها، نه کشتار و سرکوب و نه پیروزی جهانی نئولیبرالیسم نمی توانست از بازتولید چپ جلوگیری کند. با ۱۶ آذر نسل جدیدی از چپ در دانشگاه اعلام حضور کرد که نه فقط دهه خونبار ۱۳۶۰ را مستقیماً تجربه نکرده، بلکه در زمان انتخاب خاتمی و "حماسه" توخالی دوم خرداد هنوز وارد سیاست نشده بود. این نسل جدیدی از چپ است که "جنگ سرد" را در کتاب تاریخ باید بخواند و هیچ جزئی از هویتش را و امدار "سوسیالیسم" کاذب اردوگاه شوروی نیست. این نسل چپ وقتی چشم به دنیا و عالم سیاست باز می کند که، در بیخ گوش او، جهانگشایی نئولیبرالی معنای واقعی "جهانی شدن" سرمایه را نشان می دهد. در نزدیک به دو دهه ای که از پایان جنگ ایران و عراق و پایان جنگ سرد می گذرد، زمینه مادی سر بر کردن دوباره چپ را نفس بازسازی اقتصاد سرمایه داری ایران در عصر جهانی شدن نئولیبرالیسم شکل می داد، و تحرك تازه جنبش کارگری در سه سال گذشته پایه اجتماعی عروج دوباره چپ در ایران را فراهم می کرد. این چنین است که نسل جدیدی از چپ وارد میدان مبارزه می شود. ۱۶ آذر ۸۵ تنها نوک کوه یخ است.

نسل جدید چپ وقتی پرچم سوسیالیسم را در ایران بر می افرازد که آرمان مدرنیته و سکولاریسم و دموکراسی (در طیف رنگینی از "نواندیشان" دینی و اصلاحگران حکومتی گرفته تا جمهوری خواهان لائیک هوادار امپریالیسم، از لیبرال ها و سوسیال دموکرات های هواخواه جناحی از رژیم گرفته تا سلطنت طلبان توبه کرده و مشرف شده به لیبرالیسم) منادیان متنوع خود را یافته اند. این نسل چپ وقتی می باید با سیاست های جهانی دولت های بزرگ کاپیتالیستی مقابله کند که (برخلاف چپ دوران پهلوی) ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران مشروعیت خود را در مخالفت با سیاست های امریکا می جوید؛ یا در سطح خاورمیانه، نه فقط ارتجاع اسلامی، بلکه گرایشات وسیعی در ناسیونالیسم ایرانی و عربی، چه در اپوزیسیون و چه در دولت، و حتی در سطح جهانی (و بمنزله بهترین حالت) جنبش ها و دولت های پوپولیستی امریکای لاتین نیز، هر یک با اهداف خاص خود و به درجات و انحاء مختلف، مقابل امریکا ایستاده اند. برای چنین نسلی، سوسیالیسم در ایران تنها می تواند پرچم مبارزه اردوی بیشمار کار علیه سرمایه داری، علیه هر دولت پاسدار سرمایه، و علیه نظم کاپیتالیستی جهانی باشد. اما بلافاصله باید اضافه کرد که، هر چند همه این عوامل مادی زمینه ساز ظهور نسل جدیدی از چپ بوده اند، هیچیک وقوع مشخص آکسیون های ۱۶ آذر را محتوم نمی کرد. این قدرت آگاهی و

صد چندان می کرد) تنها پس از انتخاب تعلق سیاسی به بلشویسم در میدان نبردهای اجتماعی می توانست آغاز شود.

معضل فراراه پیشروی سوسیالیسم در ایران امروز معضل روشنگری معرفتی و حتی تبلیغ صرف اهداف برنامه ای نیست. مقایسه اسناد و نوشته های جریانات و حتی محافل مختلف چپ ایران بیانگر این است که اشتراک وسیعی در عقاید پایه ای و برنامه ای میان بسیاری از بخشهای چپ وجود دارد. حتی پراکندگی و تعدد سازمان های چپ ایران، و تداوم انشعاب ها در احزاب و جریاناتی که همگی پلاتفرم اهداف و برنامه واحدی را دنبال می کنند، خود شاهدی بر صحت این مدعاست که تشتت چپ به سبب اختلاف در امر استراتژی است. شاید "اغتشاش در امر استراتژی" اصطلاح مناسبتری، بویژه برای توصیف سازمان های باقیمانده از دوره انقلاب بهمن، باشد؛ زیرا بسیاری از این جریانات اساسا استراتژی روشنی را دنبال نمی کنند، و نزد برخی حتی مقوله استراتژی (یا بعضا حتی مقوله سیاست و مبارزه سیاسی) غایب است. انشقاق چپ به سبب تفاوت در استراتژی ابداء پدیده منحصر بفرد تاریخی و محدود به وضعیت حاضر چپ در ایران نیست. (کافیست مرز تفکیک بلشویک ها و منشویک ها را در انقلاب های روسیه بیاد آوریم). اما اغتشاش استراتژیک، در چپ ایران، و حتی خلأ استراتژیک، واقعا بیسابقه است.

طرح و پیشبرد استراتژی سوسیالیستی تنها از تئوری مارکسیستی نتیجه نمی شود، بلکه همیشه محصول اعمال تئوری به شرایط مشخص، یا به عبارت بهتر به ارزیابی مارکسیستی از شرایط بین المللی و کشوری مبارزه طبقاتی، و ارزیابی از بالانس قوای طبقات در این وضعیت مشخص، بستگی دارد. بخش اعظم سازمان ها و جریانات چپ بازمانده از دوره انقلاب بهمن استراتژی روشنی در قبال اوضاع جاری ندارد. فقدان استراتژی را با تبلیغات (چه تبلیغات ایدئولوژیک و چه فراخواندن مداوم مردم به انقلاب) نمی توان پوشاند. استراتژی سیاسی بالاخره باید این را روشن کند که کدام نیروهای اجتماعی، طی چه پروسه ای، قرار است از اوضاع فعلی راه به تغییرات مورد نظر ببرند. و استراتژی سیاسی برای هر مارکسیستی یعنی طبقه کارگر طی چه گامها و مراحل، در همکاری دفاکتو یا اتحاد رسمی سیاسی با چه جنبشهایی، می تواند به انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری نزدیک شود. اینجا لزومی ندارد نظر ما در این زمینه را که در چند سال گذشته به انحاء مختلف بیان کرده ایم تکرار کنیم (۱).

جنبش دانشجویی و استراتژی چپ:

با توجه به این وضعیت عمومی چپ در ایران، طرح استراتژی سوسیالیستی از جانب دانشجویان چپ در آکسیون

باشد، و تنها داشتن و اتخاذ یک استراتژی سیاسی است که جنبش سوسیالیستی را در یک جامعه به جنبشی اجتماعی، یعنی یک جنبش سیاسی خودآگاه و متشکل (یا به معنای درست کلمه به جنبشی حزبی) بدل می کند و به این اعتبار سوسیالیسم را قادر به ایجاد تغییرات مادی در جامعه می سازد.

نگفته پیداست که تبلیغ جهان بینی سوسیالیستی همیشه لازم است و همیشه مفید. اما عروج سوسیالیسم بمنزله یک جنبش وسیع اجتماعی از این راه میسر نمی شود. هر ماتریالیستی می داند که عقاید حاکم بر یک جامعه عقاید طبقه حاکم می تواند باشد و هیچ درجه روشنگری فکری نمی تواند بدون ترانسفورم کردن پایه اقتصادی جامعه (یعنی پایان دان به منبع قدرت طبقه حاکم) امیدی به بدل کردن عقاید سوسیالیستی به عقاید مسلط در جامعه داشته باشد. در سوسیالیسم مارکسی - برخلاف انواع سوسیالیسم عرفانی - دگرگون کردن جهان بینی توده ها، دگرگون کردن ایدئولوژیک اکثریت آحاد جامعه، پیش شرط برقراری سوسیالیسم نیست؛ بلکه دگرگون کردن مناسبات اقتصادی در جامعه است که پیش شرط تحول ایدئولوژیک در توده مردم است. ماتریالیسم مارکس، یا به عبارت دیگر جنبه علمی سوسیالیسم مارکس، اینجاست که او طبقه ای را در همین جامعه موجود نشان می دهد که به دلیل موقعیت عینی اش در جامعه ناچار از مبارزه ای است که می تواند (و، اگر بناست از شر این موقعیت و ضرورت مبارزه دائم خلاص شود، می باید) به تحول سوسیالیستی اقتصاد منجر شود. اگر روشن شدن فردی، اگر دستیابی به درک علمی، کسب آخرین دستاوردهای فرهنگی، و خلاصه جذب جهان بینی سوسیالیستی، برای فرد لازم است (که قطعاً لازم و حیاتی است)، برای ایفای نقش موثر در همین پروسه عینی ای است که مارکس کشف کرده؛ یعنی برای ایفای نقش در مبارزه طبقاتی همیشه جاری کارگران.

تبلیغ اهداف برنامه ای، تبلیغ جهان بینی کمونیستی، همیشه لازم است و کار روتین سوسیالیست هاست. (از هرچه گذشته، راه اندازی و پیشبرد یک جنبش سوسیالیستی نخستین پیش شرطش این است که بالاخره درجه معینی از نفوذ عقاید سوسیالیستی و افراد سوسیالیست در جامعه وجود داشته باشد). اما برپایی یک جنبش اجتماعی وسیع سوسیالیستی همیشه از کانال استراتژی سیاسی می گذرد. کافیست بیاد آوریم که مثلاً رشد عظیم بلشویسم در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ به سبب رواج عقاید پایه ای بلشویک ها در میان توده زحمتکش نبود، بلکه پیوستن میلیونی به حزب بلشویک تنها وقتی اتفاق افتاد که جنبش کارگری و جنبش دهقانی همان راهی را در مبارزه سیاسی دنبال کردند که استراتژی بلشویکها بر آن پای می فشرد. و آموختن جهان بینی کمونیستی برای این توده (که بیشک توان مبارزاتی آنها را

هواداران اصلاح طلبان و "تلنگر" جوجه روشنفکران نئوکان ایرانی، بازتاب واقعی بودن استراتژی چپ است.

فراخوان دانشجویان چپ به جنبش های حق طلبانه برای اتحاد با جنبش کارگری برای آن جریانات چپی نیز که مرعوب فضای فکری و سیاسی جهان پس از جنگ سرد شدند باید از زاویه استراتژیک درس آموز باشد. فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد تنها بازتابش در چپ روی آوری آشکار به لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی نبود. با عقب نشینی جهانی سوسیالیسم و سلطه انواع مدهای فکری بورژوایی، از نئولیبرالیسم گرفته تا پسا مدرنیسم، بسیاری از احزاب و سازمان های چپ ایرانی باقی مانده از دوره انقلاب بهمن برای بقاء خود تطبیق خود با وضعیت تازه را ضروری یافتند. بخشی از این چپ دنباله روی تحرك هر قشر و طبقه ای در داخل کشور شد و تکرار شعارهای همگانی دموکراتیک را مشی خود قرار داد. بخش دیگری، اما، یأس خود از برآمد جنبش کارگری را چنین مداوا کرد که به رویا پردازی درباب فتح قدرت سیاسی به نیروی حزب خود پناه برد، و در ادامه منطقی این ذهنی گرایی حتی تلاش برای شخصیت تراشی شبه لیبرالی و یا اتخاذ شیوه های شبه کودتایی را (هرچند فقط روی کاغذ) مشی رسمی خود قرار داد. هردوی این ها راه هایی بودند که، برغم بی باوری به قدرت تحلیلی مارکسیسم و سرخوردگی از مبارزه جویی طبقه کارگر، ظاهرا قرار بود این سازمان ها را همچنان چپ و رادیکال نگه دارند. و هر دو دسته وجود همان خواسته عمومی مدرنیته و سکولاریسم آرمانی لیبرالیسم را بعنوان زمینه اجتماعی پیشروی استراتژی خود مفروض گرفته بودند. دانشجویان چپ با فراخوان صریح به جنبش های توده ای برای اتحاد با جنبش کارگری بر استراتژی کلاسیک مارکسیستی (که دستکم يك قرن پشتوانه نظری و تجربی دارد) پای فشردند و بر آشفته فکری خودساخته چنین سازمان هایی قلم بطلان کشیدند.

باید به این واقعیت نیز توجه داد که آنچه در آکسیون های آذرماه گذشته وحدت عملی گرایش چپ در جنبش دانشجویی را تأمین کرد وحدت نظر بر سر همین چشم انداز استراتژیک بود. این مهم نیست که فعالان چپ دانشجویی از چه مسیری به چنین نقطه ای رسیده اند، و حتی این نیز تعیین کننده نیست که تك تك این فعالان در خودآگاه خود چقدر تبیین شفافی از جایگاه عملکرد دانشجویان چپ، و بطور کلی از موقعیت عمومی چپ، دارند. آنچه تعیین کننده است این است که، همانطور که اشاره شد، برخلاف دوران های پیشین چپ، اکنون واقعیات جهان و جامعه ایران بیش از هر زمانی به تمامی سنت طبقاتی مارکس و لنین موضوعیت داده است؛ پس حتی اگر اکنون نیز تبیین کاملا روشنی بر اذهان فعالان چپ حاکم نباشد این نقطه ضعفی گذراست. خود زندگی به نسل جدید چپ ایران خواهد آموخت که، در مبارزه برای پا گرفتن يك جنبش اجتماعی سوسیالیستی، چگونه سنت فکری

های آذرماه گذشته جایگاه ویژه ای می یابد، و در صورتی که به درستی پی گرفته شود نقطه عطفی بشمار خواهد رفت.

زمینه نفوذ استراتژی چپ در جنبش دانشجویی (علیرغم امکانات محدود و حتی قلت عددی فعالان چپ در مقایسه با جریان دانشجویی لیبرال و اصلاح طلب) بیشك این واقعیت است که در شرایط حاضر استراتژی اصلاح طلبی رنگ باخته است، و جز قدرت گیری مجدد رفسنجانی و اطرافینش هیچ راهی را برای پیشروی نمی تواند ترسیم کند. یکی از پیامدهای بی اعتبار شدن استراتژی اصلاح طلبان روی آوری شاخه ای از ابوزیسیون لیبرال به نئوکنسرواتیسم امریکائی و استراتژی امپریالیستی آن بوده است. اما استراتژی نئوکان های ایرانی (از رفراندوم گرفته تا "انقلاب" رنگی و...) تنها به درجه ای راهی عملی جلوه می کند که سناریوی هرچه خونین تری از گزینه های امپریالیستی نظیر تحریم اقتصادی، بمباران محدود، جنگ، اشغال کامل، محتمل گردد. از همین روست که شور و شوق نئوکان های ایرانی با فرکانس دیدار سران "پنج باضافه يك" بالا و پائین می رود، و تمام مشغله شان تعقیب اخبار جابجایی بمب افکن ها در پایگاه های نظامی دور و نزدیک امریکا و تغییر برنامه ورود و خروج ناوگان امریکا در خلیج فارس شده است. نه اصلاح طلبان و نه نئوکان های ایرانی هیچ حرفی برای جنبش های توده ای ندارند. در چنین شرایطی، اتحاد با جنبش کارگری یگانه راه واقعی پیشروی را بر روی فعالان جنبش دانشجویی و جنبش زنان می گشاید. خواسته های حقوقی و سیاسی و رفاهی توده بزرگ مردم ایران، آزادی و برابری، تنها با تغییرات ریشه ای در نهادهای سیاسی و اقتصادی جامعه ممکن می گردد، و تنها اتحاد جنبش های توده ای بر گرد جنبش کارگری است که می تواند چنین دگرگونی بنیادی ای را عملی کند. در نیم قرن اخیر جنبش دانشجویی، بمنزله جنبش پیشتاز اجتماعی، فشار سنج جو فکری و سیاسی ایران بوده است. ۱۶ آذر ۸۵ از جو سوسیالیستی ای خبر می دهد که بزودی جنبش های توده ای را فرا خواهد گرفت و آنها را زیر و رو خواهد کرد.

استراتژی سیاسی چپ استراتژی معتبری است؛ و نه فقط از زاویه نظری و یا اخلاقی، بلکه از زاویه عملی نیز. حقانیت و مشروعیتی که حرکت دانشجویان چپ، حتی نزد معاندان خود، کسب کرد دقیقا از حقانیت استراتژی سیاسی ای مایه می گیرد که برای تحقق خواسته های توده وسیع زنان و مردان آزادی خواه ایران عرضه می کند. پا گرفتن جنبش های وسیع توده ای در اتحاد با جنبش کارگری تنها نیروی واقعی برای کسب آزادی های دموکراتیک، برای عملی کردن اقدامات اقتصادی لازم برای تحقق خواسته های عموم مردم، و برای خلاص کردن گریبان جامعه از دست رژیم اسلامی است. حتی نفس دستیابگی جریانات لیبرال در دانشگاه در قبال تحرك دانشجویان چپ، کارشکنی آشکار و زننده

انقلاب به جلو" باشد، در يك وضعيت غير انقلابی برای تعیین تاکتیک ها به کار نمی آید. این که وضعيت حاضر در ایران وضعیتی انقلابی نیست نیاز به بحث ندارد؛ چون وضعيت انقلابی يك امر ابژکتیو است که در صورت وقوعش حتی خبرنگار بی بی سی نیز چاره ای جز گزارش کردنش ندارد. (آن ها که صفحات فضای مجازی اینترنت را سیاه می کنند تا ثابت کنند که اکنون در ایران انقلابی در جریان است و بنابراین استراتژی های خودفریبانه آنها صحیح است، تنها انسجام در ذهنی باقی را به نمایش می گذارند.) اگر وضعيت انقلابی نیست، باید تاکتیک هایی متناسب با همین وضعيت غير انقلابی داشت. انقلابی ای که تنها در شرایط انقلابی می تواند انجام وظیفه کند، یا بدتر، انقلابی ای که باید شرایط را همواره انقلابی جلوه دهد تا بتواند وظیفه ای برای خود تعریف کند، واقعا انقلابی نیست.

این تصور نیز ساده انگارانه است چنانچه کسی بپندارد که در شرایط غيرانقلابی وظیفه انقلابیون (چه برسد به مارکسیستها) اتخاذ چنان تاکتیک هایی است که با تداوم و گسترش بخشیدن به آکسیون های اعتراضی اوضاع را به وضعیتی انقلابی بدل کند. هیچ انقلابی را نمی توان چنین خلق کرد. انقلاب يك پدیده ناگزیر اجتماعی است که در نتیجه تعامل پیچیده عوامل بسیاری، که مهمترین شان تضادهای بنیادی اقتصادی و بحران های بزرگ سیاسی هستند، واقع می شود؛ نه در نتیجه نقشه های زیرکانه یا دلیرانه انقلابیون. این بیشك درست است که، به شهادت تاریخ، از جمله عوامل شکل دهنده به انقلاب جرعه ای است که (در شکل يك اعتصاب، یا تظاهراتی علیه گرانی نان، یا خیزش ناگهانی محله ای فقیرنشین، و نظایر اینها) در متن وضعيت بحران سیاسی و اجتماعی آتش انقلاب را بر می افروزد. حریق از يك جرعه بر می خیزد، اما هر جرعه ای حریق ایجاد نمی کند. وظیفه انقلابیون جرعه زدن مدام نیست.

وظیفه انقلابیون راستین (و بویژه مارکسیستها) مشغول کردن خود با سودای آفریدن انقلاب نیست، بلکه ایجاد آن آمادگی ذهنی و عینی لازم در طبقه یا طبقات انقلابی است تا هنگام وقوع ناگزیر يك بحران انقلابی بتوانند بنیادهای سیاسی و اقتصادی حاکم را دگرگون کنند. امروز هر آنچه به افزایش آگاهی و تشکل و اتحاد طبقاتی کارگران خدمت می کند، هر آنچه به تأمین هژمونی طبقه کارگر بر جنبش های حق طلبانه غیرکارگری خدمت می کند، تاکتیکی درست است؛ و برای تأمین این منظور چه بسا که آکسیون های اعتراضی و تظاهرات و اشکال تندتر تاکتیکی نیز لازم باشند. مسأله بر سر اشکال تاکتیکی نیست، مسأله بر سر معیار سنجش توفیق تاکتیک هاست. هیچ تاکتیکی حرام نیست، اما تازاندن آکسیونی، و حرکات اعتراضی را در خود و تنها با معیار توفیق فنی برگزاری آنها سنجیدن، بدترین اشتباهی است که فعالان چپ می توانند دچارش شوند.

و سیاسی مارکسیسم کلاسیک را احیاء کند و جنبش را از شائبه های نظری تصفیه نماید.

خلاصه کنیم. اهمیت آکسیون های ۱۶ آذر ۸۵ اعلام استراتژی سیاسی سوسیالیستی برای جنبش های جاری حق طلبانه است. حتی بازتاب تحرك دانشجویان چپ در جریانات متنوع اپوزیسیون خود گویای پایه مادی داشتن چنین استراتژی ای در ایران امروز است. اگر قرار است سوسیالیسم، فراتر از يك مکتب فکری و اعتقادی، يك حرکت اجتماعی وسیع در ایران شود، طرح و تعقیب يك استراتژی سیاسی کاراً تنها مسیر پیشروی چپ است. تا آنجا که به آکسیون های آذرماه گذشته برمی گردد، تأثیر این آکسیون ها را نباید با میزان گسترش اعتراضات عمومی در پی آن سنجید. آکسیون های روز دانشجو نقش خود را ایفاء کردند و در اعلام يك استراتژی معتبر چپ در عرصه سیاست ایران موفق بودند. هدف گام های بعدی جنبش دانشجویی نمی تواند تکرار اعلام این استراتژی باشد، بلکه می باید در خدمت پیشبرد عملی این استراتژی قرار بگیرد.

من قصد ندارم در ادامه مقاله گام های مشخص بعدی دانشجویان چپ را بحث کنم، زیرا بدیهی است که طراحی تاکتیک های مشخص تنها از فعالانی بر می آید که مستقیماً درگیر این جنبش هستند. بخش های بعدی مقاله تنها تلاش می کند معیارهای عمومی ای بدست دهد که به نظر نگارنده در تعیین تاکتیک ها و آکسیون های آتی فعالان چپ جنبش دانشجویی باید مد نظر باشند.

۲- موقعیت حاضر چه نیست

ضرورت های استراتژیک بخودی خود تاکتیک های مراحل مختلف را تعیین نمی کند، بلکه هر تاکتیکی تنها با توجه به شرایط موجود است که می تواند در خدمت پیشبرد استراتژی قرار بگیرد. بحث این بخش تنها محدود به این يك نکته است که موقعیت حاضر موقعیت انقلابی نیست. تأکید بر این نکته شاید تنها يك هشدار است. هشداری که موجبش این است که نگارنده تصویر کاملی از ذهنیت فعالان دانشجویی ندارد، و بنابراین حتی امیدوار است که چنین هشداري از اساس مورد نداشته باشد.

در صورت تشخیص نادرست از موقعیت حاضر، فعالان چپ جنبش دانشجویی ممکن است به این اشتباه بلغزند که میزان توفیق حرکات خود را با نفس تأثیر آنها بر تداوم حرکات اعتراضی دانشجویان و یا کمک به گسترش اعتراضات افشار دیگر بسنجند. چنین معیاری، حتی اگر در يك شرایط انقلابی تماماً منطبق بر ضرورت "سوق دادن

تأکید کرده ایم که در جهان امروز و در کشوری مثل ایران وقوع انقلاب در گرو حضور اجتماعی طبقه کارگر است. نفس حضور اجتماعی طبقه کارگر بطور اتوماتیک موقعیت انقلابی ایجاد نمی کند، اما هیچ بحران سیاسی بزرگی نیز در ایران به خودی خود به معنای بحران انقلابی نیست مگر اینکه طبقه کارگر (بمثابه طبقه، یعنی دستکم با درجه ای از تشکل های طبقاتی خود) در صحنه حاضر باشد. برای یک مارکسیست، و حتی برای هر کسی که در ایران امروز انقلاب را تنها راه چاره می بیند، تنها تدارک با معنا برای یک شرایط انقلابی، تنها تدارک واقعی حتی برای مقابله با یک بحران سیاسی بین المللی، شتاب در انجام تکالیف ضروری برای تقویت موقعیت طبقه کارگر در عرصه اجتماعی و سیاسی ایران است.

خلاصه کنیم. موقعیت انقلابی یا موقعیت غیرانقلابی تأثیر جدی در تعیین اشکال تاکتیک های چپ دارد. موقعیت حاضر بیشک موقعیت انقلابی نیست و این واقعیت باید در تعیین تاکتیک ها بطور جدی ملحوظ شود. اما، فراتر از شناخت موقعیت حاضر، مسأله تعیین کننده برای تعیین تاکتیک های سوسیالیست ها این است که در مرحله فعلی، یعنی با توجه به وضعیت عمومی طبقه کارگر، اهداف همه تاکتیک ها افزایش وزن سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر است. به عبارت دیگر، کلیه تاکتیک ها باید در در رابطه با فراهم آوردن اجزای لازم برای پیشبرد استراتژی سیاسی طبقه کارگر سنجیده شوند. هدف چپ در این مرحله تلاش برای شکل دادن به اتحاد هرچه نیرومندتری از جنبش های حق طلبانه غیرکارگری، و مشخصاً جنبش دانشجویی و جنبش زنان، با جنبش کارگری است.

۳- پیشبرد استراتژی چپ

روشن است که وظیفه مستقیم فعالان چپ جنبش دانشجویی تأمین هژمونی سوسیالیستی در همین جنبش است. و تلاش برای تأمین هژمونی یعنی تلاش دانشجویان چپ برای تعریف خواسته های جنبش دانشجویی، تعیین شعارهای این جنبش در مقاطع مختلف، و سوق دادن این جنبش در هر گام به اتخاذ شیوه هایی که چپ توصیه می کند در مبارزه علیه سرکوبگری های رژیم و عوامل مستقیم آن در دانشگاه و جامعه. جلب سمپاتی توده هرچه وسیعتری از دانشجویان به اندیشه ها و سیاست های چپ، جذب فعالان بیشتری به صف چپ، و تربیت مداوم کادرهای جدید چپ، همه از تکالیف روئینی است که برای توفیق در انجام این وظیفه حیاتی اند.

تلاش برای تأمین هژمونی هیچگاه در خلأ ایدئولوژیک و سیاسی صورت نمی گیرد. معنای تأمین هژمونی این است که

ممکن است گفته شود، قبول، موقعیت حاضر انقلابی نیست، اما وضعیت ایران "خود ویژه" است؛ مگر اوضاع بین المللی را نمی بینید؛ هر آن امکان انفجارهای بحرانی وجود دارد. این حرف نادرست نیست، و اوضاع بین المللی بسیار شکننده است. در ریاضیات و فیزیک جدید «تنوری آشوب» می گوید که بال زدن پروانه ای در چین می تواند به توفانی در جنگل آمازون منجر شود. و نتیجه می گیرد که پیش بینی سیر تغییرات پدیده های فیزیکی و سیستم های طبیعی بر مبنای قوانین ساده و چند پارامتر محدود ساده انگارانه است. اوضاع بین المللی نیز در نخستین دهه قرن بیست و یکم، که بازتقسیم جهان به مناطق نفوذ در دستور کار قدرت های بزرگ کاپیتالیستی است، بی شباهت به وضعیت متناظر با «تنوری آشوب» نیست. اوضاع بین المللی بسیار شکننده است، و ویژگی های اقتصادی و سیاسی و تکنولوژیک عصر "جهانی شدن" شتاب تأثیر گذاری رویدادهای دور دست بر اوضاع کشوری مثل ایران را بشدت افزایش می دهد. هیچکس نمی تواند پیشگو باشد، و فقط می توان گفت که احتمال وقوع یک بحران سیاسی بزرگ در ایران وجود دارد. اما، اولاً، تا بحران سیاسی بزرگی که به موقعیت انقلابی منجر شود واقع نشده، همچنان باید تاکتیک هایی متناسب با وضعیت امروز داشت. بیش از صد سال است که آموخته ایم اگر اوضاع ظرف ۲۴ ساعت عوض شود ما هم باید تاکتیک هایمان را ظرف ۲۴ ساعت عوض کنیم. ناپایدار بودن اوضاع مجوزی برای اتخاذ تاکتیک های زودرس و نامتناسب با وضعیت امروز نیست، بلکه تنها اهمیت حیاتی هشیاری سیاسی و انعطاف تاکتیکی را مؤکد می کند. کسی که پیش از صف آرائی متقابل اردوی دوست و دشمن (موقعیت انقلابی) دست به حفر سنگر می زند تنها نیروی خود را به هرز نمی برد، بلکه ممکن و محتمل است که دشمن را در سنگر کنار دستش بیابد.

ثانیاً، و مهمتر، هر بحران سیاسی و حکومتی (که ظاهراً وضعیت بین المللی احتمال وقوعش را زیاد می کند) بدل به موقعیت انقلابی نمی شود. بیفایده است که بحث فلسفی و "عنصر دخالتگری" را تکرار کنیم هرآینه نفهمیم که این دخالتگری، علیرغم "عنصر" بودنش، ابدا امری فردی نیست، بلکه جمعی است. و دخالتگری به نیروی اراده هر ده هزار نفری هم نیست، بلکه تنها دخالتگری ارادی طبقه ای است که به حکم مکان عینی خود در اقتصاد (و بنابراین جایگاه ویژه خود در جامعه) بالقوه می تواند نظم موجود را دگرگون کند. دل بستن به وقوع بحران های بزرگ سیاسی بمنزله ناقوس آغاز موقعیت انقلابی، در دوره ای که جنبش های وسیع ارتجاعی میداندار هستند، در دوران جهانگشایی نئولیبرالی، در دورانی که بسا لیبرال های خیلی دموکرات و لائیک که یک شبه نئوکان می شوند، بازی با آتش است.

بنا به همه این واقعیات است که ما در چند سال گذشته مدام

دهد که خواسته های آزادی های مدنی و سیاسی و مطالبات رفاهی توده وسیع مردم را تأمین نمی کند. تکرار این حقیقت کاملاً لازم است اما پایان نقد نیست؛ آغاز آن است. چنین نقدی تنها یکی از سلاح های مقابله با اصلاح طلبی حکومتی و اسلامی است. شناخت و نقد محتوای طبقاتی پلاتفرم اصلاح طلبی مفید بودن آن را برای بورژوازی ایران کاهش نمی دهد. سیاست يك طبقه را تنها در عرصه مبارزه سیاسی می توان شکست داد و نه با مبارزه فکری. مادام که استراتژی دیگری برای تحقق خواسته های توده مردم بطور عملی و فوری و روزمره قابل اتخاذ نباشد، در مقایسه با "محافظة کاران" رژیم، هر درجه از اصلاح طلبی جناحی از حکومتگران بمنزله انتخاب شر کمتر جلوه می کند و مبارزه علیه کلیت رژیم را تضعیف می کند. چنین است که اکنون ستاره اقبال رفسنجانی (نه الزاما شخص او، بلکه خطی که نمایندگی می کند) دوباره بلند می شود.

مقابله با لیبرالیسم ایرانی (شامل سوسیال دموکراسی)، یعنی لیبرالیسمی که بی کم و کاست خواهان مدرنیته و دموکراسی و لائیسیتته است، چه از نظر سیاسی و چه از نظر ایدئولوژیک، اهمیت بیشتری از مقابله با اصلاح طلبان حکومتی دارد. لیبرالیسم ایرانی از لحاظ استراتژی سیاسی با دو گزینه روبروست: یا دنباله روی از اصلاح طلبی حکومتی و اسلامی، یا امید بستن به سیاست امپریالیستی امریکا. این دومی را، همانطور که دیگران پیشتر نشان داده اند، باید شاخه جدید التأسيس نئوکان لیبرالیسم ایران محسوب کرد و جداگانه بررسی اش کرد. شاخه اصلی لیبرالیسم ایرانی که از لحاظ سیاسی دنباله اصلاحگران حکومتی است به ناگزیر رونق و کساد بازارش به افت و خیز اصلاح طلبی وابسته است. اما ویژگی سیاسی اش دقیقاً در این است که (به سبب حکومتی و اسلامی نبودنش) شانس بیشتری از اصلاح طلبی حکومتی و اسلامی برای نفوذ در جنبش های توده ای دارد. نقش شاخه سوسیال دموکراتیک آن در جنبش کارگری ایران اکنون برای دست اندرکاران شناخته شده است، و در جنبش دانشجویی نیز به نظر می رسد که امید این بود (و هست؟) که بمنزله واکسن ضد سوسیالیستی عمل کند. تلاش سیاسی لیبرالیسم (و سوسیال دموکراسی) را برای کانالیزه کردن جنبش های توده ای در جهت مورد نظر اصلاح طلبان حکومتی و اسلامی باید خنثی کرد. استراتژی لیبرالیسم ایرانی ادا قادر نیست مبارزه ای با ثمر علیه رژیم را پیش برد؛ برعکس، دقیقاً به سبب اتکاء به اصلاح طلبان رژیم، مبارزه قاطعانه علیه سرکوبگری رژیم را تضعیف می کند.

از زاویه ایدئولوژیک، مقابله با لیبرالیسم ایرانی بویژه از این رو مهم است که تمام شاخه های اپوزیسیون و شبه اپوزیسیون بورژوایی (و حتی اصلاح طلبان اسلامی) تماماً از بستر اصلی مکتب لیبرالیسم تغذیه می کنند. بی سبب نیست که لیبرالیسم اکنون بر فضای روشنفکری ایران مسلط است.

يك جنبش در مجموع استراتژی سوسیالیست ها را کارآ تر از استراتژی هایی که جریانات دیگر عرضه می کنند تشخیص دهد. تأمین هژمونی تنها در تقابل با ایدئولوژی ها و مشی های سیاسی موجود دیگر میسر می شود، و این امر برای جنبش دانشجویی اهمیتی دو چندان دارد. زیرا، برخلاف قاعده عمومی جنبش های توده ای دیگر، جنبش دانشجویی بیشتر بر مبنای ذهنیت مشترک ایدئولوژیک و سیاسی است که وحدت جنبشی خود را می تواند حفظ کند و بر پایه مادی نیرومندی در جامعه استوار نیست تا منفعت مشترکی برای همه دانشجویان مبنای عینی وحدت آن باشد. تلاش برای تأمین هژمونی سوسیالیستی بر جنبش دانشجویی در گرو مقابله دائمی با لیبرالیسم و طیف وسیع جریانات سیاسی منتسب به آن است.

ساده انگاری است اگر تصور شود که لیبرالیسم ایرانی از رمق افتاده و ورشکسته است. حتی اصلاح طلبی اسلامی و اصلاح گری حکومتی را از نظر سیاسی نمی توان تمام شده فرض کرد. جبهه دوم خرداد ادا نماینده انحصاری اصلاح طلبی را نداشت و حتی بهترین سخنگوی اصلاح طلبی نبود. اصلاح طلبی حکومتی، و تدریجی گرایی شبه اپوزیسیون لیبرال، با نیازهای اقتصادی و سیاسی طبقه سرمایه دار منطبق تر از آن است که با افول خاتمی حکم به حاشیه ای شدن شان داد. هم رژیم اسلامی برای ابقای خود نیازمند یافتن تکیه گاهی در طبقه سرمایه دار است و هم صاحبان سرمایه محتاج یافتن اهرمهایی در قدرت سیاسی. و بورژوازی ایران که تجربه انقلاب بهمین را از سر گذرانده است، نه فقط جز راه اصلاحات تدریجی هیچ مسیری را برای تحقق خواسته هایش بر نمی گزیند، بلکه در هراس از برآمد انقلابی راهی جز تقویت اصلاح طلبی و شیوه های گام به گام ندارد. دقیقاً از آنجا که اصلاح طلبی با منافع و نیازهای بورژوازی ایران بمنزله یکی از دو طبقه اصلی جامعه پیوندهای عمیق دارد، در هر تندپیچ سیاسی و اجتماعی جریان اصلاح طلبی دوباره روی نشان خواهد داد. مقابله با اصلاح طلبی اسلامی و حکومتی همچنان ضروری است، و تنزل این مقابله به "رژیم رفرم پذیر نیست" یا "اصلاحات شکست خورد" غافل شدن از محتوای طبقاتی اصلاح طلبی است؛ یا بدتر، تأیید تلویحی محتوای رفرم ها و اصلاحات مورد نظر اصلاح طلبان است. و همه اینها به غافلگیر شدن و خلع سلاح بودن در مقاطع برآمد آتی اصلاح طلبی منجر می شود و مبارزه علیه کلیت رژیم اسلامی و ایادی سرکوبگر آن را دشوار می سازد. بی تفاوتی در قبال جریان اصلاح طلبی جایز نیست؛ برعکس، مقابله با اصلاح طلبی اسلامی و حکومتی باید در جهت عریان کردن محتوای طبقاتی آن و افشاء ناکارایی آن در عقب نشانیدن سرکوبگری رژیم، و حتی عقب نشانیدن جناح "محافظة کار" رژیم، تعمیق گردد.

تجزیه و تحلیل پلاتفرم اصلاح طلبی این حقیقت را نشان می

ایدئولوژیک و حتی روانی دارد. ولی نهایتاً خاصیت این دارائی موهوم این است که جبرانی باشد برای مالکیت اقتصادی ای که ندارند، برای حقوق سیاسی ای که ندارند، و برای حرمت انسانی ای که سزاوارش هستند اما هر روز و هر ساعت با تحقیر مأموران ریز و درشت رژیم از دستش می دهند. به این ترتیب، بخش قابل توجهی از توده شریف مردم ایران، با پذیرا شدن فریب ناسیونالیسم، افزایش قدرت دشمنان طبقاتی و رژیم سرکوبگر را به منزله افزایش قدرت خود تلقی می کنند. افساء چنین فریبی لازم است، و نشان دادن چشم انداز واقعی قدرت یابی و ایجاد تغییر در وضعیت محرومان را باید بدیل فریب ناسیونالیستی قرار داد.

تأمین هژمونی چپ بر جنبش دانشجویی در گرو انجام وظایفی است که محتوای آنها را برشمریم. شاید نیاز به تأکید نداشته باشد که چنین وظایفی ابداً به معنای محوری بودن فعالیت های فکری و نگارشی نیست. کلیه فعالیت های فکری و نگارشی خود تنها وقتی معنایی می یابند که در متن ابزارها و نهادهایی که به این قبیل فعالیت ها خصلتی سیاسی و اجتماعی ببخشد قرار گیرند. ایجاد چنین ابزارها و نهادهایی، پی ریختن سنت ها، تلاش برای حفظ و تحکیم آنها بمنزله زیرساخت هایی که امکان بازتاب گسترده اجتماعی پیشروی چپ در جنبش دانشجویی را فراهم کنند، واقعا حیاتی اند. همچنین، به سبب خصلت سیال ترکیب انسانی جنبش دانشجویی، ضرورت نهادهایی که به حضور چپ در جنبش دانشجویی تداوم ببخشند دو چندان می شود.

در انتها باید یک حقیقت ساده را نیز یادآوری کرد. نهایتاً آن عامل مادی ای که قطعیت هژمونی سوسیالیستی بر جنبش های غیرکارگری (و از جمله جنبش دانشجویی) را رقم می زند حضور طبقه کارگر و یک جنبش نیرومند کارگری در مبارزات اجتماعی و سیاسی است. همانطور که مدام تأکید کرده ایم، در مقطع فعلی ایجاد تشکل های توده ای کارگری گام تعیین کننده ای برای جنبش کارگری است. روشن است که از دانشجویان چپ، بمنزله دانشجوی، کار مستقیمی برای ایجاد تشکل های کارگری ساخته نیست. (این امر با ایفای نقش آن افرادی منافات ندارد که، مستقل از هویت دانشجویی، بطور شخصی درگیر فعالیت های محافل کارگری و جنبش کارگری هستند.) به این منظور، آنچه از دانشجویان چپ و جنبش دانشجویی ساخته است اعلام همبستگی و حمایت از جنبش کارگری، و فعالیت هایی عمومی ای در سطح جامعه است: از قبیل پخش اخبار مربوط به جنبش کارگری، تبلیغ برای جنبش کارگری، و جمع آوری کمک مالی برای صندوق اعتصاب ها و کارگران زندانی و اخراج شده (به این مورد آخر باید بهای بیشتری داد و برجسته ترش کرد). اما وظیفه دانشجویان چپ برای مقابله فکری و سیاسی با انواع شاخه های لیبرالیسم ایرانی، که در بالا نسبتاً به تفصیل به آن اشاره شد، ذاتاً خصلتی عمومی دارد و تأثیرش بسیار فراتر از

نقد پایه ای مکتب لیبرالیسم برای يك دوره طولانی مهم ترین وظیفه مارکسیست ها در مبارزه ایدئولوژیک است. بویژه برای جنبش دانشجویی، که فعالانش بیشتر در بند انسجام اندیشه و حقانیت نظری خویش هستند، حتی از زاویه سیاسی نیز نقد بنیادی لیبرالیسم مفید و لازم است. لیبرالیسم تاریخا و در سطح جهانی بهترین بیان خودآگاهی بورژوازی است و به این اعتبار حریف تاریخی سوسیالیسم است. اساساً درك عمق تئوری های سوسیالیسم بدون درك و نقد همه جانبه آنتی تز آن، یعنی لیبرالیسم، متصور نیست، و اشاعة ارزشهای سوسیالیستی بدون شناخت و فراتر رفتن از ارزشهای لیبرالی میسر نمی شود. در ایران نیز در عرصه اندیشه اجتماعی، سوسیالیسم تنها به میزان عمق نقدش به لیبرالیسم ریشه خواهد دوآید.

شاخه نئوکان از لیبرالیسم (و سوسیال دموکراسی) ایران، که استراتژی شان را روی سیاست خارجی امریکا شرط بندی کرده است، از لحاظ سیاسی يك جریان گذراست. مقابله سیاسی با این جریان در مقطع حاضر قطعاً مهم است، اما شاید آنچه مهم تر است این است که نئوکان های ایرانی موردی را در معرض نقد سوسیالیست ها قرار می دهند که محتوای واقعی دموکراسی پارلمانی و کاپیتالیسم غرب را، که در مکتب لیبرالیسم ایده آلیزه می شوند، بخوبی نشان می دهد. آنچه در شش سال گذشته به همت روشنفکران و ژورنالیست های مترقی غرب افشاء شده بخوبی نشان می دهد که آرمان های گرانقدر لیبرالیسم، نظیر صلح و تمدن، دموکراسی پارلمانی، کاپیتالیسم و بازار آزاد، حقوق مدنی، مطبوعات آزاد، و خلاصه مدرنیته، چه محتوای واقعی و چه رابطه واقعی ای با جنگ طلبی، جهانگشایی، ارتشاء و فساد مالی، دروغ پردازی سیستماتیک، جاسوسی از شهروندان و نظارت پلیسی، همدستی با استبداد خارجی، بکار گرفتن ارتجاع مذهبی، و نظایر اینها دارند.

همان وضعیتی که به نقد نئوکان های ایرانی موضوعیت می بخشد اهمیت نقد ناسیونالیسم ایرانی را نیز برجسته می کند. در بحران هسته ای جاری نقش ناسیونالیسم با حمایت از "حق ایران" عملاً جلب حمایت برای رژیم اسلامی بوده است. نقد عمومی مبانی ایدئولوژیک و مقولات پایه ای ناسیونالیسم کافی نیست. عملکرد ناسیونالیسم در بحران هسته ای جاری مناسب خوبی برای نشان دادن محتوای سیاسی و طبقاتی ناسیونالیسم در عمل است. درك جذابیت ناسیونالیسم برای توده محروم دشوار نیست: در غیاب مشارکت مردم در يك جنبش توده ای برای بهبود وضعیت خود، ناسیونالیسم تسکینی برای احساس ناتوانی است. در چنین وضعیتی، ناسیونالیسم دیدگاهی است که به آنها چیزی می بخشد، یا در واقع احساس داشتن چیزی می بخشد. گویی آنها نیز در هر آنچه ایران دارد یا قرار داشته باشد سهمی دارند یا خواهند داشت. این دارائی موهومی است و بدوا کارکردی

بقیه از صفحه ۳۶

بازگشت سوسیالیسم

خلاق ها که دست راستی شده اند، و واضح است که پند اخلاقی دادن راجع به برخورد خلاق و غیره مشکل گشا نیست. اینجا از فرصت استفاده می کنم و منظورم را بهتر بیان می کنم. اشاره من در آن بخش از فصل اول همچنان به کار تئوریک و شیوه برخورد به مسائل تئوریک است. من در پاسخ سوال اول، در رابطه با شیوه برخورد راسیونالیست و اتوپیک، اشاره کردم که تقریباً تمام کسانی که به این شیوه به مسأله اقتصاد سوسیالیسم پرداخته اند و به نوعی از سوسیالیسم بازار ختم کرده اند، در واقع به یک سوسیالیسم غیر مارکسی و پیشا مارکسی سقوط کرده اند. این قبیل کارها عکس العمل انتقادی را نزد دسته دیگری از سوسیالیست ها دامن زده، و شاید نقدهایی که از زاویه مارکسیستی بر سوسیالیسم بازار نگاشته شده دستاورد واقعی تلاش برای طراحی مدل های اقتصاد سوسیالیستی باشد. (به عنوان بهترین نمونه، به نظر من، می توان از کتاب دیوید مک نالی، «علیه بازار»، نام برد: D. McNally, Against the Market, Verso, 1993) که در نقد تئوریسین های "سوسیالیسم بازار" است. در مناظره بین مک نالی و معتقدین به "سوسیالیسم بازار" من طبعاً جانب مک نالی را می گیرم، اما می خواهم بگویم معضل تئوریک پیشروی سوسیالیسم در دوره حاضر در گرو "حقیقتی" نیست که در این مناظره کشف می شود. بیشک کار مک نالی ضروری شده است، چون کار او اساساً دفاع از تئوری مارکسی سوسیالیسم در قبال تئوری پردازی غیر مارکسی برای سوسیالیسم است (و همانطور که خود مک نالی نشان می دهد کار او در محتوای خود جز به روز کردن نقد مارکس بر پرودن نیست). این کار ضروری شده است چرا که، همانطور که فصل اول «چشم انداز و تکالیف» به این نکته می پردازد، هیچ تضمینی در دست نیست که مارکسیسم به عنوان تئوری حرکت سوسیالیستی در قرن بیست و یکم ایفای نقش کند. کار امثال مک نالی (یا مثلاً امثال ایگلتون T. Eagleton که در قبال نقدهای پسا مدرنیستی به مارکسیسم از حقانیت مارکسیسم دفاع می کند) در بهترین حالت امری دفاعی و محدود است، یعنی از بهترین دستاورد تئوریک جنبش سوسیالیستی در دو قرن گذشته حراست می کند. این اگر چه لازم است (و لزومش را هجوم ایدئولوژیک منتقدان به ما تحمیل می کند)، اما این هنوز وظایف تئوریک اصلی جنبش سوسیالیستی در این دوره نیست. منظور من این بود، نه توصیه برخورد خلاق به مارکسیسم و چیزهایی از این قبیل. اشاره شما را به تبدیل احزاب به فرقه ها به بهانه ارتدکسی، یا سر در آوردن از کمپ بورژوازی به بهانه برخورد خلاق، می فهمم و اهمیت تبیین علل این مسأله را هم درک می کنم.

این بحث بسیار وسیعی است که نه در «چشم انداز و تکالیف» مورد اشاره قرار می گیرد و نه من کار ویژه ای در موردش کرده ام. من هم مثل هر کسی راجع به این مسأله نظر دارم، اما به این دلایل اجازه بدهید در اینجا اظهار نظری در این باره نکنم. *

محدوده جنبش دانشجویی است. نقد عمیق و همه جانبه لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی بهترین خدمت در کنار زدن موانع ذهنی پیشروی جنبش کارگری است، و دانشجویان چپ به سبب سر و کار داشتن حرفه ای با مباحث فکری در موقعیت بسیار بهتری برای ایفای این نقش هستند. جنبش کارگری ایران اکنون گام های تعیین کننده ای را بر می دارد و دور نیست روزی که حضور نیرومندش در کشمکش های اجتماعی و سیاسی چشم انداز بمراتب گسترده تری را برای کلیه جنبش های اجتماعی بگشاید و موقعیت دانشجویان چپ را در جنبش دانشجویی و کلا در عرصه مبارزه سیاسی و نظری به سطح بالاتری ارتقاء دهد. *

زیر نویس:

۱- به عنوان نمونه رجوع کنید به «خط مشی سوسیالیسم کارگری - بیانیه سومین کنفرانس اتحاد سوسیالیستی کارگری»، بارو، شماره ۱۹ و ۲۰، شهریور و مهر ۱۳۸۲. برای نظر نگارنده در مورد مبانی تئوریک و تمایز استراتژی سوسیالیستی از استراتژی های مطرح در چپ نگاه کنید به فصل پنجم، چشم انداز و تکالیف، انتشارات رودبار، ۱۳۷۹

بارو

گاهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری**سردبیر: ایرج آزرین****Editor: Iraj Azrin****editorbaroo@yahoo.se****www.wsu-iran.org**

فشار برای مذاکره

رضا مقدم

در لبنان، موقعیت و قدرت حزب اله که در جنگ با اسرائیل افزایش یافته بود رو به کاهش است. تلاش حزب اله برای کسب سهم بیشتری در دولت لبنان به نتایج دلخواهش نرسید. در عراق، دولت بوش حمله به نیروهای رژیم اسلامی را صادر کرده است. کارکنان کنسولگری رژیم اسلامی را هنوز در بازداشت نیروهای آمریکا هستند. نیروهای مسلح مقتدا صدر که از متحدان رژیم اسلامی است تحت فشار قرار گرفته اند و حتی تعدادی از سرانشان دستگیر شده اند و خود وی در هراس از دستگیری مدتهاست که در انتظار عمومی ظاهر نمیشود. حتی لحن و نگاه مجلس اعلا که دست ساز خود رژیم اسلامی است نیز نسبت به اعمال رژیم اسلامی در عراق تغییر کرده است. در فلسطین، عربستان سعودی ابتکار عمل را بدست گرفته و تمام کشورهای عربی و منجمله حماس را حول طرح چند سال قبل خود متحد کرده است. در کنار اینها، مطابق دومین قطعنامه شورای امنیت صدور و فروش اسلحه توسط رژیم اسلامی ممنوع شده است که عملاً به معنای ممنوعیت ارسال اسلحه و یا کلا کمک های تسلیحاتی رژیم اسلامی به گروههای اسلامی است. این روندی است که در ادامه باعث تضعیف نفوذ و قدرت رژیم اسلامی در این مناطق می شود و رژیم اسلامی را در استفاده از آنها در چانه زنی با اروپا و آمریکا محروم می کند.

از نظر داخلی، انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری مانع دیگری در راه مذاکره مستقیم ایران و آمریکا ایجاد کرد. اما سیر رویدادها در نزدیک به دو سال گذشته نشان می دهد که روندهایی در حال شکل گیری است که می رود تا از درون رژیم احمدی نژاد را کنار بزند.

تعیین احمدی نژاد بعنوان رئیس جمهور حاصل دست بالا یافتن جریانات و محافظی در راس حاکمیت رژیم اسلامی بود که جنبش اصلاحات منافع اقتصادی و سیاسی آنها را مستقیماً به خطر انداخته بود. چرا که جنبش اصلاحات سیاسی هدفش از بین بردن امتیازات سیاسی و اقتصادی آندسته از پاسداران، نظامیان، ماموران وزارت اطلاعات، سرمایه داران و نهادهائی بود که صرفاً به اعتبار نزدیکی با ولی فقیه، از این رانتها برخوردار بودند. قصد این جنبش بر قراری برابری حقوقی و سیاسی در بین صاحبان صنایع و سرمایه بود تا دسترسی آنها و نمایندگان سیاسیشان را به ابزارهای دولتی مقدر سازد، پایه های رژیم اسلامی را بر طبقه سرمایه دار ایران متکی کند و از این طریق بر عمر رژیم اسلامی بیافزاید. اصلاح طلبان در عرصه جهانی نیز دستیابی به خواسته های اقتصادی و سیاسی و امنیتی منطقه ای و منجمله مسئله اتمی خود را بر مبانی گفتگو و تعامل با

برخلاف پیش بینی های حسین شریعتمداری، بازجو، شکنجه گر و نماینده برانزده دربار ولی فقیه در موسسه کیهان، پرونده اتمی ایران از آژانس بین المللی اتمی به شورای امنیت سازمان ملل رفت. با موافقت روسیه و چین از بازیگران اصلی سیاست خارجی "نگاه به شرق"، اولین قطعنامه حاوی مجازاتهای گوناگون صادر شد. جمهوری اسلامی در فرصت دو ماهه به خواسته های قطعنامه گردن گذاشت و دومین قطعنامه شورای امنیت نیز تصویب شد.

دولت انگلستان تمامی درخواستهای رژیم اسلامی را مبنی بر پذیرش خطای خود در ورود ملوانانش به آبهای ایران رد کرد و یک مهلت ۴۸ ساعته برای آزادی ملوانان دستگیر شده تعیین نمود. لذا خامنه ای و رئیس جمهور "دست بوسش" ناچار شدند از ادامه تظاهراتهای گله اوباش حزب الله در مقابل سفارت انگلستان جلوگیری کنند، از تقاضای محاکمه ملوانان دست بردارند و آنها را همراه با هدایای رئیس جمهور و سپاه پاسداران (چه مجازات سختی!) که در فرودگاه به آنها داده شد، آزاد کنند.

ماجرای ملوانان نشان داد که خامنه ای، احمدی نژاد و نظامیان حاکم بر ایران، این میزبانان شایسته نئونازیها و نژاد پرستان کوکلاوس کلانها، این ظرفیت را دارند که به دست خود شکست را سریعاً در زورق شکلاتی پیروزی بسته بندی کنند و ببلعند. هدف سیاسی تمامی فشارهای اروپا و آمریکا کشاندن رژیم اسلامی به پشت میز مذاکره است تا هر آنچه در نظر دارند را به آن تحمیل کنند. دولت بوش برخلاف ظاهر، هسته اصلی توصیه های مورد نظر کمیسیون بیکر - همیلتون درباره مذاکره با رژیم اسلامی را پذیرفته است منتها مذاکره با یک رژیم اسلامی شدیداً تضعیف شده را.

از نظر اروپا و آمریکا رژیم اسلامی هنگامی تضعیف شده است که قدرتش در عراق، لبنان و فلسطین کاهش یابد، در سطح بین المللی منزوی گردد، از نظر سرمایه گذاری خارجی بویژه در صنایع نفت با مشکلات عدیده روبرو گردد و از نظر اقتصادی در داخل در تنگناهای جدی قرار گیرد و با اعتراضات به حق مردمی ناشی از آن روبرو گردد و به این اعتبار شکاف در میان حاکمیت افزایش یابد.

اعتراضات توده ای و شورشهای شهری شود. همه اینها کل رژیم اسلامی را شدیداً ضعیف می کند، شکاف در هرم قدرت را افزایش میدهد و منقدین به سیاستهای کنونی یعنی ائتلاف اصلاح طلبان با محوریت رفسنجانی که به موقع خود دائماً هشدار داده اند و جناح فعلی را از ماجراجویی برحذر داشته اند، بعنوان ناجی کل رژیم به جلوی صحنه می آورد تا با آمریکا و اروپا به توافق برسند و محافل حاکم کنونی را بشکل برگشت ناپذیری از صحنه خارج کند.

اگر جنبش اصلاحات بدین شکل به قدرت برسد طبعاً با قدرتی به مراتب از قدرت و مشروعیت انتخاباتی برخوردار خواهد بود. نمایندگان سیاسی صاحبان سرمایه و صنایع بعنوان ناجیان کشور و بعنوان نمایندگانی که عقل را نمایندگی می کنند دست و پای نظامیان و ولی فقیه را هم بعنوان یک نهاد جمع و جور خواهند کرد و قابل کنترل خواهند ساخت. صاحبان صنایع و سرمایه ایران و نمایندگان سیاسی آن، نقش و قدرت دلخواه و مورد نظر خود را در منطقه از طریق تعامل و بعنوان شریک و هم پیمان با کشورهای منطقه، غرب و آمریکا دنبال می کنند و نه از طریق روشهای فعلی احمدی نژاد و خامنه ای و متحدین نظامیشان.

نکته این نیست که آیا چنین سناریویی تماماً متحقق خواهد شد. نکته این است که نفس قابل تأمل بودن چنین سناریوهایی خود شاخص شکل گرفتن روندهای پایه ای تری علیه احمدی نژاد هستند. روشن است که چنین سناریویی تنها یکی از روندهای محتمل است که شانس تحقق آن را زمان نشان خواهد داد. چنین سناریویی مطلوب اروپا هم هست اما مطلوب دولت بوش نیست. انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و کاندیدها تبلیغات خود را آغاز کرده اند. کاندید جمهوریخواهان و دولت بوش باید بتوانند یک کارنامه قابل قبول خارجی ارائه کنند وگرنه کاندید آنها شعارش عملاً "هدف شرکت است" می تواند باشد. جمهوریخواهان انتخابات سال گذشته مجالس قانونگذاری که موضوع محوری آن اشغال عراق شد را به دمکراتها باختند و اگر اوضاع بر همین منوال باشد انتخابات ریاست جمهوری را نیز خواهند باخت. در این مدت کوتاه جمهوریخواهان برای ارائه یک کارنامه مثبت در سیاست خارجی چشم انداز هیچ موفقیتی را در عراق ندارند. مطابق همه تحلیلهای آنها امکانی که می تواند به جمهوریخواهان در انتخابات کمک کند کسب موفقیت سریع در قبال رژیم اسلامی و از جمله از طریق حمله نظامی است. هدف این حمله نظامی طبعاً نظیر عراق و افغانستان، اشغال ایران نیست بلکه حمله هوایی و موشکی به تاسیسات اتمی، پایگاهها و صنایع نظامی و زیرساختهای اقتصادی برای ناچار کردن رژیم اسلامی به قبول مذاکره و گردن نهادن به خواستهای اروپا و آمریکاست. *

کشورهای منطقه، اروپا و آمریکا و در نهایت عضویت در سازمان تجارت جهانی قرار داده بود. رئیس جمهور شدن احمدی نژاد این روند را که از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی به اشکال مختلف آغاز شده بود را دچار وقفه کرد. جریان حاکم از جمله برخورداری از امتیازات ویژه ناشی از نزدیکی به مراکز قدرت در انعقاد قراردادهای اقتصادی را به نهایت رساندند و قراردادهای چندین میلیاردی را بدون هیچ مناقصه ای علناً به سپاه پاسداران دادند و در خارج هم با نبوغی خارق العاده جهان را علیه خود متحد کردند.

صاحبان صنایع و سرمایه ایران از همان ابتدا در مقابل قدرت یافتن احمدی نژاد صف کشیدند و نمایندگان سیاسی آنها نیز در دور دوم انتخابات وسیع ترین ائتلاف خود را در دفاع از رئیس جمهور شدن رفسنجانی ایجاد کردند. با موافقت خامنه ای، پسرش مجتبی سه روز قبل از انتخابات، ستاد انتخاباتی قالیباف را ترک کرد و "یک توک پا" به ستاد انتخاباتی احمدی نژاد رفت تا بسیجیان و پاسداران صندوق رای ساز پیام پدرش را بدانند و احمدی نژاد را رئیس جمهور کنند. صاحبان صنایع و سرمایه از جمله با خارج کردن سرمایه های خود از کشور مخالفت خود را با رئیس جمهور شدن احمدی نژاد نشان دادند و نمایندگان سیاسیانشان نیز کوشیدند تا خود را تجدید سازمان دهند. از کل احزاب و سازمانهای جنبش اصلاحات در داخل و خارج کشور بسیاری به راست چرخیدند و در نهایت ائتلاف بر محور رفسنجانی را پذیرفتند و بخش دیگر بسوی استفاده از فشار آمریکا علیه رژیم اسلامی سوق یافتند. ائتلاف اصلاح طلبان که فعلاً زعامت خاتمی، کروبی و رفسنجانی را با محوریت رفسنجانی پذیرفته اند و در جریان انتخابات شوراها و خبرگان موقعیت خود را بهبود دادند، اساساً در قبال سیاستهای داخلی و خارجی و بویژه اتمی خامنه ای و احمدی نژاد مواضع جداگانه ای دارند.

اکنون دیگر برای بسیاری از جناحهای خود رژیم اسلامی آشکار شده که احمدی نژاد و نظامیان حامی وی که از حمایت صریح خامنه ای نیز برخوردارند با سیاستهای داخلی و خارجی خود کل رژیم اسلامی را به لبه پرتگاه میبرند. آنچه می تواند رژیم اسلامی را از مخمصه کنونی نجات دهد بازگشت به سیاستهای داخلی و خارجی دوران خاتمی است که نه با حاکمیت جناح فعلی که حمایت خامنه ای را هم با خود دارند ممکن است و نه اروپا و آمریکا حاضر به معامله و توافق با آنهاست. ادامه روند کنونی، مبنی بر سرپیچی رژیم اسلامی از اجرای قطعنامه های شورای امنیت تنها به صدور قطعنامه های هر دو ماه یکبار برای گسترش دامنه تحریمهای اقتصادی و مجازاتها منجر می شود. این فشارهای سیاسی، اقتصادی رژیم اسلامی را در سطح بین المللی منزوی میکند و در داخل نیز می تواند باعث بروز

ارزیابی از کمیته هماهنگی

رضا مقدم

بهمن ۱۳۸۵

شد. اما در ادامه و در عمل به دلیل نادرستی استراتژی آن برای ایجاد تشکل کارگری، به دلیل تشخیص کاملاً نادرست و خطرناک از موانع ایجاد تشکل کارگری در ایران، و همچنین به دلیل موضوعی که در قبال سندیکای کارگران شرکت واحد گرفت، از اهداف اولیه اش برای ایجاد تشکل کارگری که در بیانیه اعلام موجودیت آن آمده بود، کاملاً دور گشت و تاکنون عملاً انرژی فعالین گرایش چپ جنبش کارگری برای ایجاد تشکل را به هدر داده است. به این اعتبار، کمیته هماهنگی با موضوع و عملکردی که دارد اکنون عملاً و بطور عینی به تلاشهای فعالین گرایش چپ جنبش کارگری برای ایجاد تشکل کارگری کمی نمی کند. کمیته هماهنگی زمانی می تواند به امر برپایی جنبش ایجاد تشکل خدمت کند که اولاً تشخیص صحیحی از موانع ایجاد تشکل کارگری در ایران داشته باشد و دوماً یک استراتژی رادیکال و متکی بر وسیعترین کارگران برای رفع این موانع ارائه دهد. این نوشته در خدمت توضیح همین امر است.

۱- شرایط تشکیل کمیته هماهنگی

با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و عروج جنبش اصلاحات سیاسی، مسائل جنبش کارگری ایران و از جمله مسئله ایجاد تشکل کارگری وارد دوران جدیدی شد. صاحبان صنایع و سرمایه ایران و نمایندگان سیاسیشان بدنبال ایجاد نوعی از تشکل کارگری بودند که منافع کوتاه و بلندمدتشان را بهتر از شوراهاى اسلامى که تنها در يك شرایط استثنایى برای آنها مفید بود و عمر مفیدش به پایان رسیده است، نمایندگی کند. با سقوط اردوگاه شوروی و پایان جهان دو قطبی، در مقابل کل جهان سرمایه داری فعلاً فقط یک آلترناتیو وجود دارد و آنهم ادغام در سرمایه داری جهانی است که از لحاظ عملی به معنای قبول شرایط و پیوستن به سازمان تجارت جهانی است. اکنون اساساً رقابت در بازارها و تقسیم کار بین سرمایه ها تحت مقررات سازمان تجارت جهانی صورت می پذیرد. فعلاً خارج از سازمان تجارت جهانی فعالیت اقتصادی بشدت دشوار است و هیچ کشور و سرمایه ای آینده ندارد. یکی از اهداف جبهه دوم خرداد بعنوان بخشی از جنبش طبقه سرمایه دار با هدف ایجاد اصلاحات سیاسی لازم برای سرمایه داری ایران و ایجاد زمینه های سیاسی و اقتصادی برای پذیرش ایران به عضویت سازمان تجارت جهانی بود. یکی از این شرایط، دریافت یک نمره قبولی از طرف سازمان جهانی کار در قبال مسائل کارگری ایران که یکی از مهمترین موارد آن انطباق قوانین و مقررات تشکلهای کارگری در ایران با

"کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" در آستانه روز کارگر سال ۱۳۸۴ و با انتشار بیانیه ای با امضای محسن حکیمی (مترجم)، بهروز خباز (فلزکار)، بهرام دزکی (جوشکار)، محمود صالحی (خباز) که امضای بیش از سه هزار نفر را به همراه داشت، اعلام موجودیت کرد. از آنزمان تاکنون کمیته هماهنگی دو نوع فعالیت داشته است: یکم، فعالیت برای ایجاد تشکل کارگری که بنا به تعریف هدف اصلی و علت وجودی آن را تشکیل می دهد، و دوم، انتشار اطلاعیه های عمومی در حمایت از اعتراضات کارگری و یا محکومیت اقدامات ضد کارگری کارفرماها و دولت. اکنون، نزدیک به دو سال از تشکیل کمیته هماهنگی، می توان ارزیابی نسبتاً جامعی از فعالیتهای آن داشت. این مقاله قصد دارد نشان دهد که کمیته هماهنگی علیرغم آغاز درست، نتوانسته برای ایجاد تشکل کارگری يك نقشه منسجم را دنبال کند؛ و حتی در ابراز حمایت از اعتراضات کارگری نیز از همین اغتشاش تاثیر گرفته و بعضاً حاوی مواضع بغایت نادرست و مضر بوده است. هدف این مقاله این است که بازبینی و تصحیح این نکات حیاتی در کمیته هماهنگی را به نوبه خود تسریع و تسهیل کند.

لازم به ذکر است که اعضای کمیته هماهنگی در قبال یک نقشه عمل درباره فعالیت اصلی خود که ایجاد تشکل است، نظرات یکسانی ندارند. حتی همان حد از تفاوت نظرات اعضای کمیته هماهنگی که علنی شده بیانگر وجود نظرات انتقادی نسبت به خطر رسمی و فعالیت تاکنونی است. منتها یک بررسی عینی از عملکرد کمیته هماهنگی نمیتواند خود را به تفاوت نظرات درونی این تشکل مشغول سازد بلکه باید بر مواضع اعلام شده علنی و عملکرد تاکنونی کمیته هماهنگی استناد کند، مواضع علنی و عملکردی که به نظرات بخشی از اعضای کمیته هماهنگی نزدیک است و لاجرم از بقیه دور.

کمیته هماهنگی در ابتدای امر در تقابل با استراتژی گرایش راست حاکم بر کمیته پیگیری در بدو تشکیل که خواهان رفع موانع ایجاد تشکل کارگری توسط وزارت کار بود، تشکیل

درخواست از وزارت کار برای "رفع موانع تشکل یابی کارگران" به تفاهمنامه وزارت کار دولت خاتمی با سازمان جهانی کار اشاره داشت. این تفاهمنامه مقرر می داشت تا طی مدت زمان معینی مواد مربوط به تشکلهای کارگری در قانون کار بگونه ای تغییر کند که شوراهای اسلامی در روابط کار و کارفرما نقشی مشورتی بیابند و جا برای ایجاد نوعی تشکل کارگری که کارگران را در ارتباط با کارفرماها نمایندگی کند، باز شود. با این تفاهمنامه وزارت کار موظف شد "موانع" ایجاد تشکلهای کارگری که دلخواه جنبش اصلاحات سیاسی به مثابه جنبش صاحبان سرمایه و صنایع بود را "رفع" کند، تشکلهایی که اساسا منطبق بودند با تشکلهای مورد نظر گرایش راست جنبش کارگری. درخواست "رفع موانع تشکل یابی کارگران" از وزارت کار در بیانیه اعلام موجودیت کمیته پیگیری، بیانگر آن نوع استراتژی بود که برای ایجاد تشکل کارگری متکی به توده کارگر نیست، بلکه منتظر اجازه و تائید از طرف دولت و کارفرماهاست. این استراتژی، کمیته پیگیری را مستقل از دیدگاههای اعضای آن که اکثریتشان از فعالین گرایش چپ بودند، در جناح راست جنبش کارگری قرار داد.

"کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" در اوج مباحث در مورد ایجاد تشکل کارگری با و یا بدون اجازه و موافقت وزارت کار و کارفرماها ایجاد شد. در بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی آمده بود که "ما تشکل را از هیچ دولت، سازمان و نهادی درخواست نمی کنیم. تشکل حق ماست. آن را به نیروی خود ایجاد کنیم و سپس از دولت بخواهیم آنرا برسمیت بشناسد." این بیانیه تا آنجا که نشانگر جهت گیری نسبت به بحث های جاری در جنبش کارگری درباره ایجاد تشکل با اجازه یا بدون اجازه از وزارت کار بود، کمیته هماهنگی را در جناح چپ جنبش کارگری قرار داد. با آنکه در بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی قید شده بود که تشکل های کارگری مورد نظرش در چهارچوب مقاله نامه های بین المللی ۸۷ و ۹۸ است اما هنوز آشکار نبود که این کمیته چه برنامه و طرح عملی برای ایجاد تشکل کارگری دارد، استراتژیهای چپ و چپساز و چگونه می خواهند تشکل کارگری را بسازند و یا پیش شرطها و مسیرشان کدام است.

کمیته هماهنگی چهار ماه بعد از تشکیل، دو سند دیگر یعنی "سند هویت" و "اساسنامه" را منتشر کرد. این دو سند فقط توسط اعضای وقت کمیته هماهنگی بتصویب رسیدند که نسبت به بیش از سه هزار نفر امضاکنندگان بیانیه اعلام موجودیت بسیار اندک هستند اما با این حال برای عضویت در کمیته هماهنگی پذیرش این سه سند الزامی است. (۲) این دو سند، برنامه و یا در واقع بی برنامهگی کمیته هماهنگی را برای ایجاد تشکل کارگری مورد نظرش نشان داد. به این اعتبار اجازه نگرفتن از کارفرما و دولت برای ایجاد تشکل کارگری تنها یک اظهار موضع شد و مطابق مواد مغشوش،

معاهده های "آی ال او" است. این نیاز صاحبان سرمایه و صنایع، زیر پای شوراهای اسلامی را در شرایطی خالی می کرد که آنها همواره از این تشکل برای سرکوب جنبش کارگری ایران و شناسایی فعالین آن که منجر به دستگیری، زندان و اعدام بسیاری از آنها شد، استفاده کرده بودند. بدین ترتیب شوراهای اسلامی که هیچگاه پایگاه و حامی ای در جنبش کارگری ایران نداشتند نزد حامیان خود در بالا نیز بی خاصیت شدند و در نتیجه نه صاحبان سرمایه تشکل مورد قبولشان را در ارتباط با کارگران داشتند و نه کارگران تشکل مورد نظر خود را در ارتباط با کارفرماها و دولت. نیاز و مبارزه همیشگی طبقه کارگر ایران برای ایجاد تشکل مورد نظر خود، همزمان شد با نیاز صاحبان صنایع به تشکلی که هم منافعتشان را تامین کند و هم مورد قبول سازمان جهانی کار باشد. این اوضاع برای جنبش کارگری ایران معنایی جز فراتر رفتن از طرح مطالبه حق تشکل و عملا دست بکار ایجاد تشکل شدن نداشت. به این اعتبار دوره ای ویژه و با زمانی محدود برای ایجاد دو نوع تشکل کارگری آغاز شد، تشکل کارگری مورد نظر صاحبان سرمایه و صنایع و تشکل کارگری مورد نظر کارگران. مباحث درون جنبش کارگری ایران بر سر تشکل خیلی سریع آشکار کرد که تشکل مورد نظر جنبش اصلاحات سیاسی به مثابه نمایندگان صاحبان صنایع و سرمایه اساسا منطبق است بر نوع تشکل مورد نظر گرایش راست جنبش کارگری ایران.

تشکل کارگری مورد نظر گرایش چپ نقطه حرکتش تضاد آشتی ناپذیر منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار است، یعنی این تشکل بر مبنای ستیز این دو طبقه شکل میگیرد و با هدف تامین منافع کارگران از طریق مبارزه بر علیه صاحبان سرمایه فعالیت میکند. این نوع تشکل طبعاً با تشکل کارگری مورد نظر گرایش راست که نقطه حرکتش آشتی و همسو کردن منافع کارگران و کارفرماهاست، ماهیتاً متفاوت است. ایجاد این دو نوع تشکل کارگری طبعاً بر دو نوع استراتژی کاملاً متفاوت نیز متکی است. دو نوع استراتژی که با ماهیت دو نوع تشکل کارگری مورد نظر گرایش چپ و راست خوانایی ماهوی دارند. استراتژی ایجاد تشکل کارگری مورد نظر گرایش راست که بر همکاری و سازش طبقاتی استوار است لاجرم با موافقت و هماهنگی با وزارت کار و کارفرماها ایجاد می گردد. استراتژی ایجاد تشکل کارگری مورد نظر گرایش چپ که بر مبارزه طبقاتی استوار است لاجرم با اتکا به توده کارگر و بدون اجازه و موافقت وزارت کار و کارفرماها ساخته میشود. در حالیکه مباحث بر سر دو نوع تشکل کارگری و دو نوع استراتژی متفاوت برای ایجاد آن در جنبش کارگری در جریان بود، "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران" در بهمن ۱۳۸۳ ایجاد شد. اطلاعیه اعلام موجودیت کمیته پیگیری که بیش از دو هزار و سیصد نفر آنرا امضا کرده بودند از وزارت کار درخواست داشت تا "در جهت رفع موانع تشکل یابی کارگران" اقدام کند. (۱)

بیانگر روشها و طرحهایی است که کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری مد نظر دارد. و علاوه برک خود را از "فرا تر از سرمایه داری رفتن تشکل کارگری" بیان داشته است. بر اساس سند هویت "تشکل مورد نظر" کمیته هماهنگی "تشکلی است ضد سرمایه داری که به نیروی خود کارگران و بدون کسب مجوز از دولت ایجاد میشود، وسیع ترین توده های کارگر را در بر می گیرد و در عین شرکت فعال و پیگیر در مبارزه روزمره کارگران برای دستیابی به این یا آن مطالبه کارگری، از مدار پذیرش سرمایه داری فراتر می رود و برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشری امروزی از جمله، فقر، گرسنگی، بیکاری، بی حقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض و ... می جنگد بی تردید، مناسب ترین ساختار برای چنین تشکلی ساختار شورایی است. اما "کمیته هماهنگی" تشکل ضد سرمایه داری را به تشکل شورایی منحصر نمی کند، و بر این باور است که اشکال دیگری همچون کمیته ها، انجمن ها و سندیکاهای کارگری نیز می توانند ضد سرمایه داری باشند. از این رو و برای گسترش جنبه مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری، "کمیته هماهنگی" خود را ظرف تمام فعالانی می داند که در شکل های مختلف برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر مبارزه می کنند."

خارج از مدار سرمایه

کمیته هماهنگی به درست اکنون موضوع اختلاف را شورا و سندیکا نمی داند و تاکیدش بر ماهیت تشکل است و نه نام آن. اما آیا هر تشکل کارگری که مطالبات مطرح شده در سند هویت را در دستور بگذارد "فرا تر از مدار پذیرش سرمایه داری" رفته است؟ آیا این مطالبات معیار قضاوت تشکلهای کارگری از بودن در "مدار سرمایه داری" و یا خارج از آن است؟ از عمر بحث بر سر مطالباتی که تشکلهای کارگری باید در دستور بگذارند، در جهان بیش از یک و نیم قرن می گذرد و در هر کشور قدمتی به اندازه عمر طبقه کارگرش دارد. در این مباحث همواره مطالباتی که بیانگر جهت گیریهای عمومی و استراتژیک یک تشکل کارگری است (بطور مثال "ث ژ ت" در فرانسه خواهان سوسیالیسم است) و مطالبات دوره ای که مهر زمان و شرایط مشخص را با خود دارد از هم تفکیک شده است. وجه مشخصه تشکل کارگری مورد نظر کمیته هماهنگی تشکلی است که "برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشری امروزی" مبارزه می کند. از میان هشت مصائبی که در سند هویت کمیته هماهنگی آمده تنها از میان بردن بیکاری نیازمند فراتر رفتن از "مدار سرمایه داری" است. چرا که بیکاری ریشه در سیستم سرمایه داری دارد و رفع آن نیازمند از بین بردن نظام سرمایه داری است. بجز آن، موارد دیگر هیچ کدام ریشه در سیستم سرمایه داری ندارد و از بین بردن آن منوط به از بین بردن نظام سرمایه داری نیست. اینها قبل از سرمایه داری بوده اند و سرمایه داری آنها را به ارث برده

غیر منسجم و غیر عملی در بند اهداف کمیته هماهنگی در سند هویت و اساسنامه اساسا تشکلی ساخته نمی شود که حال با و یا بدون اجازه از کارفرماها و دولت باشد.

۲- هویت ضد سرمایه داری

سند هویت کمیته هماهنگی زودتر از اساسنامه و در تیرماه ۱۳۸۴ منتشر شد. اکثر مفاد سند هویت که در سایت کمیته هماهنگی در زیر نام "درباره ما" درج شده بعدا در اساسنامه تکرار گشت. مهمترین بخشی از سند هویت که در اساسنامه تکرار نشده پاراگرافی است که تشکل کارگری مطلوب کمیته هماهنگی را تشریح کرده است. در بیانیه اعلام موجودیت، کمیته هماهنگی خواهان تشکلهایی در چهارچوب مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ است. در سند هویت، کمیته هماهنگی تشکل های کارگری مورد نظر خود را مشخص تر کرده و خواهان ایجاد تشکل کارگری با "هویت ضد سرمایه داری" شده است.

صف آرائی طبقه سرمایه دار علیه طبقه کارگر وجوه گوناگون و پیچیده ای دارد و بناگزی طبقه کارگر نیز خود را در اشکال متنوعی سازمان میدهد و مبارزه می کند. آن رشته ای که تمامی این اشکال متنوع مبارزه و تشکل را از تعاونی ها گرفته تا احزاب سیاسی بهم پیوند میدهد مکانی است که هر یک متناسب با موقعیت خود در مبارزه کارگران علیه سرمایه داری دارند. به این اعتبار تشکل کارگری مطلوب هر سوسیالیستی طبعا یک تشکل ضد سرمایه داری است و هیچ سوسیالیستی بنا به تعریف نمی تواند مخالف "هویت ضد سرمایه داری" یک تشکل کارگری باشد. اما مساله این است که "هویت ضد سرمایه داری" در کمیته هماهنگی به تفسیر خیلی ویژه و عجیب یکی از اعضای کمیته هماهنگی، یعنی محسن حکیمی، معنا یافته است. این برداشت خیلی ویژه، در نوشته های محسن حکیمی و دوستدارانش در خارج کشور که تحت عنوان "فعالان لغو کار مزدی" فعالیت می کنند، پیش از این به کرات از جانب ما مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. (۳) مطابق این تفسیر عجیب، محسن حکیمی تحت لوای فراتر رفتن از "مدار سرمایه داری" مطالباتی را مطرح میکند که در واقع فراتر رفتن از "مدار کارخانه" است. آشکار است که موضوع اینجا حول ظرایف تئوریک درباره ماهیت نظام سرمایه داری نیست. مسئله این است که این عبارت پردازی ها نزد محسن حکیمی به معیاری برای قضاوت درباره تشکلهای و جریانهای کارگری و پوشش ظاهرا "رادیکالی" برای نوع ارتباط کمیته هماهنگی با تشکلهای کارگری و از جمله سندیکای واحد تبدیل شده است.

مطابق سند هویت "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، تشکل کارگری نیست. این کمیته، جمع منشکلی از فعالان کارگری است که برای اهداف زیر مبارزه می کند." این اهداف شامل چهار بند است که در اساسنامه هم آمده و

ایران در مقابل سبعیت، خشونت و آدمکشی رژیم های حاکم تاب نیاوردند.

استراتژی گرایش راست برای ایجاد تشکل خوانایی درونی دارد با ماهیت نوع تشکلهایی که می خواهند ایجاد کنند. تشکل کارگری مورد نظر گرایش راست که بر مبانی همکاری طبقاتی متکی است ماهیتا با استراتژی ایجاد تشکل کارگری بدون اجازه و موافقت دولت و کارفرما خوانایی ندارد. به همین دلیل ایجاد تشکل کارگری توسط گرایش راست کاملاً به این بستگی دارد که آیا در بالا و در دولت جریانی وجود دارد که "جهت رفع موانع تشکل یابی کارگران" فعالیت کند یا نه. اگر چنین جریانی در بالا نباشد گرایش راست هیچ اقدام عملی برای ایجاد تشکل کارگری انجام نمی دهد. به همین دلیل بود که فعالین گرایش راست بعد از دو دهه و بدنبال عروج جنبش اصلاحات سیاسی و انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری مجدداً به جلوی صحنه آمدند، فعال شدند، و با افول جبهه دوم خرداد دوباره به حاشیه رفتند. گرایش راست یا باید منفعلانه در انتظار قدرت گیری نیروهای سیاسی مورد نظرش در بالا و دولت باشد و یا فعالانه در تمامی فعل و انفعالاتی که این نیروها را تقویت و وارد قدرت دولتی میکند، شرکت جوید. نحوه برخورد گرایش راست به شوراهای اسلامی و ریشه انتقادات سطحی و غیر قاطع آنها به شوراهای اسلامی نیز تابع همین استراتژی است. هم اکنون شوراهای اسلامی در کارخانجات مختلف در حال انحلال هستند و از هر زمانی ضعیف ترند با این حال گرایش راست هنوز هم خواهان انحلال آنها نیست. (۴) زیرا شوراهای اسلامی و خانه کارگر بخشی از همان جبهه عمومی هستند که قوی شدنشان در بالا در عین حال به نفع گرایش راست هم هست. به این اعتبار استراتژی گرایش راست جنبش کارگری کاملاً منسجم و سرو ته دار است و بر مبانی تئوریک سیاسی کاملاً شفاف و قابل فهمی استوار است.

استراتژی گرایش چپ برای ایجاد تشکل کارگری نیز خوانایی درونی دارد با نوع تشکلی که خواهان ایجاد آن است. تشکل کارگری مورد نظر گرایش چپ بر مبانی مبارزه و ستیز طبقاتی متکی است و لاجرم تنها می تواند علیرغم میل دولت و کارفرماها ساخته شود. لذا استراتژی گرایش چپ بر تلاش برای بسیج کارگران بمنظور ایجاد تشکل و مبارزه برای برسمیت شناختن آن توسط دولت متکی است و در عین گستردگی و وجود طرحهای متنوع و گوناگون برای محل کارها و مناطق مختلف، تنها مشخصه عمومی آن همانا ایجاد تشکل بدون اجازه از کارفرما و دولت است. این استراتژی برای کنار زدن موانع اختناق به بسیج وسیع ترین توده های کارگر متکی است و جنبشی است که تنها عامل موفقیت آن "غیر قابل کنترل بودن" است. اگر جنبش برای ایجاد تشکل مهار شدنی باشد، قبل از اینکه هر نیرو و حزب و سازمانی بتواند آنرا مهار کند، رژیم اسلامی

است و هرچند از آنها سود می جوید اما برپا ماندن نظامش به وجود آنها و باز تولیدشان گره نخورده است. آنچه مشخصه یک تشکل کارگری برای فراتر رفتن از "مدار سرمایه داری" است خواستها و اهدافی است که دستیابی به آنها نیازمند از میان برداشتن نظام سرمایه داری است از جمله از میان برداشتن استثمار، بردگی مزدی و مالکیت خصوصی. از قضا، سند هویت کمیته هماهنگی در قبال مطالباتی نظیر لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و پایان دادن به استثمار انسان از انسان و بردگی مزدی که جهت گیری عمومی ضد سرمایه داری یک تشکل کارگری را نشان میدهد، ساکت است. مطالباتی که سند هویت کمیته هماهنگی طرح کرده است بیشتر در چهارچوب مطالبات "خارج از مدار کارخانه" است تا خارج از "مدار سرمایه داری". بعنوان مثال کارگران یک کارخانه نمی توانند با اعتصاب خود یک کارفرما را وادار کنند که برای از بین بردن "فحشا و اعتیاد" مبارزه کند. مبارزه برای دستیابی به این مطالبات "خارج از مدار کارخانه"، امری عمومی و مربوط به همه جامعه است و طبقه کارگر می باید و می تواند پیشتاز و رهبری کننده آن باشد.

۳- مهمترین مانع ایجاد تشکل کارگری

پاسخ به سؤال "مهمترین مانع ایجاد تشکل کارگری چیست؟" کلید تعیین استراتژی هر جریانی برای ایجاد تشکل کارگری است. به عبارت دیگر طرحها و نقشه های هر نیرو و جریانی برای از میان برداشتن و یا دور زدن موانعی است که با رفع آن کارگران بتوانند تشکل مورد نظر خود را ایجاد کنند. البته اشتراک در تعریف "مهمترین مانع" به خودی خود به اشتراک در استراتژی منجر نمی شود. کما اینکه گرایش راست و چپ جنبش کارگری هر دو مانع اصلی تشکل یابی کارگران را اختناق می دانند اما دو راه متفاوت برای مقابله با این مانع دارند.

معتبرترین و روشن ترین تحلیلیها علت فقدان تشکل کارگری در ایران را اختناق و جو پلیسی می دانند. در دفاع از این نظریه به وجود تشکل های کارگری در سه دوره که رژیمهای حاکم قدرت کافی برای سرکوب جنبش کارگری را نداشتند اتکا می کنند؛ تشکل های کارگری در دوره حزب کمونیست اولیه ایران که توسط رضا شاه از بین برده شد. تشکلهای کارگری در دهه بیست که توسط رژیم محمد رضا شاه و بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرکوب شد. و تشکلهای کارگری در دوران انقلاب ۱۳۵۷ که توسط رژیم اسلامی سرکوب و منحل شد. در تمامی این سه دوره تشکل های کارگری به دلیل ناتوانی رژیمهای حاکم در سرکوب جنبش کارگری تشکیل شدند و سپس با قوی شدن دستگاه سرکوب رژیمهای حاکم بر ایران، مورد حمله قرار گرفتند و از بین رفتند. در تمام این سه دوره جنبش کارگری ایران بعنوان بخشی از جنبش ترقی خواهی و آزادیخواهی کل مردم

جریانی نیستند که هدفشان را تضعیف موقعیت احزاب سوسیالیست در جنبش همیشه پیگیرای کارگری ایران قرار داده اند و سرنوشتی بهتر از آنها نیز نخواهند یافت. به همین دلیل "فعالین لغو کار مزدی" هیچگاه قادر نخواهند شد تا احزاب سوسیالیست در جنبش کارگری را کنار بزنند تا نوبت به رژیم اسلامی برسد. بنابراین در عمل واقعی اینها نقشی جز فعالیت علیه احزاب و سازمانهای سوسیالیست نخواهند داشت. مبارکشان باد و عاقبتشان بخیر.

محسن حکیمی در مصاحبه با نشریه نگاه، مهمترین نقطه ضعف جنبش کارگری را تشکل نداشتن می داند. از نظر محسن حکیمی "مهمترین مانع متشکل شدن کارگران علیه سرمایه، استبداد و سرکوب سرمایه است"، "اما سرمایه و نمایندگان سیاسی آن فقط در شکل استبداد و سرکوب عریان مانع تشکل ضد سرمایه داری کارگران نشده اند، در لباس دفاع از منافع طبقه کارگر نیز مانع تشکل یابی کارگران علیه سرمایه گشته اند. و همین است علت اصلی که تا زمانی که باز نشود، کارگران به طور پایدار علیه سرمایه متشکل نخواهند شد."، "به عبارت دیگر در صورت باز شدن این گره حتی استبداد و دیکتاتوری سرمایه هم نمی تواند مانع متشکل شدن کارگران بر ضد سرمایه شود." (۶) "نگاهی به صحنه سیاسی ایران در هفتاد هشتاد سال اخیر (یعنی از دوران رضا شاه به این سو) نشان میدهد، که خود جریانهایی مدعی نمایندگی طبقه کارگر، از حزب کمونیست ایران در زمان رضا شاه گرفته تاکنون، مانع متشکل شدن توده کارگر علیه سرمایه شده اند." (۷)

هم مانع ایجاد تشکل کارگری و هم عامل انحلال تشکلهای کارگری در ایران دیکتاتوری و سرکوب عریان طبقه کارگر ایران توسط رژیمهای حاکم بوده است. رژیم های دیکتاتوری حاکم بر ایران با عامل مباحث نظری و تفوق ایدئولوژیک بر جنبش کارگری ایران، مانع متشکل شدن آنها نشده اند. هم رژیم شاهی و هم رژیم آخوندی با مجموعه ای از اعمال جنایتکارانه نظیر برقراری اختناق و دیکتاتوری، ایجاد جو پلیسی، سرکوب مبارزات و اعتصابات کارگری، اخراج، دستگیری، شکنجه و اعدام فعالین سوسیالیست جنبش کارگری مانع ایجاد تشکل کارگران ایران شده اند. نه تنها تاریخ جنبش کارگری بلکه تاریخ هر جنبش حق طلب دیگری در ایران نیز بنیادش بر همین اعمال جنایتکارانه رژیم های حاکم بنا شده است. "فعالین لغو کار مزدی" قادر نیستند بر این تاریخ حتی خدشه ای وارد کنند. جنبش سوسیالیستی ایران را مانع تشکل کارگری ایران قلمداد کردن توسط محسن حکیمی، نسبت دادن این اعمال جنایتکارانه به احزاب و سازمانهای سوسیالیست ایران "از حزب کمونیست ایران در زمان رضا شاه گرفته تاکنون" است. صدور این احکام ضد کمونیستی ربطی به آنچه حتی با هزار اما و اگر می توان مباحث درون جنبش کمونیستی نامید، ندارد.

آنها مهار و سرکوب خواهد کرد. به این اعتبار تلاش هر نیروی سیاسی برای کنترل و مهار جنبش ایجاد تشکل کارگران گامی است برای فراهم کردن سرکوب و شکست آن توسط رژیم اسلامی.

۴- استراتژی کمیته هماهنگی و مهمترین مانع تشکل کارگری

کمیته هماهنگی فاقد سندی است که نشان دهد مهمترین مانع ایجاد تشکل کارگری را چه میداند. اما تا آنجا که به اعضای آن بر می گردد تاکنون محسن حکیمی صریحا درباره مهمترین مانع تشکل کارگری اظهار نظر کرده است و همچنین از نوشته های محمود صالحی نیز می توان نظرش در این مورد را استنباط کرد. البته اسناد کمیته هماهنگی نشان میدهد که استراتژی این کمیته اساسا مطابق ادراک محسن حکیمی از "مهمترین مانع" تدوین شده است. از نظر محسن حکیمی و دیگر "فعالین گروه لغو کار مزدی" فقدان تشکل کارگری در ایران دو علت دارد. یکم، نفوذ و قدرت احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست در میان فعالین جنبش کارگری است، و دوم، عامل اختناق و قدرت سرکوب رژیم های حاکم. بعلاوه و مهمتر اینکه، از نظر محسن حکیمی، به درجه ای که نفوذ سازمانها و احزاب سوسیالیست در جنبش کارگری کاهش یابد تازه راه مبارزه کارگران برای رفع عامل دوم که دیکتاتوری رژیم اسلامی است باز و هموار میگردد.

محسن حکیمی و دیگر "فعالین لغو کار مزدی" ادعا می کنند که الگوی تشکل مورد نظرشان، ظاهرا انترناسیونال اول (۱۸۶۴ - ۱۸۷۲) است. آنها معتقدند احیای "این سنت در شکلی به مراتب پیگیرتر، رزمنده تر، و مناسب تر با نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر در دنیای معاصر است". مانع ساختن این تشکل و احیا آن در ایران در وهله اول اختناق و دیکتاتوری رژیمهای حاکم بر ایران نیست. مانع ایجاد تشکل مورد نظر "فعالین لغو کار مزدی" نفوذ و قدرت احزاب و سازمانهای سوسیالیستی در جنبش کارگری است. به همین دلیل ساختن تشکلی که "فعالین لغو کار مزدی" می خواهند منوط به وجود استراتژی یا طرحهایی نیست که در وهله اول اختناق را کنار بزند بلکه باید احزاب سوسیالیست فعال در جنبش کارگری را کنار بزند. فعالیت "فعالین لغو کار مزدی" علیه احزاب سوسیالیست تحت عبارت "در درجه نخست به بستر سازی نظری و فرهنگی نیاز دارد" و "زمینه سازی نظری برای سازمان یابی جنبش ضد سرمایه داری"، صورت میگیرد. (۵) بر اساس همین تحلیلها محسن حکیمی و ناصر پایدار به عده ای ساده دل باورانده اند که مبارزه فعلی آنها علیه احزاب و سازمانهای سوسیالیست در جنبش کارگری در تحلیل نهایی در خدمت ایجاد تشکل ضدسرمایه داری است! "فعالین لغو کار مزدی" اولین

تشکل. آیا کارگران جهان چیت در زمان شاه و خاتون آباد در رژیم اسلامی برای خواستی بجز افزایش دستمزد و داشتن شغل به گلوله بسته شدند؟ آیا فعالیت کارگران شرکت واحد برای ایجاد سندیکا که تازه حتی "مادون تر از مدار" قابل قبول برای "فعالین گروه لغو کار مزدی" است، باعث "منتفی کردن هزینه هایی چون اخراج و زندان" شده است؟ آیا محسن حکیمی این ادعا را در جانی و از مقام مسئولی شنیده که بتوان منصور اسالو و اخراجیهای سندیکای واحد را به آن رجوع داد تا "هزینه اخراج و زندانشان منتفی" گردد و یا "دستکم" به اسارت گرفته شدن شبانه همسران و کودکان خردسالشان تکرار نگردد؟

از نظر محسن حکیمی و ناصر پایدار، ایران دارای یک جنبش کمونیستی است که شامل "از حزب کمونیست ایران در زمان رضا شاه گرفته تاکنون" میشود و یک "فعالین لغو کار مزدی". مجموعه جنبش کمونیستی ایران "در لباس دفاع از منافع طبقه کارگر نیز مانع تشکل یابی کارگران علیه سرمایه" شده اند. با این حال عضویت فعالین جنبش کارگری در همین احزاب و سازمانها هزینه اخراج، زندان و شکنجه و اعدام داشته و دارد. و درست برعکس، جریانی که تحت نام "فعالین لغو کار مزدی" فعالیت می کنند با آنکه "مانع تشکل یابی کارگران علیه سرمایه" نیستند، نه تنها این، بلکه حتی می کوشند "مانع" را بردارند، با این حال، فعالیت با آنها هزینه اخراج، زندان و شکنجه و اعدام هم ندارد! و در نتیجه در این آخر عمری تازه متوجه شدیم که ایران از دوران رضا شاه گرفته تاکنون دارای رژیمها و دولتهایی بوده است یکی بعد از دیگری دوست و دشمن را اشتباه گرفته اند و سوال برانگیز اینکه این موضوع حتی باعث تعجب "فعالین لغو کار مزدی" نشده است! آیا اگر مواضع "فعالین لغو کار مزدی" ناشی از تحلیل و بررسی تاریخ جنبش کمونیستی ایران می بود، خودشان متوجه چنین تناقضاتی که حتی برای هر تازه سیاسی شده ای آشکار است، نمی شدند؟ آیا مواضع "فعالین لغو کار مزدی" سرهم بندی و اختراع نشده است تا علیه احزاب و سازمانهای سوسیالیستی بکار رود؟

ادعای دلسوزی برای تشکل کارگری استتار مناسبی برای ضدیت محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" با احزاب و سازمانهای سوسیالیست نیست. نصیحت، هشدار و یا اندرزهای با زبان خوش محسن حکیمی برای بر حذر داشتن فعالین جنبش کارگری از تماس و فعالیت با احزاب و سازمانهای سوسیالیست همان تهدیدات رژیم های شاه و اسلامی منتها با زبان اخراج و زندان و اعدام است. آیا مگر تمام دستگاه سرکوب رژیم های شاهنشاهی و ملامشاهی حامل پیامی به جز بر حذر داشتن فعالین کارگری از فعالیت با احزاب سوسیالیستی بوده اند؟ آیا بجز "فعالین لغو کار مزدی"، هیچ ساده دلی هست که باور کند که نسبت دادن "رذالت" به اتحاد سوسیالیستی کارگری توسط محسن حکیمی

محسن حکیمی انتشار مطلب درباره مسائل تشکل کارگری را از سال ۱۳۸۲ شروع کرده و در همین مدت کم نیز نظر اولیه خود را بطور بنیادی تغییر داده است. منتها، کمونیستها را مانع تشکل شدن کارگران قلمداد کردن ربطی به تازه کار بودن وی در این عرصه ندارد. این ناشی از تعلق وی و دیگر "فعالین لغو کار مزدی" به "قافله مبارزان" علیه احزاب سوسیالیست در جنبش کارگری است که مختص ایران هم نیست و در جهان قدمتی بیش از یک قرن دارد. مبتدی بودن محسن حکیمی در مباحث مربوط به تشکل کارگری و کلا عدم شناختش از جنبش کارگری ایران آنجاست که وی می پندارد مواضع ضدیت با احزاب سوسیالیست در جنبش کارگری شانس موفقیت دارد؛ و یا می توان تحت لوای چپ، کشتار کمونیستها توسط رژیمهای حاکم بر ایران را در تحلیل نهایی باز کننده راه و یا برطرف کننده مانع ایجاد تشکل کارگری نامید! محسن حکیمی می گوید: "اگر فعالان کارگری به فعالان گروهی و در واقع فرقه ای تبدیل نشده بودند می توانستند با دادن هزینه های بسیار کمتر و منتفی کردن هزینه هایی چون اخراج و زندان یا دست کم اعدام در محیطهای کار و زیست باقی بمانند و به فعالیت برای ایجاد تشکل کارگری بپردازند". (۸)

محسن حکیمی و دیگر "فعالین لغو کار مزدی" بیهوده می کوشند تا کسی باور کند که فعالیشان علیه احزاب چپ و سوسیالیست بدلیل دلسوزی برای ایجاد تشکل کارگری است. محسن حکیمی این ادعای پوچ را دارد که در ایران دوران شاه و رژیم اسلامی پیوستن فعالین جنبش کارگری به احزاب سوسیالیست هزینه هایی چون اخراج و زندان و اعدام داشته است نه فعالیت صرف برای ایجاد تشکل کارگری. وی مدعی است که دوری از احزاب و سازمانهای سوسیالیست و تنها مبارزه برای ایجاد تشکل کارگری "هزینه هایی چون اخراج و زندان و یا دست کم اعدام" را منتفی می کند. ادعای این کاسه داغتر از آش را حتی هیچ یک از نظریه پردازان خود این دو رژیم هم نداشته اند. این انکار تاریخ سرکوب جنبش کارگری ایران و در عین حال تطهیر اعمال خشونت رژیمهای سرکوبگر و ضد کارگری شاه و اسلامی علیه کارگران است. علت سرکوب جنبش کارگری توسط رژیمهای شاه و اسلامی ناشی از ماهیت ضد کارگری این رژیم هاست. علت وجودی هر دو این رژیمها فراهم کردن یک نیروی کار ارزان و خاموش برای استثمار وحشیانه توسط سرمایه داران است و این با متشکل بودن کارگران ایران در تشکلهایی با مبانی ستیز طبقاتی منافات دارد. علت تشکل نداشتن کارگران و اخراج، زندان و اعدام فعالین جنبش کارگری اینجاست و نه ارتباط فعالین کارگری با احزاب سوسیالیست. در هر دو رژیم شاه و اسلامی حتی عادی ترین کارگران به صرف شرکت در یک اعتصاب چند روزه برای افزایش دستمزد، اخراج و دستگیر شده اند، و بعضا حتی به گلوله بسته شده اند، چه برسد به فعالین و سازماندهندگان اعتصاب و یا کارگران فعال برای ایجاد

فرهنگی" و به "زمینه سازی نظری" نیاز دارند. مقدمه بند موارد چهارگانه در اساسنامه کمیته هماهنگی که تحت تاثیر نظرات "فعالین لغو کار مزدی" است، ناظر به همین امر میباشد. در صورتیکه تمام تجربه جنبش کارگری حاکی از رابطه مستقیم دیکتاتوری و فقدان تشکل کارگری در ایران است. بمجرد سرنگون شدن رژیم شاه، ساختمان ساواک سقز به دست کارگران تسخیر میشود و کارگران خباز همانجا سندیکای خود را ایجاد و از آن محل بعنوان دفتر تشکل خود استفاده می کنند. (محمود صالحی در دو دوره در همین ساختمان بوده است. هم هنگامی که دفتر سندیکای کارگران خباز سقز بوده و هم در دوره ای که با سرکوب کارگران توسط رژیم اسلامی، این ساختمان مجدداً به محل زندان و شکنجه فعالین کارگری تبدیل شده است.) (۱۱) ایجاد سندیکای خبازان سقز در ساختمان ساواک بدون هیچ "بستر سازی"، "تدارک زمینه ها و پیش شرطها" انجام شد. نزدیک به یک قرن مبارزه تعطیل ناپذیر کارگران برای ایجاد تشکل در زیر سلطه دیکتاتورهای حاکم بر ایران به اندازه کافی "بستر سازی" کرده است تا بمجرد کاهش قدرت سرکوب رژیم اسلامی، کارگران ایران سریعاً متشکل شوند.

کمیته هماهنگی مادام که استراتژی و فعالیتهايش تحت تاثیر مواضع محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" است برای ایجاد تشکل کارگری هیچ پیشرفتی نخواهد کرد. چرا که در کمیته هماهنگی کسانی چون حکیمی حضور دارند که صراحتاً خواستار ایجاد تشکل کارگری ضد احزاب سوسیالیستی هستند. از نظر محسن حکیمی و دیگر "فعالین لغو کار مزدی" همین کمیته هماهنگی و فعالیت های آن در ادامه قرار است همان تشکل ضد احزاب و سازمانهای سوسیالیست گردد. (۱۲) رژیمهای حاکم بر ایران از سلطنت پهلوی تا رژیم اسلامی جملگی کوشیدند تا با خشونت تمام سازمانها و احزاب چپ را از فعالین جنبش کارگری جدا کنند. اما هیچ درجه از وحشی گری و سبعیت رژیمهای حاکم در کشتار و شکنجه کمونیستها نتوانسته آنها را از بین ببرد، اگر چه تضعیف کرده است. تاریخ ایران مملو از گزارشات سازمانها و ارگانهای آدمکشانی است که انحلال احزاب و سازمانهای سوسیالیست و چپ را بعنوان موفقیت خود به مقامات بالا گزارش داده اند و مزد خود را گرفته اند و اموراتشان را گذرانده اند. فرهنگ سیاسی ایران با کلمه "منحله" در کنار بسیاری از احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست، نظیر "حزب منحله کومه له" کاملاً آشناست. "فعالین لغو کار مزدی" در مبارزه با احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست در جنبش کارگری فقط آبروی خود را به حراج گذاشته اند. (۱۳) فعالین جنبش کارگری برای توضیح تشکل نداشتن کارگران به تاریخ و تداوم استبداد و سرکوب کارگران توسط رژیمهای حاکم بر ایران در دوره رضا شاه، محمد رضا شاه و رژیم اسلامی رجوع میدهند اما "فعالین لغو کار مزدی" برای توضیح علل تشکل نداشتن کارگران

و در عین حال مخالفت با شعارهای "تند و تیز" علیه رژیم اسلامی، و اعتراض به اتحاد سوسیالیستی کارگری بدلیل "رسوا و ننگین" گفتن به قوه قضائیه و "بیدادگاه" نامیدن "دادگاه انقلاب اسلامی سقز" چفت و بست های سیاست "هزینه های بسیار کمتر" "فعالین لغو کار مزدی" برای ایجاد تشکل کارگری است؟ (۹)

سوسیالیستها همواره توسط رژیمهای حاکم بر ایران مورد انواع و اقسام اذیت و آزار قرار گرفته اند، دستگیر و شکنجه شده اند و بعضاً زیر همان شکنجه جان باخته اند و یا تیرباران شده اند. تصور اینکه این اعمال جنایت کارانه علیه شریف ترین انسانهای این جامعه، هسته اصلی منطق "واقعا کوبنده" پشت استدلالات محسن حکیمی برای برحذر داشتن فعالین کارگری از فعالیت با احزاب سوسیالیست است، مضمّن کننده و تهوع آور است. سرکوب شدید احزاب کمونیست برای محسن حکیمی و دیگر "فعالین لغو کار مزدی" زمینه های عینی و مادی برای فعالیت بوجود می آورد و بالعکس برقراری آزادیهای سیاسی در جامعه، بگونه ای که فعالیت با احزاب کمونیست هزینه اخراج و زندان و شکنجه و اعدام نداشته باشد شاید یکی از هولناک ترین کابوسها برایشان است. چرا که کارگران همانطور که تاریخا نشان داده اند با کاهش هر درجه ای از قدرت سرکوب رژیم اسلامی تشکلهای خود را ایجاد می کنند و این قدرت را می یابند تا از اخراج و دستگیری و زندان و اعدام فعالین خود بدلیل فعالیت با احزاب سوسیالیست جلوگیری کنند. بعلاوه جنبش ایجاد تشکل کارگری در ایران با مبارزه برای آزادیهای سیاسی در هم تنیده اند و یکی بدون دیگری امکان استمرار و استقرار ندارد. (۱۰) در جامعه ای که فعالیت با احزاب سوسیالیست بی هزینه باشد و کارگران تشکل خود را داشته باشند زمینه های عینی فعالیت "فعالین لغو کار مزدی" از بین خواهد رفت. در چنین موقعیتی "فعالین لغو کار مزدی" از بهره برداری از قدرت سرکوب رژیم اسلامی برای بر حذر داشتن کارگران از فعالیت با احزاب سوسیالیست محروم می شوند و وجود تشکل کارگری سرچشمه اشک تمساحشان را می خشکاند و دیگر قادر نخواهند بود در دشمنی با احزاب کمونیست پشت منفعت تشکل کارگری پنهان شوند. آزادی فعالیت احزاب کمونیست و وجود تشکل کارگری در ایران عرصه را بر "فعالین لغو کار مزدی" تنگ می کند. آیا "فعالین لغو کار مزدی" به اندازه کافی جا برای نگهداری اینهمه افتخارات دارند؟ آیا "فعالین لغو کار مزدی" تصور کرده اند که می توانند این مواضع را تحت نام چپ به فعالین جنبش کارگری بیاندازند؟

همانطور که گفته شد، ساختن تشکل مورد نظر "فعالین لغو کار مزدی" منوط به وجود استراتژی یا طرحهایی نیست که در وهله اول اختناق را کنار و یا دور بزند. ایجاد این نوع تشکلهای که بنا به تعریف ضد احزاب و سازمانهای سوسیالیست هستند "در درجه نخست به بستر سازی نظری و

و حتی با ایجاد شدن تشکل های کارگری نیز به پایان نمیرسد و متناسب با اوضاع آزمان ادامه می یابد. با این حال نسبت دادن فقدان "روحیه و فرهنگ تشکل پذیری" به کارگران ایران بعنوان علت متشکل نبودن، صحیح نیست. چرا که کارگران ایران هم اکنون دارای چنان فرهنگ و روحیه تشکل پذیری هستند که با کاسته شدن هر درجه از جو پلیسی و اختناق تشکل های خود را ایجاد کنند. تاریخ جنبش کارگری ایران نشان میدهد که کارگران ایران "روحیه و فرهنگ تشکل پذیری" در مورد بعضی تشکل ها را دارند و بعضی را نه. کارگران ایران نشان داده اند که "روحیه و فرهنگ تشکل پذیری" بالائی برای متشکل شدن در تشکلهای دلخواه خود را دارند و حاضر به پذیرش حد معینی از خطر هم هستند و آنرا در تمامی دورانی که قدرت سرکوب رژیمهای حاکم تضعیف شده است، نشان داده اند و در عین حال "روحیه و فرهنگ تشکل پذیری" برای متشکل شدن در تشکل های دولتی و ضد چپ و البته بی خطر و با امکانات متعدد را که بنا به تعریف مدافع منافعشان نیست، ندارند. "فرهنگ و روحیه تشکل پذیری" برای ایجاد تشکلهای طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگری وجود دارد و همواره باید "گسترش" یابد اما "فرهنگ و روحیه تشکل پذیری" برای تشکل کارگری ضد احزاب چپ و سوسیالیست وجود ندارد و باید آنرا "ایجاد" کرد. تشکل های کارگری ضد احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست مورد نظر محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" در ایران آینده ای ندارند. با آگاهی از همین موضوع است که در اساسنامه کمیته هماهنگی که از دید "فعالین لغو کار مزدی" نگاشته شده از "ایجاد" فرهنگ و روحیه تشکل پذیری نام میبرد و نه از "گسترش" آن.

در ماده سوم اساسنامه کمیته هماهنگی آمده است:

"هدف کمیته هماهنگی، تدارک زمینه ها و پیش شرطهای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری و سراسری طبقه کارگر ایران از راههای زیر است:

الف، بستر سازی و ایجاد فرهنگ و روحیه تشکل پذیری در میان کارگران از راههای گوناگون از جمله تبلیغ، ترویج، کمک به گسترش تشکل صنفی، فرهنگی، هنری و ورزشی کارگران، حمایت از تحرک ها و اعتراض های کارگری مانند اعتصاب و اقدام به کنترل کارگری و نظیر آن ها".

اولین سؤال این است که حمایت کمیته هماهنگی "از تحرک ها و اعتراض های کارگری مانند اعتصاب و اقدام به کنترل کارگری و نظیر آن ها" چگونه به روحیه تشکل پذیری کارگران کمک می کند؟ آیا هزاران اعتصاب کارگری در هر سال به اندازه کافی روحیه تشکل پذیری را تقویت نکرده است؟ بعلاوه کمیته هماهنگی چه نوع تشکلی را مورد نظر دارد که "گسترش تشکل صنفی، فرهنگی، هنری و ورزشی

ایران به تاریخ خونبار احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست در زیر دیکتاتوریهایی حاکم بر ایران.

استبای اعضای دیگر از مهمترین مانع ایجاد تشکل

دیگر اعضای کمیته هماهنگی درباره مهمترین مانع ایجاد تشکل کارگری صریحا اظهار نظر نکرده اند. اما از میان مطالب محمود صالحی آنجا که تجربه صرف خویش و محمد عبدی پور را بازگو می کند، میتوان این استبای را داشت که وی مهمترین مانع ایجاد تشکل را اختناق و جو پلیسی می داند.

محمود صالحی یکی از بنیان گذاران انجمن صنفی خبازان سقز است اما اکنون رژیم اسلامی از کاندیدا شدن وی در انتخابات این انجمن جلوگیری می کند. محمد عبدی پور نیز سه دوره نماینده کارگران در انجمن صنفی خبازان سقز بوده است اما اکنون وزارت اطلاعات مانع کاندیدا شدن وی در انتخابات است. مسئله مستقیما به تناسب قوای رژیم و کارگران بر می گردد. در انتخابات اسفند سال ۱۳۸۲ انجمن صنفی خبازان سقز، با آنکه وزارت اطلاعات با کاندیدا شدن محمد عبدی پور مخالفت می کند، کارگران به وی رای میدهند و وزارت اطلاعات هم آرای وی را باطله اعلام می کند. حتی تجربه صرف کارگران حاکی است این رژیم اسلامی است که مانع تشکل کارگران است و نه احزاب و سازمانها سوسیالیست و یا فقدان "بستر سازی"، یا کمبود در "تدارک زمینه ها و پیش شرطها". آیا کارگرانی که عملا وزارت اطلاعات را بچالش کشیدند و با آنکه کاندیدا شدن محمد عبدی پور ممنوع بود، به وی رای دادند احتیاج به "بستر سازی" دارند و یا به "تدارک زمینه ها و پیش شرطها" نیاز دارند؟ (۱۴) در هر صورت و با وجود چنین نظراتی در کمیته هماهنگی، و همانطور که فعالیت دو ساله اش عملا نشان داده استراتژی این کمیته برای ایجاد تشکل بر نظراتی که مانع تشکل را اختناق و دیکتاتوری و جو پلیسی می داند بنا نشده بلکه نشأت گرفته از مواضع "فعالین لغو کار مزدی" است.

۵- موارد چهارگانه استراتژی کمیته هماهنگی

استراتژی کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری طی چهار بند در اساسنامه آمده که غیر منسجم، مغشوش و غیر عملی است. مطابق بند الف، از موارد چهارگانه، کارگران ایران فاقد فرهنگ و روحیه تشکل پذیری هستند و لذا کمیته هماهنگی وظیفه "بستر سازی و ایجاد فرهنگ و روحیه تشکل پذیری در میان کارگران" را در دستور خود گذاشته است. آشکار است که در میان کارگران ایران همانند کارگران در دیگر کشورها "فرهنگ و روحیه تشکل پذیری" یکسانی وجود ندارد. به این اعتبار تلاش برای "گسترش" و نه "ایجاد" فرهنگ و روحیه تشکل پذیری امری دائمی است

چندین هزار امضای گردآوری شده نمونه بسیار کوچکی از این آمادگی و استقبال است. اما کمک به ایجاد تشکل در این مراکز در گرو آن است که ابتدا فعالان خواهان پیوستن به کمیته هماهنگی، که با این مراکز در ارتباطند، در کمیته هماهنگی متشکل شوند. حلقه ارتباطی کمیته با توده کارگرانی که می خواهند متشکل شوند، فعالان کارگری در جاهای مختلف کشور هستند." (۱۵)

آیا مطابق این تفاسیر محسن حکیمی، مواردی بوده است که اعضای کمیته هماهنگی از کمک و یاری به کارگران مراکز تولیدی و خدماتی "با استقبال و آمادگی بالا" که قصد پیوستن به کمیته هماهنگی را نداشته اند اما خواهان ایجاد تشکل بوده اند، امتناع کرده باشند؟ آیا محمود صالحی سخنگوی تشکلی است که به کارگرانی که عضو کمیته هماهنگی نباشند، کمک نمی کنند تا متشکل شوند؟ آیا اگر فعالین کارگری در کارخانه شاهر در سنجق قصد ایجاد تشکل داشته باشند، کمک اعضای کمیته هماهنگی در سنجق به آنها در گرو عضویت این فعالین در کمیته هماهنگی است؟ آیا کمک کردن به کارگران ایران برای ایجاد تشکل در چهارچوب مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ مورد نظر بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی، در گرو عضویت در کمیته هماهنگی است؟ این سکتاریسم کور، این رفتار کاسبارانه و بده بستانی و بیگانه با منفعت طبقه کارگر و جنبش کارگری از عوارض طبیعی بنیادهای مواضع "فعالین لغو کار مزدی" است که به کمیته هماهنگی هم سرایت کرده است. شرط "عضو شوید تا کمک کنیم" هیچ ربطی به همبستگی بی مرز در جنبش کارگری و کمک و یاری بدون چشمداشت کارگران به یکدیگر ندارد. منتها همانطور که در پائین خواهد آمد حتی همین بند هم نقش محوری در حیات، فعالیت ها و مواضع کمیته هماهنگی ندارد. یعنی هیچ حدی از کارگران مراکز تولیدی و خدماتی "با استقبال و آمادگی بالا" که به کمیته هماهنگی پیوسته و تشکل خود را ایجاد کرده باشند، به عمر کمیته هماهنگی پایان نمی دهند. و اصولاً نمایندگان منتخب هیچ تشکلی به هیات موسس راه ندارد.

در بند "ج" آمده است "فراهم کردن زمینه های گذار از شکل غیر علنی فعالیت کنونی فعالان کارگری به شکل فعالیت علنی برای بسیج توده کارگران حول ایجاد تشکل سراسری کارگران از راههای مختلف از جمله ایجاد شرایط برای حضور فعالان کارگری صاحب نفوذ و مورد اعتماد کارگران در عرصه علنی مبارزه طبقاتی". این بند بر اساس مواضع محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" در این زمینه نوشته شده است. واضح است که در اینجا اشاره ای به "رابطه فعالیت علنی و مخفی" که تاریخاً فعالین جنبش کارگری در مبارزه تحت حاکمیت‌های دیکتاتوری و جو پلیسی با آن مواجه بوده اند، نیست. همچنین منظور آموزش فعالین کارگری که بتوانند در عین فعالیت انقلابی در ارتباط با احزاب سوسیالیستی، فعالیت علنی در جنبش کارگری داشته

کارگران تازه "بستر سازی و ایجاد فرهنگ و روحیه تشکل پذیری" برای ایجاد آن است؟ آیا از نظر اعضای کمیته هماهنگی کارگران ایران هم "تشکلهای صنفی" خواهند داشت و هم تشکل "ضد سرمایه داری" مورد نظر کمیته هماهنگی را و هم احزاب سوسیالیست را؟ آیا اعضای کمیته هماهنگی به لزوم وجود احزاب سوسیالیست در مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری قائل هستند یا نه؟ آیا تشکل مورد نظر اعضای کمیته هماهنگی همسو و هم جهت با نظرات محسن حکیمی و ناصر پایدار و دیگر "فعالین لغو کار مزدی" است؟ آیا از نظر اعضای کمیته هماهنگی سندیکای کارگران شرکت واحد "تشکل صنفی" است و کارگران واحد باید یک "تشکل ضد سرمایه داری" نیز در شرکت واحد درست کنند؟ آیا این دلیل حمایت نکردن کمیته هماهنگی از مبارزه سندیکای واحد برای رسمیت یافتن است؟

در بند "ب" آمده است "کمک به ایجاد تشکل های کارگری در مراکز تولیدی و خدماتی و مرتبط و هماهنگ کردن فعالیت های آن ها از طریق انتقال تجربیات و دستاوردهایشان به یکدیگر". این تنها بند سر راست از موارد چهارگانه است و به تنهایی حتی این ظرفیت را دارد که اساس و بنیاد هدف کمیته هماهنگی را بیان کند. این تنها بندی است که می تواند ناشی از نظری باشد که علت متشکل نبودن کارگران را وجود اختناق و جو پلیسی میداند. نقش کمیته هماهنگی در این بند همانطور که باید، کمک به ایجاد تشکل کارگری است از طریق طرح و نقشه مشخص برای رفع موانع معین هر محل کار و یا شهر و منطقه معین. موفقیت حتی محدود در تحقق این بند می تواند به عمر کمیته هماهنگی با شایستگی تمام پایان دهد و نامشان را برای همیشه در تاریخ جنبش کارگری ایران ثبت کند. اگر فعالیت‌های کمیته هماهنگی مطابق این بند بتواند منجر به تشکیل چند تشکل کارگری شود که بعداً خود این تشکلهای محور و نیروی اصلی حرکت کارگران ایران برای ایجاد تشکل شوند، کمیته هماهنگی وظیفه تاریخی و خطیر خود را انجام داده است.

منتها از نظر محسن حکیمی که احزاب و سازمانهای سوسیالیست را "فرقه گرا" و "سکتاریست" می داند و خود و "فعالین لغو کار مزدی" را "ذوب شده" در منافع کارگران، کمک کمیته هماهنگی به کارگران در مراکز تولیدی و خدماتی که "آمادگی و استقبال کارگران برای متشکل شدن" در آنها بالا است در گرو آنست که این کارگران بدواً به کمیته هماهنگی به پیوندند! آیا عدم حمایت کمیته هماهنگی از مبارزه سندیکای واحد برای رسمیت یافتن، بعلت نپیوستن آنها به کمیته هماهنگی بوده است؟

محسن حکیمی میگوید: "آمادگی و استقبال کارگران برای متشکل شدن در مراکز تولیدی و خدماتی بسیار بالا است.

تمام ملزومات تشکل فوق، در نشست وسیع کلیه اعضای وقت کمیته هماهنگی در سراسر کشور انتخاب خواهد شد."

از میان موارد چهارگانه، بند "د" محور استراتژی کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل مورد نظر خود که یک "تشکل ضد سرمایه داری است، می باشد. هیچ درجه موفقیت کمیته هماهنگی در "کمک به ایجاد تشکل های کارگری در مراکز تولیدی و خدماتی و مرتبط و هماهنگ کردن فعالیت های آن ها از طریق انتقال تجربیات و دستاوردهایشان به یکدیگر" (بند ب) و همچنین هیچ درجه از موفقیت در "کمک به گسترش تشکل صنفی، فرهنگی، هنری و ورزشی کارگران" (از بند الف) به عمر کمیته هماهنگی پایان نمی دهد. تنها موفقیت در بند "د" به عمر کمیته هماهنگی پایان می دهد. در ماده ۲۳ از فصل ششم اساسنامه آمده است "با ایجاد هیئت موسس تشکل ضد سرمایه داری و سراسری کارگران ایران، کمیته هماهنگی منحل می گردد و تمام اموال آن به این هیئت واگذار می شود."

بند "ب" از موارد چهارگانه هیچ جایگاهی در استراتژی کمیته هماهنگی ندارد. چرا نباید عمر کمیته هماهنگی با موفقیت در بند "ب" پایان یابد؟ بدین شکل که کمیته هماهنگی به "ایجاد تشکل های کارگری در مراکز تولیدی و خدماتی و مرتبط و هماهنگ کردن فعالیت های آن ها" کمک می کند. این تشکلهای با توجه به آنکه در کدام مراکز ایجاد شده اند و پیوستن شان به یکدیگر در مجموع دارای چه ثقلی در کل جنبش کارگری و طبقه کارگر است، خودشان کنفرانس و یا کنگره موسس ایجاد تشکل سراسری طبقه کارگر ایران را فرا می خوانند. واضح است که تشکل سراسری که بدین شکل ایجاد میشود وظیفه اصلی خود را ایجاد تشکل در محل کارهایی قرار می دهد که کارگزارانش هنوز متشکل نیستند. بدین منظور حتی میتوان حق عضوگیری فردی را نیز به چنین تشکلی داد تا از طریق آن بتواند اعضای خود را در کارخانه هایی که کارگزارانش متشکل نیستند هم گسترش دهد تا پایگاهی بشود برای ایجاد تشکل در آن محل کار. چرا با پیشرفت در بند "ب" عمر کمیته هماهنگی پایان نمی یابد؟ نه تنها این، بلکه بند "ب" در مقایسه با بند "د" تا حدی بی اهمیت است که حتی در جلسه تشکیل هیات موسس تشکل مورد نظر بند "د"، شرکت هیچکدام از نمایندگان تشکل مورد نظر بند "ب" حتی پیش بینی نشده است. در صورتیکه اگر تشکل های مورد نظر بند "الف" و "ب" در استراتژی کمیته هماهنگی کوچکترین اهمیتی داشتند، حداقل از حق انتخاب نمایندگانشان برای شرکت در جلسه هیات موسس برخوردار می بودند. (۱۶)

کمیته هماهنگی سرنویشت خود را به تحقق بند "د" گره زده است و اساس فعالیت آن برای گسترش خود است. مطابق تفسیر محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" متشکل شدن طبقه کارگر ایران از طریق افزایش تعداد اعضای کمیته

باشند هم نیست. بعلاوه، بحث بر سر چگونگی وجود یک رابطه امن بین فعالین مخفی در یک کارخانه با فعالین علنی نیست، چرا که قرار است با کار مخفی مخالفت کنند. اینجا بحث بر سر "گذار" از فعالیت مخفی به فعالیت علنی است.

برای "گذار" از فعالیت مخفی به فعالیت علنی دو راه وجود دارد. یکم، رفع مانع اختناق و دیکتاتوری و جو پلیسی که فعالین جنبش کارگری را ناچار از مخفی کاری می کند. یعنی منتفی کردن فعالیت مخفی از طریق برقراری شرایط فعالیت آزاد برای کلیه احزاب و سازمانها منجمله سوسیالیستها. این امر، مبارزه برای آزادیهای مطلق سیاسی را در دستور مبارزه می گذارد که منظور این بند چنین نیست. دومین راه حل که مد نظر این بند است و مطابق مواضع محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" هم هست، کنار گذاشتن فعالیتها و روابط با احزاب و سازمانهایی است که با خطر دستگیری و شکنجه و اعدام مواجه است. شاید باید بلافاصله اضافه کرد که راه اول برای خلق امکان فعالیت علنی می خواهد اختناق را کنار بزند، راه دوم خود را با شرایط اختناق تطبیق می دهد تا بتواند در همین شرایط فعالیت علنی کند. نامه سرگشاده محسن حکیمی که خود با نام مستعار از مدافعان دستگیر شدگان سفر خواست که از نام غیر مستعار استفاده کنند، علنی شوند، از دادن شعارهای "تند و تیز" علیه رژیم اسلامی خودداری کنند، به "بیدادگاه سقز" بگویند دادگاه انقلاب سقز و به قوه قضائیه "رسوا و ننگین" نگویند در چهارچوب همین بند نگاشته شده است. هدف این بند الگو کردن فعالیت های "فعالین لغو کار مزدی" برای اعضای کمیته هماهنگی بوده اما موفق نشده است. وجوه مختلف فعالیت برای این "گذار" چنین است: فعالیت علیه احزاب و سازمانهای سوسیالیست در جنبش کارگری، حمایت نکردن از سندیکای کارگران شرکت واحد بعنوان پیشستاز طبقه کارگر ایران در ایجاد تشکل کارگری بدون اجازه از دولت و کارفرما، حمله بی امان به اتحادیه های کارگری مدافع کارگران ایران در این مقطع تاریخی مشخص، فعالیت علیه کل تاریخ جنبش سوسیالیستی در ایران و جهان، ضدیت با لنین، مقصر دانستن احزاب سوسیالیست در اعدام شدن کمونیستها بدست جلادان رژیم اسلامی، مخالفت با شعارهای "تند و تیز" علیه رژیم اسلامی، مخالفت با "رسوا و ننگین" گفتن به قوه قضائیه، مخالفت با "بیدادگاه" گفتن به "دادگاه انقلاب اسلامی سقز" و البته و در پایان فعالیت برای ایجاد تشکل "ضد سرمایه داری" از طریق مبارزه علیه احزاب سوسیالیست بمنظور باز کردن راه آن.

در بند "د" آمده است "فراخوان برای تشکیل هیئت موسس تشکل ضد سرمایه داری و سراسری کارگران ایران با وظیفه تدارک مجمع عمومی، تصویب اسناد پایه ای و انتخاب ارکان تشکیلاتی این تشکل. این هیئت موسس متشکل خواهد بود از جمع هر چه گسترده تری از فعالان کارگری صاحب نفوذ و مورد اعتماد کارگران که، پس از فراهم شدن

که مطابق اسناد کمیته هماهنگی که پذیرش آنها برای عضویت ضروری است، این کمیته می بایست از ایجاد سندیکای کارگران واحد استقبال می کرد و در مبارزه این سندیکا برای برسمیت شناخته شدنش در کنار و دوشادوش کارگران واحد و دیگر بخشهای جنبش کارگری قرار میگرفت.

در بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی آمده است "اما ما تشکل را از هیچ دولت، سازمان و نهادی درخواست نمی کنیم. تشکل حق ماست. آن را به نیروی خود ایجاد کنیم و سپس از دولت بخواهیم آنرا برسمیت بشناسد." کارگران شرکت واحد بر خلاف استراتژی گرایش راست که منتظر "رفع موانع تشکل یابی کارگران" توسط وزارت کار بود علیرغم میل و تمامی توطئه های دولت، کارفرما و حتی چاقو کشی مزدوران شوراهای اسلامی راسا دست بکار ایجاد تشکل مورد نظر خود شدند، با اتکا به کارگران شرکت واحد سندیکای خود را ساختند و مبارزه برای برسمیت شناخته شدن توسط کارفرما و دولت را آغاز کردند. اقدام کارگران واحد برای ایجاد سندیکا مطابق همان روشی است که کمیته هماهنگی در بیانیه اعلام موجودیت خود توصیه کرده است و علاوه بر آن از نظر ماهیت هم همچنین مطابق تشکل های مورد نظر مقاله نامه ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار است. در بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی تشکل های کارگری هیچ وجه مشخصه ای ندارند و در چهارچوب مورد نظر مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار هستند، بگونه ای که بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی از سازمان جهانی کار می خواهد که رژیم اسلامی را مجبور کند تا مقاله نامه هایی که امضا کرده است را بپذیرد. بنابراین اگر کمیته هماهنگی بر بیانیه اعلام موجودیت خود متکی باشد به ناچار باید در کنار کارگران شرکت واحد و دیگر بخشهای جنبش کارگری ایران برای تحمیل سندیکای شرکت واحد به دولت و کارفرما مبارزه کند. آیا کمیته هماهنگی بیانیه اعلام موجودیتش را هنوز قبول دارد؟ چرا کمیته هماهنگی از مبارزه کارگران واحد برای برسمیت شناخته شدن سندیکایشان حمایت نکرده است؟ چرا کمیته هماهنگی خواست برسمیت شناخته شدن سندیکای واحد را در لیست مطالبات خود برای روز کارگر امسال قرار نداد؟

بعلاوه، کمیته هماهنگی حتی با استناد به سند هویت خویش نیز باید از سندیکای کارگران واحد و برسمیت شناخته شدن آن حمایت می کرد. در سند هویت کمیته هماهنگی آمده است: "کمیته هماهنگی در راستای اصل پایه ای خود، در دفاع از آزادی ایجاد هرگونه تشکل کارگری، از شکل گیری انواع تشکل های کارگری استقبال می کند و آنرا حق طبیعی و مسلم تمام کارگران می داند." کمیته هماهنگی مطابق "اصل پایه ای خود" می بایست از ایجاد سندیکای واحد استقبال و برای برسمیت شناخته شدن آن مبارزه می کرد. چرا که مطابق روال نسبتا معمول ایجاد تشکلهای کارگری در تمامی

هماهنگی می گذرد و نه هیچ درجه از ایجاد تشکل های کارگری نظیر سندیکای شرکت واحد. در واقع کمیته هماهنگی که برای ایجاد تشکل کارگری درست شده است عملا محور فعالیتش برای بزرگ شدن خود است و مهمتر اینکه هیچ حد و مرزی برای رشد کمیته هماهنگی و افزایش تعداد اعضایش تعیین نشده است. و همین استراتژی کمیته هماهنگی را غیر قابل تحقق کرده است. مطابق این بند تشکیل هیات موسس موكول به محال است. هیچ پاسخی به این سؤال که هیات موسس کی تشکیل خواهد شد، وجود ندارد. تعداد اعضای کمیته هماهنگی باید به چند نفر برسد تا بتوان جلسه هیات موسس را فراخواند. عدد طلایی کمیته هماهنگی چند است؟ ۵۰۰، ۲۰۰۰، ۵۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰. چگونه برای اعضای کمیته هماهنگی و جنبش کارگری ایران مشخص میشود که کمیته هماهنگی چه فاصله ای با هدفش دارد. متحد کردن اعضای کمیته هماهنگی حول هر عددی برای روز موعود تشکیل هیات موسس غیر ممکن و لذا تشکیل هیات موسس غیر عملی است. باید توجه داشت که این تازه چگونگی تشکیل هیات موسس است و نه چگونگی خود تشکل کارگری در محل کار. اینکه این هیات موسس که تشکیل خودش غیر عملی است چگونه و طی چه روندی به ایجاد تشکل کارگری میرسد هنوز مورد بحث نیست. (۱۷)

۶- کمیته هماهنگی و سندیکای شرکت واحد

کمیته هماهنگی علاوه بر فعالیت برای ایجاد تشکل که در بالا بررسی شد در دفاع از مبارزات و اعتراضات کارگری و یا محکومیت اقدامات ضد کارگری کارفرماها و دولت نیز اطلاعیه منتشر کرده است. در این بخش از فعالیت کمیته هماهنگی آنچه اینجا مورد نظر است مواضع سؤال برانگیز این کمیته در قبال سندیکای کارگران شرکت واحد است. مواضع کمیته هماهنگی در قبال سندیکای کارگران شرکت واحد از دو زاویه قابل بررسی است که البته ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. یکم، حمایت نکردن کمیته هماهنگی از مبارزه کارگران واحد برای برسمیت شناساندن سندیکایشان به دولت و کارفرما و دوم، حمایت نکردن کمیته هماهنگی از فراخوان بین المللی ۱۵ فوریه ۲۰۰۶ در دفاع از کارگران شرکت واحد.

الف: برسمیت شناخته شدن سندیکای واحد

کمیته هماهنگی همواره از مطالبات کارگران شرکت واحد حمایت کرده و همچنین به سرکوب کارگران شرکت واحد و از جمله دستگیری آنها توسط رژیم اسلامی اعتراض نموده است. کارگران شرکت واحد با ایجاد سندیکای خود پیشتر از جنبش کارگری ایران برای ایجاد تشکل کارگری بدون اجازه از دولت و کارفرما شدند. اما کمیته هماهنگی از مبارزه سندیکای کارگران واحد برای برسمیت شناخته شدنش توسط کارفرما و دولت حمایت نکرده است. این در صورتی است

"کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری" در دفاع از کارگران واحد برای روز ۱۵ فوریه ۲۰۰۶ اعضای خود را فراخواند تا در مقابل سفارتخانه های رژیم اسلامی تظاهرات کنند. تمام بخشهای جنبش کارگری ایران از این فراخوان دفاع کردند و تنها "فعالین لغو کار مزدی" و کمیته هماهنگی از آن دفاع نکردند. البته کمیته هماهنگی در این مورد یک دست نبود. محسن حکیمی مخالف این فراخوان بود و محمود صالحی موافق آن. (۱۹)

در این مورد مشخص هم مطابق بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی باید از این فراخوان دفاع میشد. در بیانیه اعلام موجودیت آمده است: "بر پایه منافع مشترک و طبقاتی وظیفه حمایت از کارگران ایران بر دوش تمامی انسانهای شریف در سراسر جهان سنگینی می کند. کارگران ایران هست و نیست شان بر اثر تهاجم بی امان نظام سرمایه داری بر باد رفته است. ما از شما پیشروان و فعالان کارگری، اتحادیه ها و سندیکاها، انجمن ها و طرفداران طبقه کارگر می خواهیم ما را یاری و حمایت کنند." کمیته هماهنگی مطابق سند اعلام موجودیت خود طرفدار تشکلهایی است که بدون اجازه از دولت ساخته شوند و برای رسمیت یافتن خود مبارزه کنند و رژیم اسلامی نیز موظف است که مطابق معاهده های ۸۷ و ۹۸ که امضا کرده آنها را برسمیت بشناسد. بعلاوه تشکل های کارگری و طرفداران طبقه کارگر را بر اساس منافع مشترک موظف به حمایت از طبقه کارگر ایران دانسته است. سندیکای واحد بدون اجازه از دولت ساخته شد و مبارزه برای رسمیت یافتن را آغاز کرد و مطابق بیانیه اعلام موجودیت این کمیته، کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری آزاد از برسمیت شناخته شدن سندیکای کارگران واحد حمایت کرد و یک آکسیون جهانی در دفاع از آنها فراخوان داد. چرا کمیته هماهنگی از فراخوان کنفدراسیون که مطابق بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی رفتار کرده بود استقبال نکرد؟ مطابق بیانیه اعلام موجودیت، اتحادیه های کارگری به چپ و راست تقسیم نشده اند. از آنها به درست علل العموم نامبرده شده است و کمیته هماهنگی از تمامی اتحادیه ها خواسته "ما را یاری و حمایت کنند". چرا وقتی کنفدراسیون از سندیکای کارگران واحد دفاع کرد محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" بحث ماهیت کنفدراسیون را مطرح کردند و مانع حمایت کمیته هماهنگی از فراخوان ۱۵ فوریه شدند و آنرا "دفاع کاغذی" نامیدند؟ (۲۰)

علاوه بر بیانیه اعلام موجودیت، محمود صالحی بعنوان سخنگوی کمیته هماهنگی طی نامه ای از کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری خواسته است که از تلاش و فعالیت کارگران ایران برای ایجاد تشکل کارگری حمایت کند و کنفدراسیون هم همین کار را کرد. در بخشهایی از نامه محمود صالحی بعنوان سخنگوی کمیته هماهنگی آمده است: "اکنون تمام گرایشات کارگری و فعالانی که مخالف

جهان، مبارزه برای برسمیت شناخته شدن یک تشکل کارگری نیز بخش جدایی ناپذیر از پروسه ایجاد آن است. بسیاری از تشکل های کارگری جهان علیرغم میل دولتها و کارفرماها ایجاد شده اند و سپس در یک مبارزه پر از کشمکش و پرفراز و نشیب خود را به دولتها و کارفرماها تحمیل کرده اند. در این جدال طولانی بین دولتها و کارفرماها از یک طرف و تشکل کارگری از طرف دیگر، مهمترین ابزار و اهرم تشکل کارگری رابطه دو جانبه رهبران تشکل کارگری و توده های کارگر است. اتکا مطلق رهبران تشکل مربوطه به توده های کارگر و همچنین دفاع بی پایان توده کارگر از رهبران تشکل خویش در مقابل حملات دولت و توطئه های کارفرماها، کلید پیروزی کارگران بوده است. این روندی است که معمولاً کارفرماها و دولتها با اینکه تشکل کارگران را برسمیت نمی شناسد اما در مورد مسائل کارگران عملاً با رهبران این تشکلهای مذاکره میکنند. این گام اول در راهی است که معمولاً انتهای آن رسمیت یافتن تشکل کارگری توسط دولت و کارفرما خواهد بود. سندیکای شرکت واحد علیرغم میل کارفرما و دولت و با وجود تمامی توطئه ها و چاقو کشی های مزدوران شوراهای اسلامی ایجاد گشته و وارد مبارزه خود برای رسمیت یافتن توسط دولت و کارفرما شده است. سندیکای واحد در نیمه راه است. حمایت از کارگران واحد و سندیکایشان باید تا رسمیت یافتن آن توسط کارفرما و دولت بی وقفه ادامه یابد.

در واقع کمیته هماهنگی عملاً و بدون هیچ توضیحی و بر خلاف سند اعلام موجودیت خود همان مواضع "فعالین لغو کار مزدی" را در قبال سندیکای کارگران واحد داشته است. فراتر از این، "فعالین لغو کار مزدی" کار را به آنجا رساندند که وقتی اعضای کمیته هماهنگی در سنجیدگی برای برگزاری یک مراسم واحد در روز کارگر امسال با دیگر فعالین جنبش کارگری متحد شدند و از جمله در قطعنامه ای خواستار برسمیت شناخته شدن سندیکای واحد شدند، مورد شمتانت و سرزنش ملک پیرخضری از "فعالین لغو کار مزدی" قرار گرفتند. و روشن شد که این "فعالین لغو کار مزدی" در کمیته هماهنگی هستند که مانع دفاع این کمیته از مبارزه کارگران واحد برای رسمیت یافتن توسط کارفرما و دولت هستند. (۱۸) بهرحال مواضع کمیته هماهنگی در قبال سندیکای واحد چهره کمیته هماهنگی را در جنبش کارگری ایران مخدوش کرده است. آیا کمیته هماهنگی می خواهد چهره و وجهه اش در جنبش کارگری ایران تا حد وجهه "فعالین لغو کار مزدی" سقوط کند. کمیته هماهنگی یا باید مطابق بیانیه اعلام موجودیتش از سندیکای واحد و رسمیت یافتن آن دفاع کند و یا رسماً دلایل عدم دفاع خود از برسمیت شناخته شدن سندیکای واحد را اعلام دارد.

ب: کمیته هماهنگی و فراخوان ۱۵ فوریه

جنبش کارگری متمرکز است تا سپس نوبت به رژیم اسلامی برسد. ضروری است کمیته هماهنگی رسماً از این سیاست ضد سوسیالیستی فاصله بگیرد. "فعالین لغو کار مزدی" مخالف سندیکای واحد هستند و تأثیر قاطعی در عدم حمایت کمیته هماهنگی از سندیکای واحد در مبارزه برای رسمیت یافتنش داشته اند. این مواضع باعث شده تا وجهه کمیته هماهنگی در جنبش کارگری ایران تا حدودی تا سطح وجهه "فعالین لغو کار مزدی" سقوط کند. ضروری است کمیته هماهنگی مواضع خود در قبال سندیکای واحد را تصحیح کند و چهره خود را بهبود دهد. کمیته هماهنگی برای ایفای یک نقش اساسی در جنبش ایجاد تشکل کارگری نیازمند یک استراتژی روشن است که بدون هیچ چشم داشتی یاری دهنده و هماهنگ کننده فعالیت کارگران برای ایجاد تشکلهایی باشد که بدون اجازه از دولت و کارفرماها ایجاد میشوند. فراتر از آن، یعنی فراخوان به تشکیل هیات موسس برای ایجاد تشکلهای سراسری کارگران ایران و یا تدوین هر طرح و نقشه ای در این مورد را، باید بعهده شوراها، اتحادیه ها و سندیکاهایی گذاشت که در آینده ایجاد میشوند. وظیفه کمیته هماهنگی ادای سهم در تلاش برای ایجاد هرچه زودتر این قبیل تشکیلات هاست، نه دنبال کردن نقشه موهوم بدل شدن به سازمان سراسری همه کارگران ایران بر مبنای ضدیت با احزاب چپ.

کمیته هماهنگی خود را هسته اولیه و مرکزی اما فعلاً کوچک تشکل سراسری کارگران ایران میداند و حیرت آور اینکه از همین الان برخوردش به تلاشهای فعالین کارگری خارج از خودش برای ایجاد تشکل، عمیقاً فرقه گرایانه است. کمیته هماهنگی تحت تأثیر "فعالین لغو کار مزدی" که خود را یگانه آئین راستین می دانند که باید عالمگیر شود، به کارگرانی که خواهان ایجاد تشکل باشند کمک و یاری نمی کند مگر عضو کمیته هماهنگی شوند. این ریشه مواضع کمیته هماهنگی است که هدفش بزرگ شدن خود است تا روزی روزگاری همه کارگران ایران و یا اکثریتشان به این کمیته بپیوندند، سازمان طبقاتی کارگران ایجاد گردد و کارگران ایران از انواع احزاب و شوراها، اتحادیه ها، سندیکاها و انجمن ها بی نیاز شوند. این نشدنی است. زیرا برخلاف منطق ساختار طبقه کارگر و مبارزه همه جانبه اش علیه طبقه سرمایه دار است که ضروری می سازد تا کارگران در تشکلهای متنوع حرفه ای، جغرافیایی یا صنعتی، شوراها، اتحادیه ها، احزاب متعدد سیاسی و حتی بعضاً و بالااجبار تشکلهای گرایشهای مختلف درونی آن، سازمان یابند. استراتژی فعلی کمیته هماهنگی نه تنها بر بیانیه اعلام موجودیتش منطبق نیست بلکه حتی بر نامش نیز منطبق نیست. کمیته هماهنگی در وضعیت فعلی اش آن تشکلی نیست که بخواهد تلاشهای جنبش کارگری ایران را برای ایجاد تشکل های طبقاتی خود هماهنگ کند. استراتژی فعلی کمیته هماهنگی از آنچه که می تواند به شکل گیری و برپایی

شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر هستند برای ساختن تشکلهای آزاد اعم از شورا، اتحادیه، سندیکا و غیره در تلاشند. ما از این فعاليتها استقبال میکنیم و با روحیه ای وحدت طلبانه به آنها برخورد خواهیم کرد. ما فعالان کارگری دیگر را نیز به تلاش برای سازمان دادن کارگران تشویق میکنیم. کارگران ایران فقط به این طریق خواهند توانست در این عصر گلوبالیزاسیون از حقوق صنفی، سیاسی، انسانی و مبارزاتی خود دفاع کنند. ما در این راستا از تمام سازمانهای کارگران جهان، بویژه از کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری و اعضای آن انتظار پشتیبانی داریم." (۲۱)

آیا مواضع کمیته هماهنگی در قبال سندیکای کارگران شرکت واحد آنطور که محمود صالحی به گای رایدر نوشته با "روحیه ای وحدت طلبانه" بوده است؟ چرا کمیته هماهنگی با وجود این گفته سخنگویش، هیچ اطلاعی ای در دفاع از فراخوان ۱۵ فوریه صادر نکرد؟ چرا محسن حکیمی و هوادارنش در خارج، کنفدراسیون را بدلیل انجام عملی که پیشاپیش کمیته هماهنگی از آنها خواسته بود مورد حمله و انتقاد و سرزنش قرار دادند؟ کمیته هماهنگی بعنوان کلیت خود و مستقل از تفاوتهای مواضع درونی خود باید در مورد حمایت از برسمیت شناخته شدن سندیکای واحد و فراخوان ۱۵ فوریه رسماً اظهار نظر کند. این برای فعالیت های آتی کمیته هماهنگی و بهبود چهره اش در قبال سندیکای کارگران شرکت واحد مفید است.

۷- بعنوان جمع بندی

سند اعلام موجودیت کمیته هماهنگی با دو سند دیگر (سند هویت و اساسنامه) از نظر دیدگاه و مواضع یکسان نیستند. بیانیه اعلام موجودیت را بیش از سه هزار نفر امضا کرده اند اما دو سند دیگر فقط توسط اعضای وقت کمیته هماهنگی به تصویب رسیده که به نسبت حامیان بیانیه اعلام موجودیت بسیار ناچیز بوده است. با این حال فعالیت تاکنونی کمیته هماهنگی نه مطابق با بیانیه اعلام موجودیت بلکه تحت تأثیر دو سند هویت و اساسنامه بوده که به مواضع محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" نزدیک است که تنها یک اقلیت بسیار کوچک در کمیته هماهنگی هستند. و همانطور که نشان داده شد همین نظرات باعث درجا زدن کمیته هماهنگی و حتی اتخاذ مواضع نادرست در قبال یکی از مهم ترین وقایع کارگری چند سال اخیر یعنی تشکیل سندیکای واحد بوده است. کمیته هماهنگی باید مواضع تاکنونی خود را بازبینی کند. کمیته هماهنگی باید درک روشنی از مانع اصلی بر سر راه ایجاد تشکل کارگری داشته باشد و این درک درست را حاکم بر فعالیت هایش کند. "فعالین لغو کار مزدی" سازمانها و احزاب سوسیالیست را مهمترین مانع ایجاد تشکل کارگری می دانند و فعالیتشان برای ایجاد تشکل بدوا بر فعالیت علیه احزاب و سازمانهای سوسیالیست در

یک جنبش گسترده برای ایجاد تشکل کارگری کمک کند بکلی دور است و ضروری است تا تغییر کند.*

تشخیص اینکه داوطلبین عضویت سه سند لازم را آگاهانه یا نا آگاهانه پذیرفته اند، چیست؟

زیر نویس ها:

۱ - برای توضیح مفصل درباره استراتژی کمیته پیگیری در ابتدای تشکیل خود، رجوع کنید به رضا مقدم، "دو استراتژی"، بارو شماره ۲۲، اردیبهشت ۱۳۸۵. همچنین برای توضیح مفصل پیرامون دو نوع تشکل کارگری رجوع کنید به رضا مقدم، "جنبش کارگری در وضعیتی تازه" بارو شماره ۱۰ و ۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۱. رضا مقدم، "دو راهی سرنوشت"، بارو شماره ۱۸، مرداد ۱۳۸۲. رضا مقدم، "موقعیت کنونی جنبش طبقه کارگر، سازمانیابی و پیشروی این جنبش"، نشریه اتحاد، شماره ۱۰، اردیبهشت ۱۳۸۴. رضا مقدم، "دلیل پنهان یک رهبر ناشناس"، بارو شماره ۱۹ و ۲۰، شهریور و مهر ۱۳۸۲. رضا مقدم، "معیار تفکیک گرایشات جنبش کارگری، دیروز، امروز، (پاسخی به انتقاد مرتضی افشاری)"، بارو ۱۹ و ۲۰، شهریور و مهر ۱۳۸۲.

۳ - رجوع کنید به ایرج آذرین، "بیراهه سوسیالیسم"، بارو شماره ۲۲، اردیبهشت ۱۳۸۵، مه ۲۰۰۶. کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری، "درباره رهنمودهای نادرست و مضر محسن حکیمی"، ۱۲ آذر ۱۳۸۴، بارو شماره ۲۲. کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری، "دوباره درباره حکیمی"، ۲۳ آذر ۱۳۸۴، بارو شماره ۲۲. رضا مقدم، انتخابات ریاست جمهوری و فعالان جنبش ضد سرمایه داری، بارو شماره ۲۲. رضا مقدم، "احکام دادگاههای سقز و فعالین جنبش لغو کار مزدی"، بارو شماره ۲۲. رضا مقدم، "درباره فحاشی های اخیر فعالین لغو کار مزدی"، بارو شماره ۲۲. رضا مقدم، "۱۵ فوریه و معمای مخالفت فعالین لغو کار مزدی" نشریه به پیش شماره ۱۲، اسفند ۱۳۸۴. رضا مقدم، "بی طرفی در مبارزه برای رسمیت یافتن سندیکای واحد"، نشریه به پیش شماره ۱۵، ۲۱ تیرماه ۱۳۸۵. رضا مقدم "فعالین لغو کار مزدی و سئوالات آزار دهنده"، سایت کارگرامروز، ستون "یادداشتها و نکته ها".

۴ - "در دولت گذشته (دولت خاتمی)، در مجموع ۱۳۸۰ شورای اسلامی کار از عرصه صنعت و تولید حذف شده اند. این در حالی است که ظرف ۱۸ ماه گذشته آمار شوراهای اسلامی کار به کمتر از یک هزار شورا تقلیل یافته است. ... آمار شوراهای اسلامی کار در دولت گذشته ۳۲۸۰ شورا گزارش شده و این در حالی است که میزان شوراهای فعال در حال حاضر حدود ۸۰۰ شورا می باشد که این تعداد نیز متأسفانه در حال کاهش است. ... طبق آمارهای موجود و بر خلاف ادعای معاون وزیر کار، آمار شوراهای اسلامی کار ظرف یکسال گذشته، ۳۵ درصد و انجمن های صنفی کارگری ۴۰ درصد کاهش یافته و انجمنهای صنفی کارفرمایی نیز همین اوضاع و احوال را دارند؛ همچنین میزان انحلال شوراهای اسلامی در این مدت ۲۰ درصد افزایش یافته است". حسن صادقی رئیس اسبق کانون عالی شوراهای اسلامی، گفتگو با خبرنگار گروه کارگری ایلنا، دوم دیماه ۱۳۸۵، ۲۲ دسامبر ۲۰۰۶.

۵ - محسن حکیمی، "علیه کار مزدی، زمینه سازی سازمانیابی جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری"، یادداشت گردآورنده و ویراستار، در علیه کار مزدی، تهران، زمستان ۱۳۸۳.

۶ - حکیمی در گفتگو با نشریه نگاه، شماره ۱۵، ژانویه ۲۰۰۵، دیماه ۱۳۸۳.

۷ - حکیمی در گفتگو با نشریه نگاه، شماره ۱۵، ژانویه ۲۰۰۵، دیماه ۱۳۸۳.

همچنین برای توضیح مفصل برای دو نوع تشکل کارگری رجوع کنید به ایرج آذرین، "جنبش طبقه کارگر و جنبش بورژوازی؛ هارمونی یا ستیز؟"، بارو شماره نهم، تیرماه ۱۳۸۱. ایرج آذرین، "درباره سمینار جنبش کارگری ایران، موانع و چشم انداز"، بارو شماره ۱۰ و ۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۱. ایرج آذرین، "دو معضل تشکلهای کارگری در ایران: ناپایداری و نفوذ جریانات سیاسی"، بارو شماره ۱۰ و ۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۱. ایرج آذرین، "تشکل کارگری: کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟"، بارو شماره ۱۸، مرداد ۱۳۸۲. ایرج آذرین، "قضیه" تشکل ایدئولوژیک"، بارو شماره ۲۱، مرداد ۱۳۸۳.

۲ - اینکه مباحث بر سر ارزیابی کمیته هماهنگی بر اساسنامه متمرکز شده است بدلیل اهمیت و نقش اساسنامه در حیات تشکلهای بطور علی العموم نیست. هر چند یک اساسنامه ساده برای مشخص بودن نوع مناسبات درونی یک تشکل کارگری خوب است اما علت اهمیت یافتن اساسنامه در این مقاله اینست که کمیته هماهنگی استراتژی خود برای ایجاد تشکل را در اساسنامه اش آورده است. به این اعتبار موضوع انتقاد به اساسنامه کمیته هماهنگی برای اصلاح نیست. موضوع محوری استراتژی کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری است و ضروری است همین استراتژی تغییر کند. ضمناً در پراتز، یکی از شرایط عضویت در کمیته هماهنگی "پذیرش آگانه" اساسنامه است. پذیرش "غیر آگاهانه" یعنی چه؟ معیار سنجش کمیته هماهنگی برای

محسن حکیمی در پاسخ همان توضیحاتی را میدهد که تاکنون "فعالین لغو کار مزدی" در رابطه با "راهکارها و خطوط عمومی" مواضع گروه خود داده اند.

۱۳- برای توضیحات مفصل رجوع کنید به ایرج آذرین، "بیراهه سوسیالیسم" بارو شماره ۲۲، اردیبهشت ۱۳۸۵، مه ۲۰۰۶.

۱۴- علاوه بر مورد تجربه مستقیم محمود صالحی در تشکیل سندیکای خبازان سقز در دوران انقلاب، (مصاحبه محمود صالحی با صدیق اسماعیلی)، از یکی از نامه های عبدی پور با اتکا به تجربه صرف خویش علت متشکل نبودن کارگران را اختناق و جو پلیسی می دانند. در نامه محمود صالحی، به دبیرکل کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد درباره تفاهم نامه سازمان جهانی کار با دولت ایران، ۲۶ اکتبر ۲۰۰۴، پنجم آبانماه ۱۳۸۳، آمده است:

"در ایران تنها شوراهای اسلامی و خانه کارگر وجود دارند چون امثال من در جنبش کارگری ایران حتی حق کاندیدا شدن در انتخابات تشکلی های کارگری را ندارند و من اینجا فقط مثال خودم و محمد عبدی پور را به اطلاع شما میرسانم. من در انتخابات انجمن صنفی کارگران خباز سقز که خودم از بنیان گذارانش هستم، حق ندارم خودم را در انتخابات کاندیدا کنم. در تاریخ ۴/۱۲/۸۲ مقامات محلی جمهوری اسلامی نتوانستند انتخابات انجمن صنفی کارگران سقز را برگزار کنند. شرط شرکت کارگران در انتخابات این بود که من بعنوان فرد مورد اعتمادشان عضو هیات نظارت بر انتخابات باشم. مقامات ابتدا قبول نکردند و کارگران هم در انتخابات شرکت نکردند. کارگران هنگامی در انتخابات شرکت کردند که مقامات من را بعنوان عضو هیات ناظر بر انتخابات پذیرفتند. در انتخاباتی که با این مسائل روبرو بود مقامات محلی مربوطه کاندیدا شدن محمد عبدی پور که برای سه دوره نماینده کارگران بود را منوط به استعلاام از وزارت اطلاعات کردند، یعنی خواستار تأیید محمد عبدی پور توسط وزارت اطلاعات شدند. وزارت اطلاعات محمد عبدی پور را تأیید نکرد و کاندیدا شدن وی را ممنوع کرد. این باعث تشنج در جلسه انتخابات شد و مقامات بر تصمیم وزارت اطلاعات پافشاری کردند و تغییر آنرا غیر ممکن دانستند. با این حال وقتی آرا شمارش شد تمام کارگران به محمد عبدی پور رای داده بودند و وزارت کار آرای وی را باطله اعلام کرد. محمد عبدی پور یکی از ۷ نفر دستگیر شده اول ماه مه سقز است که روز ۱۰ آذر امسال باید به دادگاه برود. بدین دلایل شما در ایران فقط با خانه کارگر و شوراهای اسلامی مواجه هستید. جنبش کارگری ایران و فعالین جنبش کارگری ایران تنها به یک شرایط آزاد احتیاج دارند تا بدون دخالت دولت تشکلهای خود را ایجاد کنند. من به شما اطمینان میدهم که اگر این شرایط آماده شود کارگران ایران ظرف

۸- حکیمی در گفتگو با نشریه آرش، شماره ۹۲ و ۹۳، اوت و سپتامبر ۲۰۰۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۴.

۹- رجوع کنید به کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری، "درباره رهنمودهای نادرست و مضر محسن حکیمی"، ۱۲ آذر ۱۳۸۴، بارو شماره ۲۲. کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری، "دوباره درباره حکیمی"، ۲۳ آذر ۱۳۸۴، بارو شماره ۲۲. رضا مقدم، "احکام دادگاههای سقز و فعالین جنبش لغو کار مزدی"، بارو شماره ۲۲. رضا مقدم، "درباره فحاشی های اخیر فعالین لغو کار مزدی"، بارو شماره ۲۲. رضا مقدم "فعالین لغو کار مزدی و سوالات آزار دهنده"، سایت کارگزار امروز، ستون "یادداشتها و نکته ها".

۱۰- رجوع کنید به ایرج آذرین، "تشکل های کارگری، آزادیهای دمکراتیک، جامعه مدنی"، بارو شماره ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۸۰. سودابه مهاجر، "باز هم درباره تشکل"، نشریه به پیش شماره ۱۸، آذر ۱۳۸۵.

۱۱- رجوع کنید به "تاریخچه مبارزات کارگران خباز سقز"، مصاحبه محمود صالحی با صدیق اسماعیلی، آذر ۱۳۸۵، سایتهای اینترنتی و از جمله سایت کارگر امروز.

۱۲- رجوع کنید به مصاحبه محسن حکیمی با نشریه انگلیسی زبان "علیه کار مزدی"، شماره دوم، اوت ۲۰۰۵، مرداد ۱۳۸۴. ترجمه فارسی این مصاحبه بدون نام مترجم و تاریخ در سایتهای اینترنتی درج شده است. از نظر مصاحبه کننده، (نام وی ذکر نشده است) جنبش لغو کار مزدی یک جنبش جهانی است و کمیته هماهنگی یکی از تشکلهای این جنبش جهانی است. مصاحبه کننده در مقدمه هدف مصاحبه را چنین توضیح داده است: "گشایش باب گفتگو میان فعالین سوسیالیست و ضد کار مزدی طبقه کارگر در سطح جهان، گامی برای بررسی مشترک معضلات و مسائل اساسی جنبش کارگری بین المللی و لحظه ای از تلاش پیشروان این جنبش در کار دستیابی به اتحاد، هم رزمی و وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری است. با همین هدف نشریه مصاحبه هایی را با شماری از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در مناطق مختلف جهان ترتیب داده است.

متن زیر حاوی گفت و شنود ما با محسن حکیمی یکی از فعالین «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» در ایران است. "شما یکی از اعضای موسس «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» در ایران هستید. قبل از هر چیز پیشنهاد ما این است که پیرامون اهداف، سیاست ها، راهکارها و خطوط عمومی کار این کمیته در رابطه با جنبش کارگری ایران کمی توضیح دهید."

از حضور در "نشست وسیع کلیه اعضا" خودداری کنند و نشست برای انتخاب هیات موسس را از رسمیت بیاندازند و مانع ایجاد تشکل ضد سرمایه داری و سراسری کارگران شوند؟

۱۸- رضا مقدم، "بی طرفی در مبارزه برای رسمیت یافتن سندیکای واحد"، نشریه به پیش شماره ۱۵، ۲۱ تیرماه ۱۳۸۵.

۱۹- رضا مقدم، "۱۵ فوریه و معمای مخالفت فعالین لغو کار مزدی" نشریه به پیش شماره ۱۲، اسفند ۱۳۸۴.

۲۰- در اعتراض به اخراج یک راننده متروی استکهلم سوئد، کمیته هماهنگی در تاریخ بیست و پنجم دیماه سال ۱۳۸۴ اطلاعیه ای صادر کرد که ضمن توضیح علت اخراج این راننده و اعتراض رانندگان متروی استکهلم به آن، این جملات آمده است: "ما، در همبستگی با طبقه کارگر سوئد، اخراج پریوهانسون را محکوم می کنیم و از مبارزات کارگران حمل و نقل شهری استکهلم برای بازگشت وی به کار حمایت می کنیم." آیا از نظر محسن حکیمی و دیگر "فعالین لغو کار مزدی" این یک "حمایت کاغذی" نیست؟ آیا محسن حکیمی انتقادی به این روش "حمایت کاغذی" کمیته هماهنگی از اعتراض یک راننده مترو در استکهلم دارد؟

۲۱- رجوع کنید به محمود صالحی، نامه سخنگوی کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری در ایران به گای رایدر، اردیبهشت ۱۳۸۴- می ۲۰۰۵. محمود صالحی در مقام سخنگوی کمیته هماهنگی تنها همین یک اطلاعیه را صادر کرده که مواضع این نامه در چهارچوب و مطابق با مفاد بیانیه اعلام موجودیت کمیته هماهنگی است. سند هویت در دوم تیر ۱۳۸۴ و اساسنامه در ۱۴ مرداد ۱۳۸۴ تصویب شد. پس از تصویب این دو سند مواضع کمیته هماهنگی تحت تاثیر مواضع محسن حکیمی و "فعالین لغو کار مزدی" شد تا منطبق با بیانیه اعلام موجودیت و نامه سخنگو به گای رایدر.

چند ماه تشکلهای خود را ایجاد خواهند کرد و سرعت نمایندگان خود را به سازمان جهانی کار و تشکلهای کارگری جهان معرفی می نمایند. لازم می دانم که یاد آوری کنم که در سال ۱۳۵۷ کارگران ایران در اولین فرصتی که یافتند سرعت تشکلهای خود را ایجاد کردند و با یک اعتصاب سراسری یکی از بزرگترین اعتصابات کارگری در قرن بیستم را سازمان دادند و نقشه برجسته و اساسی در انقلاب ایران علیه شاه داشتند."

۱۵- به نقل از مصاحبه نشریه انگلیسی زبان فعالین لغو کار مزدی به نام "علیه کار مزدی"، شماره دوم، اوت ۲۰۰۵، مرداد ۱۳۸۴.

۱۶- بهروز خباز طی مقاله "کمیته هماهنگی از این تند پیچ خواهد گذشت!!!" به بند "د" از موارد چهارگانه، از این زاویه انتقاد دارد که فقط محدود به اعضای کمیته هماهنگی است و باید شامل آن بخش از فعالین جنبش کارگری که عضو کمیته هماهنگی هم نیستند، بشود. البته این نوشته بهروز خباز هدف معین و محدودی داشته و حاوی تمام نظرش راجع به استراتژی مناسب نیست. اما اگر بخواهیم این نوشته را از زاویه استراتژی کمیته هماهنگی بسنجیم واضح است که هنوز انتقاد عمیقی به کل دیدگاه حاکم بر بند "د" اساسنامه نیست و تنها ملاحظه اش محدود بودن آن است. در صورتیکه جنبش کارگری ایران احتیاج به یک جنبش و حرکت کارگری وسیع، غیر قابل مهار و غیر قابل کنترل برای ایجاد تشکل دارد که وجه مشخصه اش بدون اجازه از کارفرما و دولت است. تشکلهایی که چنین ایجاد میشوند خود به توافق میرسند که ایجاد تشکل سراسری کارگران ایران چگونه و طی چه پروسه ای ایجاد خواهد شد، از طریق تجمع نمایندگان تشکلهای کارگری موجود در محل کار در یک کنگره، از طریق تجمع نمایندگان تشکلهای شاخه های مختلف نظیر نفت، اتومبیل سازان، فولاد و یا هر طرح دیگری که مناسب تشخیص می دهند. هر حرکتی که بخواهد تحرکات کارگری برای ایجاد تشکل را از قبل در چهارچوب تنگ موادی نظیر اساسنامه کمیته هماهنگی قرار دهد محکوم به شکست است. چرا که اگر حرکت و جنبش کارگران برای ایجاد تشکل چنان محدود باشد که در بند "د" اساسنامه کمیته هماهنگی بگنجد، رژیم اسلامی آنرا کنترل و سرکوب خواهد کرد. یک سؤال می تواند موضوع را روشن تر کند و آن این است: اگر کارگران اتومبیل ساز، نفت، فولاد، نوب آهن تشکل خود را ایجاد کنند و در بند "د" نگنجد، کمیته هماهنگی مواضع فعلی خود را ادامه میدهد و خارج از بستر اصلی جنبش کارگری ایران می ماند؟

۱۷- گفته شده است که انتخاب هیئت موسس منوط به "نشست وسیع کلیه اعضا" است. آیا تأکید بر "کلیه اعضا" یعنی اینکه اگر دو تا شان هم نیامدند نمیتوان تصمیم گرفت؟ آیا با استناد به این بند حتی یک اقلیت بسیار کوچک میتوانند،

آدرسهای تماس مستقیم با

اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

shoramarkazi@yahoo.fr

شورای مرکزی:

wsu-t.xarej@home.se

کمیته خارج:

0046 739 397 143

تلفن:

0046 8 64 88 694

فکس:

بازگشت سوسیالیسم

ایرج آدرین

متن زیر مصاحبه ای است با نشریه «عصر جدید» که در مردادماه ۱۳۸۰، به مناسبت انتشار کتاب چشم انداز و تکالیف به شکل کتبی انجام گرفت و نخستین بار در شماره ۶ و ۷ این نشریه (سپتامبر ۲۰۰۱) به چاپ رسید. قرار بود این مصاحبه قسمت دومی داشته باشد که فرصت دست نداد. با تشکیل «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان» در دسامبر ۲۰۰۲، «عصر جدید» اکنون به عنوان نشریه سیاسی این سازمان منتشر می شود.

اصلی بسیاری از سوسیالیست ها و مارکسیست ها در غرب طراحی یک مدل تازه اقتصاد سوسیالیستی بوده است؛ مدلی که ایرادات مطرح شده از جانب منتقدین را جوابگو باشد. حاصل چنین تلاش هایی غالباً (و می توان گفت تقریباً تماماً) در رده «سوسیالیسم بازار» قرار می گیرد، یعنی پذیرش مکانیزم بازار به عنوان یک مکانیزم برتر برای تولید و توزیع، و تلاش برای تلفیق آن با اشکالی از مالکیت گروهی و جمعی. (نمونه مشهور در این سنت جان رومر است: (Future of Socialism, 1993).

در کنار معضل اقتصاد سوسیالیستی، معضل سیاست سوسیالیستی نیز برای بسیاری از مارکسیست ها در مرکز توجه بوده؛ یعنی عمدتاً مسأله نوع حکومت در سوسیالیسم. در این رابطه شک نیست که فرمولبندی «دیکتاتوری پرولتاریا» بسیار مسأله آفرین جلوه می کند. باز چنین به نظر می آید که معضل سیاست در سوسیالیسم نیز به سبب تجربه شکست خورده شوروی، و با قصد بدست دادن تصویری از رژیم سیاسی در سوسیالیسم که با رژیم سیاسی شوروی و تجربه استالینیسیم متفاوت باشد، طرح می شود. لزومی به تفصیل ندارد که نتیجه این گونه تلاش ها عموماً با تأکید بر مکان محوری ارزش های دموکراتیک، غالباً با پذیرش دموکراسی نمایندگی و پارلمان به عنوان نهادهای ضروری در نظام سیاسی متناظر با سوسیالیسم، همراه بوده است.

اما واقعیت این است که تلاش برای بدست دادن یک مدل سوسیالیستی اقتصادی که از مدل شوروی متمایز باشد با سقوط بلوک شوروی شروع نمی شود، بلکه به پیش از آن بر می گردد. اینجا دو شاخه مختلف را باید از هم تفکیک کرد. پیش از سقوط بلوک شوروی، طبعاً تمام شاخه های رادیکال کمونیستی و سوسیالیستی، که منتقد نظام شوروی بودند، از نظام اقتصادی سوسیالیستی مطلوب خود درک و تصویر

عصر جدید: شما در مقدمه کتاب «چشم انداز و تکالیف» این پرسش را مطرح می نمایند که «سوسیالیسم چگونه به صحنه سیاست باز می گردد؟» و سپس در پاسخ به آن از معضلات نظری و عملی بر سر راه احیاء سوسیالیسم نام می برید و بالاخره با تأکید بر جنبه مادی و طبقاتی مسئله می نویسید که «احیاء سوسیالیسم تنها به معنای عروج یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی می تواند باشد.» ما می خواهیم بفهمیم اولاً از نظر شما معضلات مورد نظر کدامند؟ ثانیاً آیا لازمه احیاء مجدد سوسیالیسم در عرصه اجتماعی بویژه در اوضاع و احوال امروز از طریق تکیه بیشتر بر کار تیوریکی و تکامل تیوری مارکسیستی میسر نیست؟

ایرج آدرین: اشاره گذرایی که من در پیشگفتار کتاب به این معضل دارم البته در تقابل با شیوه رایج نزد بسیاری از تنوریست های سوسیالیست و مارکسیست در غرب است. اجازه بدهید نخست، حتی با یک درجه تفصیل، به سابقه تاریخی این شیوه پردازم، و بعد بگویم در تقابل با این شیوه آنچه من توصیه می کنم اثباتاً به چه سنتی تعلق دارد.

همانطور که می دانیم، چنین به نظر می آید که پس از سقوط بلوک شوروی بسیاری از نظریه پردازان دست چپی در غرب انتقاداتی را که در چند دهه از جانب اقتصاد دانان نئوکلاسیک و اقتصاد دانان مکتب اتریشی در مورد تناقضات یک اقتصاد سوسیالیستی طرح شده بود پذیرفتند. (به عنوان نمونه نگاه کنید به مقالات کتاب «پس از سقوط»، و بخصوص مقاله ویراستار کتاب، رابین بلک برن، که به بلافاصله پس از فروپاشی شوروی توسط عده ای از مارکسیست های سرشناس غربی نگاشته شده است: Robin Blackburn (ed.), After the Fall, Verso, 1992. و باز چنین به نظر می آید که ظرف دهه گذشته دلمشغولی

دولتی و خصوصی، یعنی همین مدل های عرضه شده از جانب اصلاح گران، متمایل گشته بودند. (به عنوان نمونه، مشی نشریه مارکسیسم امروز، Marxism Today؛ یعنی نشریه روشنفکران حزب کمونیست بریتانیا در دهه ۱۹۸۰).

فروپاشی شوروی (که بیاد بیاوریم نه به نیروی خارجی، و نه به نیروی ناراضیان سیاسی، بلکه به سبب بن بست اقتصادی آن بود) نه فقط مدل کلاسیک شوروی را بی اعتبار کرد، بلکه مدل های اصلاح گران را نیز از رونق انداخت. از نظر بسیاری از رهبران و فعالین احزاب کمونیست (یا کمونیست سابق)، و حتی برخی از جریانات تروتسکیست منتقد شوروی، ضرورت طراحی یک مدل سوسیالیستی اقتصاد در دستور کار قرار گرفت، و چنین تئوری پردازانی بازارشان گرم شد. به این ترتیب فروپاشی شوروی یک تغییر کیفی بزرگ در این زمینه به بار آورد. تا پیش از این، مدل های آلترناتیو سوسیالیست های رادیکال، یعنی مدل های مبتنی بر خودگردانی یوگسلاوی یا کمون های روستائی چین، بهر حال مبتنی بر یک تجربه عملی با اهمیت تاریخی بودند. (همانطور که خود مدل برنامه ریزی مرکزی شوروی چنین بود). حتی مدل های مورد نظر اصلاح گران اروپای شرقی، مستقل از قضاوت ما درباره ماهیت شان، بهررو نظریه پردازی درباره یک نظام اقتصادی موجود و راه حل معضلات آن بود. اما با فروپاشی شوروی آنچه رواج گرفت صرفا تلاش نظری برای ابداع الگوها و مدل های تئوریک برای نظام اقتصادی سوسیالیسم شد. این شیوه ای است که اکنون در غرب رواج دارد، و به کار رومر به عنوان نمونه مشهورش اشاره کردم.

اشاره من به این شیوه، و در تقابل با این شیوه، است. در پیشگفتار می خواستم به این توجه بدهم که اگر کتاب «چشم انداز و تکالیف» در این سنت قرار نمی گیرد این یک انتخاب آگاهانه است و نه غفلت از معضلات پایه ای فرا راه حرکت سوسیالیستی. سوال شما به من فرصت می دهد تا آنچه را در نیم پاراگراف گفته ام باز کنم. ایراد من پیش از آنکه به مضمون پاسخهایی باشد که در این شیوه به دست داده شده، به خود این شیوه بر می گردد. می توان گفت که انتقاد من به این شیوه بدوا از یک زاویه سیاسی (یا به عبارت بهتر، طبقاتی) است، اما شاید بهتر باشد که بحثم را از یک انتقاد روش شناسانه (Methodological) آغاز کنم.

همه با مضمون گفته ای از مارکس آشنایم که سوسیالیسم علمی نقشه پردازی عقلانی برای جامعه آینده نیست، بلکه تکیه بر مبارزه طبقاتی همیشه جاری در جامعه سرمایه داری است. این مرزی بود که سوسیالیسم مارکس را از سوسیالیسم اتوپیک جدا می کرد. در همان مانیفست کمونیست اعلام می شود که تئوری مارکسی درباره جامعه

متفاوتی داشتند. سابقه این قبیل تلاش ها به این ترتیب حتی به سالهای ۱۹۳۰ بر می گردد. گرچه تأکید آنها تقریباً صرفاً بر غلبه بوروکراسی در اقتصاد شوروی بود. پس از مرگ استالین، و خصوصاً با سخنرانی مخفی خروشچف در ۱۹۵۶، طبعاً جریانات کمونیستی و سوسیالیستی بیشتری از نظام سیاسی شوروی فاصله گرفتند. چپ نو که در اواخر سالهای ۱۹۵۰ و اوایل سالهای ۱۹۶۰ در اروپا شکل گرفت در این سنت قرار می گیرد. جنبه سیاسی مسأله البته در این سنت بسیار قوی تر بود. اما از همان آغاز، خصوصاً با تکیه بر تجربه خودگردانی کارخانه ها در یوگسلاوی، و همچنین کمی دیرتر با تجربه کمون های روستائی چین، وجود یک الگوی اقتصادی متفاوت برای سوسیالیسم نزد چپ نو مفروض گرفته می شد. تأکید این الگو همچنان بر جنبه غیر بوروکراتیک (و به این معنا، جنبه سیاسی) بود، اما، با الهام از تجارب یوگسلاوی و چین، حتی نقش برنامه ریزی مرکزی و مالکیت دولتی نیز به میزان زیادی زیر سوال رفته بود. این قبیل تلاش ها (هرچند مبهم و مغشوش) بهر حال تلاش های رادیکالی بودند که از جانب گرایشات رادیکال چپ نو در اروپای غربی و امریکای شمالی به عمل می آمد.

اما جنبش چپ نو در نیمه دهه ۱۹۷۰ از توش و توان افتاد، و این مقارن با دوره ای بود که مشکلات سیستم اقتصادی شوروی روز به روز آشکارتر می شد. در این مقطع ما با یک سنت دیگر، یعنی با تلاش کارشناسان دولتی اصلاح طلب اقتصاد سوسیالیستی مواجه ایم (چه در اروپای شرقی، یعنی امثال کورنای J.Kornai، سیک O.Sik، و بروس W.Brus، در مجارستان و چکسلواکی و لهستان؛ و چه متخصصان غربی سمپاتیک به این اصلاحات، یعنی امثال نوو A.Nove در بریتانیا)، که تقریباً همه شان نوعی تلفیق مکانیزم بازار با برنامه ریزی، و درجه ای از گسترش مالکیت غیردولتی را خواستار هستند. نظریه پردازان جنبش چپ نو (که در این مقطع شکست خورده و پراکنده شده بودند) به این قبیل تلاش ها خوشامد گفتند. (پری اندرسن کتاب الک نو، "اقتصادیات سوسیالیسم مقذور" را یگانه آلترناتیو معقول اقتصادی در برابر تجربه شوروی خواند و خواستار شد که انرژی تئوریکسین ها اکنون صرف نگارش "سیاست سوسیالیسم مقذور" به عنوان مکمل کتاب نوو شود.) به این ترتیب، جنبش چپ نو در زمینه اقتصادیات سوسیالیسم میراثی جز اصلاحات بازاری بر مدل شوروی باقی نگذاشت.

حتی پیش از فروپاشی شوروی ما شاهد یک همگرایی در زمینه نظام اقتصاد سوسیالیستی بین جریانات باقیمانده از چپ نو و احزاب کمونیست پیرو مسکو بودیم. با آشکار شدن بن بست اقتصادی شوروی (و بعدها خصوصاً با پرسترویکای گورباچف) بسیاری از احزاب کمونیست پیرو شوروی در غرب نیز به تلفیق بازار و برنامه ریزی، تلفیق مالکیت

به این ترتیب، در قبال شیوه ای که معضلات عروج مجدد سوسیالیسم را بدوا در طرح اثباتی اقتصادیات و سیاست در جامعه سوسیالیستی می بیند، من در مقابل به جنبش طبقه کارگر تأکید می گذارم. آیا چنین تأکیدی به معنای قرار دادن عملگرایی در برابر تئوری نیست؟ نه، به هیچ وجه. بگذارید اثباتا بگویم که مکان تئوری در شیوه ای که من از آن دفاع می کنم چیست: جنبش طبقه کارگر، مثل هر جنبش عمیق اجتماعی، جنبشی است که در آن واحد در عرصه های مختلف و متنوع اجتماعی جریان دارد. سنتا از همان قرن نوزدهم عرصه های اقتصادی، سیاسی، و تئوریک به عنوان سه عرصه اصلی مبارزه طبقاتی شمرده شده است. (و به نظر من در دوران ما اهمیت عرصه های فرهنگی و هنری نیز نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است.) واضح است که این عرصه ها به یکدیگر مرتبط اند و تفکیک آنها فقط از لحاظ انتزاعی مقدور است. یک تأکید دیگر هم اینجا بجاست: از دیدگاه طبقه کارگر، مبارزه تئوریک نیز اساسا مبارزه ای علیه بورژوازی است، یعنی مقابله نظری با نظریه های بورژوایی که در جامعه (و در نتیجه بر اذهان کارگران نیز) حاکم است. منظورم این است که پرداختن به تئوری برای جنبش کارگری تفاوت دارد با برخورد راسیونالیست و مشاهده ای (Speculative) به تئوری، آن چنان که در سنت آکادمیک رایج است. به این اعتبار، مبارزه تئوریک برای جنبش طبقه کارگر پیش از هر چیز نقد است، نقد ادراک های تئوریکی که عموما بیانگر موقعیت، منافع و اهداف طبقه سرمایه دار می باشند. از این رو، از منظر جنبش طبقه کارگر، پرداختن به تئوری ابتدا در تقابل با عمل قرار نمی گیرد. مبارزه طبقه کارگر در عرصه تئوریک، همچون مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، امری دایما جاری است و پرداختن به تئوری می باید یک فعالیت تعطیل ناپذیر جنبش طبقه کارگر باشد. (این که رهبر سیاسی ای چون لنین در گرماگرم انقلاب ضروری می بیند ه به نوشتن «دولت و انقلاب» یا «کائوتسکی مرتد» پردازد خود گویاست.) به این ترتیب می بینید که برخورد به معضلات فرا راه سوسیالیسم به شیوه ماتریالیستی تاریخی ابدأ به معنای کم بها دادن به تئوری و کار تئوریک نیست. به نظر من، حتی برعکس؛ این برخورد سنت راسیونالیست به تئوری است که می پندارد یک رشته "معضل کلیدی" تئوریک وجود دارد که باید ابتدا نشست و حل شان کرد تا بعد بتوان به سراغ عمل رفت. این رابطه اله کلنگی بین تئوری و پراتیک است که گویی یک روز تئوری در آن عمده است و یک روز عمل؛ امروز معضلات تئوریک مانع عمل است و فردا که فعالیت عملی مان روشن بود ضرورتی برای پرداختن به تئوری وجود ندارد. این دوپارگی در ماتریالیسم تاریخی وجود ندارد. اینکه «تئوری راهنمای عمل است» هنوز بیان ناقصی از رابطه این دو در ماتریالیسم تاریخی است؛ مکمل این حکم، «وحدت تئوری و پراتیک» است. بحث پیچیده فلسفی اینجا لازم نیست؛ وحدت تئوری و پراتیک تنها در یک شکل مادی و اجتماعی، یعنی در جنبش طبقه کارگر، میسر است.

سوسیالیستی آینده بر مبنای اصولی که از جانب مارکس اختراع یا کشف شده باشد قرار ندارد، بلکه صرفا تبیین روابط اجتماعی ای در آینده است که ریشه شان هم امروز در مبارزه طبقاتی جاری در جامعه حاضر است. در مانیفست به صراحت تأکید می شود که روابط اجتماعی سوسیالیستی آینده از پیشروی مبارزه طبقاتی کارگران فرا می رود، یعنی به عبارت بهتر با فتح قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر روابط مالکیت خصوصی به تبع آن ملغی می شود و به ناگزیر روابط مالکیتی تازه ای، مالکیت اجتماعی و اشتراکی، شکل می گیرد. می دانیم که مارکس اینجا به تمایز ماهوی تئوری سوسیالیستی خود از تئوری های اتوپیک امثال فوریه (Ch. Fourier) و کابه (E. Cabet) و امثال اینها اشاره دارد. در پیشگفتار «چشم انداز و تکالیف» همین تمایز مورد نظر من بوده است. در قبال شیوه رایج نزد بسیاری از سوسیالیست های غرب (و با توسعه فعالیت تئوریک در کشورهای موسوم به جهان سوم این امر اکنون تنها به غرب محدود نیست و بطور مثال دامنه اش به اشکال ناقص تری به کشوری مثل ایران نیز رسیده است)، من به این سنت مارکسی رجوع می دهم. می خواهم بگویم در قرن بیست و یکم نیز دو شیوه تلاش برای بازسازی ریشه ای جامعه، برای "جامعه سوسیالیستی آینده"، وجود دارد: یا یک نقشه پردازی عقلانی برای "اثبات" منطقی این امر که جامعه متفاوتی با روابط اجتماعی تازه متصور و مقدور است؛ یا تکیه بر آن نیروی اجتماعی ای که به قدرت رسیدن آن به ناگزیر منجر به تحولی در روابط اجتماعی موجود خواهد شد و روابط اجتماعی تازه ای را شکل خواهد داد. از لحاظ روش شناختی، شیوه نخست شیوه ای اتوپیک و راسیونالیست (Rationalist) است، شیوه دوم شیوه ماتریالیستی تاریخی است. من در پیشگفتار خواسته ام به شیوه ماتریالیستی تاریخی رجوع بدهم و در افزوده ناچیز خود را در این سنت قرار دهم.

از منظر این سنت، جنبش سوسیالیستی قرن بیست و یکم نیز، اگر بناست واقعا یک جنبش اجتماعی و فراتر از جست و خیز فرقه های عقیدتی باشد، هیچ راهی جز این ندارد که به نیروی اجتماعی ای متکی باشد که بطور عینی حامل روابط نوین اجتماعی است. این نیروی اجتماعی به نظر من همچنان طبقه کارگر و مبارزه ناگزیر او علیه سرمایه داری است. (من واقفم که منطقا می توان به سنت ماتریالیستی پایبند بود اما عامل و حامل اجتماعی سوسیالیسم را در اقتشار و طبقات دیگری جز طبقه کارگر جستجو کرد؛ کما اینکه تئوریسین ها و پراتیسین های سوسیالیست متعددی بخصوص در اروپا و امریکای شمالی چنین می کنند. مرزبندی با این دسته اخیر در اینجا مورد نظر من نیست. شاید در ادامه گفتگو بتوانیم به این مسأله هم پردازیم که تفاوت موضعی که من از آن دفاع می کنم با اینها در چیست.)

کنند. بطور مثال، همان طور که از مباحث «چشم انداز و تکالیف» پیداست، به نظر من امروز در ایران، در قبال تبلیغات لیبرالی وسیع، فعالیت تئوریک سوسیالیست ها باید بتواند ماهیت جنبش اصلاحات سیاسی ای را، که به ابتکار بخشی از حکومت گران براه افتاده، در رابطه با منافع سرمایه تبیین کند؛ یا محتوای تشکلهای صنفی ای که فرمیست ها در جنبش کارگری تبلیغ می کنند را در رابطه با تحول در سرمایه داری ایران تبیین کند. من در هردوی این موارد تلاش کرده ام برخورد منافع کار و سرمایه را نشان دهم و در نتیجه جهتی را که مبارزه طبقاتی کارگران باید اتخاذ کند روشن نمایم.

اما پرداختن به این قبیل مسائل محلی و کشوری نه به معنای بی اعتنایی به واقعیات بزرگ تر جهانی است و نه به معنای فراموش کردن مسائل تئوریک عمومی جنبش جهانی طبقه کارگر. چرا که، همانطور که در تحلیل این دو نمونه در «چشم انداز و تکالیف» بحث کرده ام، تبیین ماهیت فرمیسم در جنبش کارگری امروز ایران بدون توجه به حرکت سرمایه در یک سطح بین المللی ممکن نیست؛ و تبیین عمیق جنبش اصلاحات سیاسی جاری در ایران نیز بدون توجه به گسترش و تعمیق بازار جهانی، بدون در نظر گرفتن موج مسلط نولیبرالیسم در سطح جهانی، و همچنین بدون در نظر گرفتن عقب نشینی جهانی سوسیالیسم، امکان ندارد. می خواهم بگویم که همان مسائل تئوریک عمومی و انتزاعی که بر سر راه پیشروی سوسیالیسم وجود دارند خود را در اشکال کنکرت تر معضلات تئوریک جنبش طبقه کارگر در یک جامعه معین نشان می دهند. یا، اگر از سوی دیگر به قضیه بنگریم، معضلات تئوریک جهانی سوسیالیسم حاصل انتزاعی از معضلات کنکرت جنبش طبقه کارگر در جوامع مختلف هستند.

من در «چشم انداز و تکالیف» تلاش کرده ام به برخی معضلات مهم تئوریک جنبش سوسیالیستی کارگری در ایران پردازم، و در این رابطه به بعد جهانی مسأله، و از جمله به معضلات تئوریک عروج مجدد سوسیالیسم در جهان، نیز اشاره کرده ام. روشن است که کاملاً مجاز است که مستقیماً به معضلات تئوریک عمومی و جهانی پرداخت، و اگر من در «چشم انداز و تکالیف» این کار را نمی کنم دو دلیل دارد. اول این که بسادگی بضاعت تئوریک چنین کاری را در خود نمی دیدم. من خود را بدوای یک فعال (Activist) سوسیالیست می دانم و پرداختن به کار نظری تنها امتداد فعالیت عملی من است. دلیل دوم این که معتقدم، مگر اینکه آدم واقعا یک اتوریته علمی در سطح جهانی باشد، والا واقعیت این است که بلیط ورودی به عرصه فعالیت تئوریک جهانی حضور موثر در جنبش سوسیالیستی کارگری نیرومند در یک جامعه معین است. رشد جنبش سوسیالیستی کارگری در ایران پیش شرط ایفای نقش تئوریک سوسیالیست های

به این ترتیب می بینید که تأکید من بر شیوه ماتریالیستی تاریخی ادا به معنای کم بها دادن به معضلات تئوریک نیست. اما نتیجه متفاوتی که شیوه ماتریالیسم تاریخی (یا بهتر است بگویم نقطه آغاز جنبش طبقه کارگر) برای فعالیت تئوریک بدست می دهد تنها تأکید بیشتر بر مکان همیشگی فعالیت تئوریک نیست، بلکه تشخیص متفاوت از معضلات تئوریک نیز هست. بالاتر اشاره کردم که مسأله نظام سیاسی و اقتصادی در سوسیالیسم برای سنت راسیونالیست به عنوان شاه کلیدهای تئوریک جلوه می کند. اینجا باید بگویم که معضلات اصلی تئوریک در شیوه ای که من از آن دفاع می کنم چیست. به نظر من، بدست دادن یک "مدل اقتصاد سوسیالیستی" (حال با هر فرمولبندی ای) در حال حاضر از معضلات اصلی تئوریک جنبش سوسیالیستی نیست. دقت کنید که من نمی گویم پرداختن به اقتصاد سوسیالیستی نالازم است؛ من می گویم از معضلات اصلی تئوریک جنبش نیست، در عین این که فکر می کنم از مسائل تبلیغاتی میرم، یا حتی از مسائل آموزشی حیاتی جنبش است. در ادامه پرسش و پاسخ ها شاید بتوانیم بیشتر به این پردازیم که به نظر من، از منظر سنت ماتریالیستی و سنت جنبش طبقاتی، مسأله تصویری از جامعه سوسیالیستی (از اقتصاد و سیاست گرفته تا فرهنگ و غیره) قطعاً لازم است، همیشه لازم است، و امروز شاید لازم تر از همیشه است؛ اما این با آنچه در سنت راسیونالیست پراتیک می شود متفاوت است، و گره تئوریک جنبش نیست. پس معضلات تئوریک جنبش کدام اند؟

اگر به شیوه ماتریالیستی تاریخی نقطه آغاز خود را جنبش طبقه کارگر قرار دهیم، به آن نظریه های مسلطی برخورد می کنیم که راه پیشروی این جنبش را کند می کنند. پیشرفت جنبش طبقه کارگر، در عرصه تئوریک، در گرو مقابله با چه نظریه هایی است؟ اینجا یک پاسخ واحد، یک "شاه کلید"، وجود ندارد، زیرا مبارزه طبقه کارگر در جوامع گوناگون در سطوح مختلف جریان دارد. (من به آن دسته مارکسیست ها تعلق دارم که بر غم گلوبالیزاسیون معتقدند که برای مبارزه طبقاتی مقوله «کشور»، به اعتبار قدرت سیاسی واحد، قوانین متمایز، سابقه تاریخی و فرهنگی، و نظایر این ها، هنوز مقوله کاملاً معتبری است، و پارامترهای مبارزه طبقاتی از مقیاس کشوری تأثیر می گیرند.) وقتی جنبش طبقه کارگر در یک جامعه را مد نظر بگیریم، باید حلقه اصلی را در پیشروی آن تشخیص دهیم. مسائل تئوریکی که در دستور جنبش قرار می گیرند باید هدفش کنار زدن موانع این پیشروی باشد، و جنبه سوسیالیستی این فعالیت تئوریک در این است که نشان دهد چگونه برخورد منافع کار و سرمایه در زیر هر یک از این مسائل نهفته است، و چگونه کارگران برای پیشروی در عرصه های جاری مبارزه به ناگزیر می باید علیه منافع سرمایه عمل

ایران در سطح جهانی است.

بر سر راه رشد نیروهای مولده قرار نمی دهند. نه فقط مقایسه عملکرد سرمایه داری غرب با سوسیالیسم دولتی بلوک شرق، بلکه گویا بخصوص مقایسه کشورهای جنوب شرقی آسیا با سایر کشورهای جهان سوم نشان می داد که گسترش بازار آزاد و مالکیت خصوصی باعث رشد تکنولوژی، رشد اقتصادی، و در نتیجه افزایش ثروت در جامعه می شود. یعنی نئولیبرالیسم موفق شد تبیینی از واقعیات اقتصاد جهان در دوره پس از جنگ دوم جهانی بدست دهد که انتقادات سوسیالیستی از سرمایه داری را مردود اعلام می کرد. به این ترتیب نئولیبرالیسم تلاش می کرد تا جامعه (و کارگران) را به فرونهادن چشم انداز سوسیالیستی تشویق کند و آنها را به پذیرش نظام سرمایه داری به عنوان نظامی عاری از بحران اقتصادی، قادر به تأمین رشد اقتصادی برای جامعه، و حتی قادر به ارتقاء سطح زندگی عموم آحاد جامعه، ترغیب نماید. در مقابل، واضح است که تلاش سوسیالیست ها در عرصه مبارزه تئوریک می باید بدست دادن تبیین تئوریک از تحولات اقتصاد جهانی در دوران پس از جنگ دوم جهانی می بود که تحولات واقعی را به نحو قانع کننده ای توضیح دهد، و در عین حال این تحولات را بر مبنای خصلت استثمارگر و بحران زائی توسعه سرمایه داری تبیین کند.

بحران جنوب شرقی آسیا، رکود اقتصاد ژاپن، و اکنون وضعیت نامطمئن اقتصاد اروپا و امریکا، در عمل این ادعاهای نئولیبرالی را باطل کرده است (هرچند هنوز پاسخ تئوریک به نئولیبرالیسم ضرورتش را از دست نداده است). شاید امروزه مقابله تئوریک با نظریه های "راه سوم" (Third Way) امثال آنتونی گیدنز مهمتر باشد که، در عین پذیرش مبانی نئولیبرالیسم، مدعی اند می توان درجه ای از عدالت اجتماعی را با تکیه بر همان کارائی بازار و سرمایه داری تأمین کرد. یا مثلاً پرداختن به نظریه های "اقتصاد نو" که مدعی اند امروزه «دانش» مهمترین عامل در تولید است و منکر نقش محوری کار (و در نتیجه استثمار) برای سرمایه داری معاصر هستند. همچنین پرداختن به نظریه های جامعه شناختی پسامدرن، که مکان محوری طبقات اجتماعی، و اهمیت مبارزه بر سر قدرت سیاسی، را رد می کنند. (اینکه کدام یک از این نظریه ها صرفاً مدهای گذرائی هستند و کدامش بهترین بیان ایدئولوژیک خودآگاهی بورژوازی است همیشه از پیش روشن نیست، و ممکن است که گذشت زمان نشان دهد که بهترین تئورسین های سوسیالیست نیز در تشخیص اهمیت و وزن این تئوری ها به خطا رفته بودند؛ اما منظور من از این مثال ها تأکید بر معیارهای تشخیص است نه خود تشخیص.)

به این ترتیب من تلاشهای تئوریک امثال دیوید هاروی (D. Harvey)، رابرت برنر (R. Brenner) یا رابرت ونت (R. Went) را برای تبیین اقتصادی سرمایه داری معاصر، و

اما سوال می تواند این باشد (و در واقع این پرسش اولیه شما بود) که عروج مجدد سوسیالیسم در قرن بیست و یکم از لحاظ تئوریک در گرو چیست؟ یا به عبارت بهتر، در عالی ترین سطح انتزاع، مهمترین معضلات تئوریک فرا راه پیشروی جنبش جهانی طبقه کارگر قرار دارند کدام اند؟ از آنچه در نقد شیوه راسیونالیست گفتم روشن است که من فکر نمی کنم تلاش های امثال جان رومر در تصویر یک نظام اقتصادی سوسیالیستی تلاش های مربوطی باشند. من معتقدم دو مسأله اصلی تئوریک عبارت اند از تبیین سرمایه داری معاصر (در همه وجه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن)، و تبیین استراتژی پیشروی جنبش سوسیالیستی کارگری برای کسب قدرت. روشن است که این دو کاملاً به هم مرتبط هستند. پیداست که این ها کاری نیستند که یک نفر یا یک عده یک بار و برای همیشه انجام دهند، بلکه کاری مداوم هستند. (واقعیت این است که در یک سطح جهانی مشکل ما سوسیالیست ها فقط این نیست که همپای تحولات جهانی تبیین خود را گسترش دهیم، بلکه این است که از تبیین تحولات دهه های اخیر بسیار عقبیم.) همچنین روشن است که این دو موضوع که ذکر کردم موضوعات تازه ای برای جنبش سوسیالیستی نیستند که تنها در دوره حاضر مطرح شده باشند. اما کفایت وضعیت تئوریک جنبش سوسیالیستی در آغاز قرن بیست و یکم را با آغاز قرن بیستم مقایسه کنیم تا ببینیم صد سال پیش چه شناخت روشن تر و چه دست بالاتری نسبت به بورژوازی داشتیم.

همینجا یک نکته دیگر را باید تأکید کنم، و اینکه چه تبیین سرمایه داری معاصر و چه تبیین استراتژی سوسیالیستی درخلاً انجام نمی گیرد، بلکه در مقابله با نظریه های مسلط بورژوایی صورت می گیرد. عقب ماندگی عظیم جنبش سوسیالیستی در این زمینه ها، خصوصاً در زمینه تبیین سرمایه داری معاصر، دقیقاً در رابطه با حجم عظیم تبیین های بورژوایی از اقتصاد و جامعه معاصر معنا می یابد. تبیین از سرمایه داری معاصر یعنی در عین حال نقد تبیین های بورژوایی مسلط.

بطور مثال، یکه تازی نئولیبرالیسم تا همین چندی پیش را در نظر بگیریم. رواج نئولیبرالیسم عمدتاً به سبب توفیق یک تبیین تئوریک معین (و باید گفت یک بیان ایدئولوژیک معین) از رونق بلند سرمایه داری جهانی از جنگ دوم جهانی به بعد و نوآوری تکنولوژیک فوق العاده آن در این دوره بود. یعنی برخلاف تجربه تاریخی نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، و خصوصاً برخلاف پیش بینی های تئوری های سوسیالیستی، چنین به نظر می آید که روابط تولیدی سرمایه داری دچار بحران نمی شوند و سدی

همچنین کارهای الکس کالینیکوس (A.Callinicos) در نقد پسا مدرنیسم و راه سوم، و نظایر این‌ها (که کم هم نیستند) را بیشتر مربوط می‌دانم. توجه دارید که منظورم الزاماً تأیید محتوای کارشان نیست، بلکه از لحاظ تشخیص معضل تئوریک، به نظر من، این قبیل کارها عموماً در سنت ماتریالیستی تاریخی قرار دارند. به نظر من اساساً محک سنجش تئورسین سوسیالیست، پیش از آنکه صحت و سقم محتوای کارش باشد، تشخیص مسائل تئوریک مبارزه طبقاتی و نفس تلاش برای پاسخگویی به آنهاست. این چنین است که کارهای هیلفردینگ، لوکزامبورگ، بوخارین و لنین در زمینه امپریالیسم، علیرغم سایه روشن‌ها و حتی اختلافات مهم در تبیین هایشان، همگی به سنت سوسیالیستی تعلق دارند. امروز بخصوص موقعیت سوسیالیسم چنان است که ما (چه در سطح جهانی و چه در سطح کشوری) بدواً به تئورسین‌هایی احتیاج داریم که تشخیص درستی از نفس معضلات نظری جنبش سوسیالیستی داشته باشند؛ دستیابی به "موضع صحیح"، به شناخت درست، به حقیقت، پیش شرطش وجود تلاش‌های تئوریک متعدد و متنوع سوسیالیستی است.

عصر جدید: تیورسین‌ها و اقتصاد دانان بورژوازی از جمله مدیسن (A.Maddison) در کتاب Dynamic Forces in Capitalist Development نظریه مارکس در مورد سقوط کاپیتالیسم و استقرار سوسیالیسم را، اساساً یک تبیین سیاسی-اجتماعی می‌داند تا یک آلترناتیف اقتصادی. این مسئله محدود به صاحب‌نظران سرمایه‌داری و مخالفان سوسیالیسم نبوده و برای بسیاری بخصوص پس از فروپاشی بلوک شرق و روآوردن چین به اقتصاد بازار آزاد این مسئله ناروشن و سوال برانگیز است و شما در کتاب تان «چشم انداز و تکالیف» به آن نه پرداخته‌اید. می‌خواهیم درین باره اگر ممکن است توضیح دهید که آلترناتیف مشخص اقتصاد سوسیالیستی چه می‌تواند باشد؟ آیا اصولاً می‌توان چنین راه حل مشخص را فعلاً مطرح نمود؟ آیا با توضیحات کلی درینمورد، با توجه به تجارب شکست شوروی و چین، می‌توان امیدوار بود که باور به سوسیالیسم بار دیگر در مقیاس وسیع احیا خواهد شد؟ آیا اصولاً اصطلاح "اقتصاد سوسیالیستی یا کمونیستی" اصطلاح درست است؟

ایرج آذرین: بگذارید از بخش آخر سوالتان شروع کنم. آری، اصطلاح اقتصاد سوسیالیستی و اقتصاد کمونیستی اصطلاحات درستی هستند. حتی منتقدان ضد سوسیالیست (از فون میسز L.von Mises و هایک F.Hayek گرفته تا فریدمن M.Friedman) انتقادشان این نبوده که این اصطلاحات از لحاظ مفهومی (conceptual) نامنسجم و متناقض اند؛ بلکه آنرا غیر عملی، مخل آزادی فردی، یا ناکارآمد شمرده‌اند.

اما اشاره شما به مدیسن را خوب متوجه نمی‌شوم. مدیسن البته یک اقتصاددان غیرمارکسیست است و در متن مروری که به تئوری‌های مختلف درباره نیروی محرکه انکشاف کاپیتالیسم می‌کند به نظریه گرایش نزولی نرخ سود مارکس نیز می‌پردازد. من این طور می‌فهمم که آنچه مدیسن اینجا راجع به خصلت «سیاسی-اجتماعی» نظریه مارکس می‌گوید این است که مارکس، با وجود قائل بودن به گرایش نزولی نرخ سود، معتقد نبود که فروپاشی کاپیتالیسم و گذارش به سوسیالیسم صرفاً به سبب عملکرد این قانون اقتصادی روی خواهد داد؛ یعنی مارکس معتقد نبود که بدون عمل سیاسی و اجتماعی، سرمایه‌داری بطور خودبخودی به

این بود درک اثباتی من از مسائل نظری فرا راه سوسیالیسم و شیوه تلاش برای پاسخی اجتماعی و مادی به آنها. اما اجازه بدهید اینجا رجوع مجددی به شیوه راسیونالیست و اتوپیک داشته باشم. رواج چنین شیوه‌ای را طبعاً نمی‌توان صرفاً با اشتباه متدولوژیک توضیح داد، بلکه باید برای آن توضیحی مادی داشت. به نظر من، علت اصلی رواج چنین شیوه راسیونالیست و اتوپیکی چیزی جز عقب نشینی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نبوده است. می‌دانیم که زمینه مادی سوسیالیسم اتوپیک در اوایل قرن نوزدهم درجه ناکافی رشد کاپیتالیسم صنعتی بود، که علیرغم حاد شدن عوارض اجتماعی منفی سرمایه‌داری هنوز طبقه کارگر مدرن نیرومندی را شکل نداده بود. به این ترتیب، سوسیالیسم اتوپیک قرن نوزدهم یک پدیده تاریخی ناگزیر بود، و در عین اینکه به شکل گیری سوسیالیسم کارگری یاری رساند، اما با عروج جنبش اجتماعی طبقه کارگر یا می‌باید از صحنه کنار می‌رفت و یا می‌باید در مقابل جنبش کارگری می‌ایستاد. (کما اینکه بسیاری از فورنیستها و اوئیستها علیه جنبش چارتیستی موضع گرفتند.) بهر حال، با رشد کمی و کیفی طبقه کارگر، سوسیالیسم اتوپیک قرن نوزدهم محکوم به فنا بود. اما در آغاز قرن بیست و یکم جنبه اتوپیک این قبیل تلاش‌ها دیگر هیچ جنبه مثبت تاریخی ندارد. علت پیدایش آنها نه شکل گیری ناکافی طبقه کارگر، بلکه عقب نشینی سیاسی‌ای است که بر جنبش سوسیالیستی کارگری تحمیل شده. به این ترتیب این گونه تلاش‌ها برای بازسازی "سوسیالیسم"، با فرو نهادن مکان محوری مبارزه طبقاتی کارگران، نه تنها این شکست را منعکس می‌کند، بلکه خواه و ناخواه در جهت تثبیت این شکست عمل می‌کند. برخلاف

این بود درک اثباتی من از مسائل نظری فرا راه سوسیالیسم و شیوه تلاش برای پاسخی اجتماعی و مادی به آنها. اما اجازه بدهید اینجا رجوع مجددی به شیوه راسیونالیست و اتوپیک داشته باشم. رواج چنین شیوه‌ای را طبعاً نمی‌توان صرفاً با اشتباه متدولوژیک توضیح داد، بلکه باید برای آن توضیحی مادی داشت. به نظر من، علت اصلی رواج چنین شیوه راسیونالیست و اتوپیکی چیزی جز عقب نشینی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نبوده است. می‌دانیم که زمینه مادی سوسیالیسم اتوپیک در اوایل قرن نوزدهم درجه ناکافی رشد کاپیتالیسم صنعتی بود، که علیرغم حاد شدن عوارض اجتماعی منفی سرمایه‌داری هنوز طبقه کارگر مدرن نیرومندی را شکل نداده بود. به این ترتیب، سوسیالیسم اتوپیک قرن نوزدهم یک پدیده تاریخی ناگزیر بود، و در عین اینکه به شکل گیری سوسیالیسم کارگری یاری رساند، اما با عروج جنبش اجتماعی طبقه کارگر یا می‌باید از صحنه کنار می‌رفت و یا می‌باید در مقابل جنبش کارگری می‌ایستاد. (کما اینکه بسیاری از فورنیستها و اوئیستها علیه جنبش چارتیستی موضع گرفتند.) بهر حال، با رشد کمی و کیفی طبقه کارگر، سوسیالیسم اتوپیک قرن نوزدهم محکوم به فنا بود. اما در آغاز قرن بیست و یکم جنبه اتوپیک این قبیل تلاش‌ها دیگر هیچ جنبه مثبت تاریخی ندارد. علت پیدایش آنها نه شکل گیری ناکافی طبقه کارگر، بلکه عقب نشینی سیاسی‌ای است که بر جنبش سوسیالیستی کارگری تحمیل شده. به این ترتیب این گونه تلاش‌ها برای بازسازی "سوسیالیسم"، با فرو نهادن مکان محوری مبارزه طبقاتی کارگران، نه تنها این شکست را منعکس می‌کند، بلکه خواه و ناخواه در جهت تثبیت این شکست عمل می‌کند. برخلاف

مهمی را در خود دارد. کار علمی در مورد اقتصاد سوسیالیستی نقشه پردازی برای آینده نیست، بلکه شناخت قوانین بنیادی سرمایه داری، و همچنین تبیین اشکال و ویژگی های مشخص سرمایه داری موجود است. گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم دورانی است که در آن دولت کارگران (یعنی تمامیت طبقه کارگری که بمنزله عالی ترین اتوریتة سیاسی در جامعه عمل می کند) با دگرگون کردن نهادهای بنیادی جامعه به سلطه این قوانین بر حیات اقتصادی جامعه پایان خواهد داد. اما آن اشکال و آن اقداماتی که طبقه کارگر اتخاذ می کند تا ارتش ذخیره کار (بیکاران)، تولید برای سود، ... و خلاصه مالکیت خصوصی را پایان دهد، کاملاً منوط به درجه رشد و اشکال معین فعالیت اقتصادی و فرهنگی جامعه در آن مقطع معین هستند. برنامه اقتصادی سوسیالیسم تنها می تواند مبانی و پرنسپ های تجدید سازمان جامعه را بیان کند؛ اشکال معین تحقق آن در هر مقطع و برای جوامع مختلف متفاوت است.

اما، همانطور که در پاسخ به پرسش اول به تفصیل گفتم، تنها شیوه واقعی طرح چنین آلترناتیوی تقویت جنبش اجتماعی طبقه کارگر است. تنها وقتی این "آلترناتیو" بطور واقعی یک آلترناتیو است (یعنی یک انتخاب واقعی برای جامعه است) که بتوان نیروی اجتماعی ای را که هم قصد و هم قابلیت تحقق آنرا دارد به جامعه نشان داد. واضح است که هرچه جنبش سوسیالیستی کارگران نیرومند تر باشد این امر نیز ضروری می شود تا برنامه خود برای تجدید سازمان جامعه را در سطوح کنکرت تری طرح کند. کفایت تجسم کنیم که جنبش سوسیالیستی کارگری آنقدر نیرومند شده که مثلاً کارگران برای نمایندگی مجلس کاندیدا معرفی می کنند و انتخاب می شوند. واضح است که در قبال برنامه های اقتصادی احزاب بورژوازی، کاندیداها یا نمایندگان کارگران می باید، حتی برای تبلیغ صرف هم که شده، تصویر مشخص تری از برنامه و اقدامات اقتصادی یک دولت کارگری بدست دهند. هرچه جامعه جنبش کارگری را به عنوان نیرویی که قادر است جامعه را از نابرابری و بی حقوقی رها کند جدی تر بگیرد، هرچه امکان تجدید سازمان جامعه یک امر در دسترس بنماید، واضح است که بدست دادن تصویری روشن تری از آلترناتیو اجتماعی طبقه کارگر (چه در عرصه اقتصاد و چه در سایر عرصه های اجتماعی) ضروری می شود؛ یا می توان گفت در یک شرایط معین عرصه آلترناتیوهای کاملاً کنکرت سوسیالیستی کارگران خود پیش شرط جلب اعتماد طبقات فرودست و پیش شرط رشد بیشتر جنبش سوسیالیستی کارگری می شود.

همه این ها درست است، و من هم مثل شما خواهان فعالیت هرچه بیشتر سوسیالیست ها در این زمینه هستم. در شرایط فعلی نیز من فکر می کنم جنبش سوسیالیستی کارگری باید ادبیات حجیمی راجع به جامعه سوسیالیستی، از سازماندهی

سوسیالیسم گذر خواهد کرد. (برخلاف مثلاً شومپیتر که، با وجود این که ضد سوسیالیست بود، اما گرایش سرمایه داری به انحصار و پدیده تورم را عواملی می دانست که صرفاً بنا به عملکرد اقتصادی کاپیتالیسم منجر به تحول این سیستم به سوسیالیسم خواهند شد.) من فکر می کنم از قضا مدیسن در اینجا تعبیر درستی از نظریه مارکس می دهد. گذار کاپیتالیسم به سوسیالیسم، از نظر مارکس، مستلزم عمل سیاسی بود؛ عملکرد اقتصادی سرمایه داری تنها زمینه اجتماعی این عمل را فراهم می آورد اما آنرا اتوماتیک و اجتناب ناپذیر نمی کند. اما چنین نظریه ای راجع به گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم به معنای آن نیست که سوسیالیسم فاقد آلترناتیو اقتصادی متمایز خود می باشد.

شاید آنچه در سوال مورد اشاره است این واقعیت است که در سوسیالیسم، برخلاف کاپیتالیسم، اقتصاد یک عرصه در خود و با قوانین کور خود نیست. این خصلتی در اقتصاد سوسیالیستی است که از همان قرن نوزدهم با عناوین «تولید آگاهانه» یا «تولید برای نیازها» مشخص شده است. از این لحاظ البته ویژگی های عرصه اقتصاد در سوسیالیسم از کاپیتالیسم متفاوت است، اما تفکیک مفهومی عرصه اقتصادی از عرصه اجتماعی در سوسیالیسم هنوز ممکن و معتبر است. (همانطور که در نظام فئودالی عرصه سیاست و اقتصاد همبافته اند، یا به قول مارکس، مازاد محصول با اتکاء به زور تصاحب می گردد، اما همچنان می توان عرصه اقتصاد فئودالی را انتزاع کرد و دینامیسم مستقل آنرا مطالعه کرد و شناخت.) به این اعتبار ما کاملاً حق داریم، و موظفیم، که آلترناتیو اقتصادی سوسیالیسم را در برابر اقتصاد کاپیتالیستی موجود قرار دهیم.

در مورد آلترناتیو اقتصادی سوسیالیسم، من هیچ چیز به آنچه به یمن مارکسیسم از نیمه قرن نوزدهم در جنبش طبقه کارگر تثبیت شده ندارم که اضافه کنم: به بیان فشرده، سوسیالیسم یعنی بدل کردن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله به مالکیت اشتراکی کل جامعه. این هدف نهایی و اصل اساسی جنبش سوسیالیستی است. از لحاظ اجتماعی نیز این مشخصه هویتی جنبش سوسیالیستی کارگران است، و این جنبش تنها می تواند به همین عنوان خود را به جامعه بشناساند. بدیهی است جنبش سوسیالیستی (چه در خودآگاهی خود و چه در تبلیغ هدفش برای جامعه) صرفاً یک اصل تئوریک را تکرار نمی کند، بلکه تصویر بسیار مبسوط تری و مفصل تری از هدف نهائی اش بدست میدهد، اما باید تأکید کنم که این امر ابدا نقشه پردازی اتوپیک در مورد جامعه آینده نیست. شکل مشخص جامعه سوسیالیستی، و به همین اعتبار سازمان اقتصادی مشخص جامعه سوسیالیستی، بستگی دارد به شرایط مشخص تاریخی و جامعه ای که طبقه کارگر در آن به قدرت می رسد. اینکه مارکس می گفت طبقه کارگر در پی تحقق طرحی از پیشی نیست، حقیقت علمی

نشده. برای کشورهای جهان سوم قضیه تاریخا متفاوت است. در بسیاری از کشورهای جهان سوم جریانات مدعی کمونیسم و سوسیالیسم، از احزاب پیرو مسکو گرفته تا حتی گرایشات کشوری و بین المللی رادیکال تر، حتی آن گاه که نفوذ اجتماعی قابل اعتنایی داشتند، تقریبا هیچگاه یک جامعه سوسیالیستی را (حال با هر درکی) به مثابه هدف نهایی جنبش خود طرح نکردند. اگر هم جامعه و توده مردم آنها را به عنوان "کمونیست" می شناخت (و در کشوری مثل ایران این علیرغم عناوین آگاهانه غیرکمونیستی ای همچون توده ای و فدایی و پیکاری بود)، اینجا کمونیست به معنای ضدیت با دیکتاتوری، ضدیت با امپریالیسم، طرفداری از فرودستان، خواهان استقلال کشور، یا برعکس خواهان وابستگی به شوروی، درک می شد. می خواهم بگویم، حتی اگر از عامل دیکتاتوری و بربریت حکومت در کشورهای مثل ایران و افغانستان نیز که بگذریم، در اغلب کشورهای جهان سوم توده مردم فرودست هیچگاه با «سوسیالیسم» بمنزله یک سازماندهی اجتماعی متفاوت، و بخصوص یک تجدید سازمان اقتصادی جامعه، یعنی آلترناتیوی در برابر سرمایه داری، مواجه نشدند تا امروز به آن ناباوری نشان دهند. و گفتم که در کشورهای صنعتی پیشرفته نیز امروز چنین آلترناتیوی (یعنی یک جنبش اجتماعی معتبر که خواستار تجدید سازمان رادیکال جامعه باشد) طرح نشده است تا توده مردم به آن ناباوری نشان دهند. (در کشورهای سابق بلوک شرق، "جهان دوم"، مسأله فرق دارد ولی اجازه دهید فعلا به آن نپردازیم). منظورم این است که، چه در اروپای پیشرفته صنعتی و چه در کشورهای در حال توسعه صنعتی، مسأله حیاتی برای عروج سوسیالیسم بسادگی این است که یک جنبش که مدعی چالش سرمایه داری و خواهان دگرگونی سوسیالیستی باشد براه بیفتد. سوال اصلی این است که به راه افتادن چنین جنبشی در گرو چیست؟

پاسخ ها اینجا می تواند متفاوت باشد. بیشتر هم گفتم من به آن دسته تعلق دارم که هنوز (علیرغم هر تحول اقتصادی و فرهنگی و محیط زیستی و غیره) جنبش طبقه کارگر را تنها حامل بالقوه سوسیالیسم می داند. نخستین مزیت این دسته از سوسیالیست ها این است که لازم نیست دنبال عامل جدیدی بگردند و جنبش تازه ای را پی بریزند. نقطه آغاز ما، جنبش موجود طبقه کارگر است. برای مارکسیست ها، برای سوسیالیست های کارگری، هیچ نقطه آغاز پراتیکی و تئوریکی جز حضور در این جنبش و مسائل بلافصل آن نمی تواند وجود داشته باشد. قانونمندی جامعه سرمایه داری چنان است که این جنبش، حتی آنگاه که خودآگاهی اش بر دینامیزم و اهداف خود مخدوش و ناقص است، در ذات خود جنبشی است که از تقابل دائمی با سرمایه گریزی ندارد. وظیفه سوسیالیست ها، در متن جنبش جاری، فاش کردن این ذات گریزناپذیر، یعنی آوردن دینامیزم و اهداف عینی این جنبش به سطح خودآگاه است.

اقتصاد گرفته تا فعالیت های فرهنگی و هنری، داشته باشد و فعالین سوسیالیست از همین امروز باید به آن مشغول باشند. اما گمان می کنم آنچه در این زمینه ها مورد نظر من است هنوز با آنچه در سوانتان مطالبه می شود تفاوت زیادی دارد. زیرا آنچه مورد نظر من است به احتمال زیاد از جنسی است که در سوال شما از آن به عنوان "توضیحات کلی" یاد می شود. مجبورم در این باره توضیح بیشتری بدهم و احتمالا بعضی از نکات تاکنونی را مجددا تکرار کنم تا منظور متفاوت خودم را از ادبیات مربوط به اقتصاد سوسیالیستی روشن کنم.

فکر می کنم از پاسخ من به سوال اول باید روشن شده باشد که چرا من معتقد نیستم که "احیاء باور به سوسیالیسم" در گرو ارائه آلترناتیوها و راه حل های مشخص برای یک اقتصاد سوسیالیستی است. گفتم که این گونه آلترناتیو پردازی ها از نظر من رجعت به دوران سوسیالیسم اتوپیک است، و تازه منهای حقانیت و ترقی خواهی تاریخی ای که سوسیالیست های اتوپیک اولیه دارا بودند. فکر نمی کنم هیچکس مدعی باشد که اگر توده مردم فرودست امروز به سوسیالیسم بی باور شده اند به سبب این است که انتقادات مکتب اتریش به جنبه اقتصادی سوسیالیسم را قانع کننده یافته اند. مسأله، دستکم در کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا، بسادگی این است که در دهه اخیر یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی که نظام موجود را چالش کند در کمتر کشوری وجود داشته. (چنین جنبشی، همان طور که در نخستین صفحات «چشم انداز و تکالیف» بازگو می کنم، در دهه اخیر در کشورهای صنعتی پیشرفته تقریبا مطلقا وجود ندارد). می خواهم بگویم اساسا آلترناتیو سوسیالیستی ای به توده مردم فرودست عرضه نشده تا آنها برایش شانه بالا بیندازند و بی باوری نشان دهند. این واقعیت به نظر من بخوبی نشان می دهد که این امر را باید به عنوان عقب نشینی سیاسی سوسیالیسم شناخت و به هیچ وجه نمی توان آنرا به ابهام تئوریک، خصوصا ابهام تئوریک توده مردم، تعبیر کرد. در کشورهای صنعتی پیشرفته ("جهان اول")، پس از فروپاشی شوروی احزاب دینفوذ در اتحادیه های کارگری، یعنی احزاب سوسیال دموکرات و کمونیست، دیگر خود آلترناتیو اقتصادی متمایزی طرح نمی کنند، برتری نظام موجود کاپیتالیستی را بر برنامه های پیشین خود پذیرفته اند، و کارشان تنها ابراز ملاحظه و تبصره هایی بر سیاست های اقتصادی جاری است. و هنوز هیچ جریان سوسیالیستی متمایزی (متمایز از سوسیال دموکراسی و احزاب کمونیست پیشین) نتوانسته در جنبش کارگری جاپای محکمی بدست آورد. جنبش های سوسیالیستی غیرکارگری نیز شکل نگرفته است. تحرک جنبش جهانی ضد گلوبالیزاسیون البته بسیار بالاست و لفظ آنتی کاپیتالیست نیز رواج دارد، اما هنوز یک جنبش متکی به اقشار غیرکارگر اما صریحا سوسیالیست از دل تحرک زیاد جنبش بین المللی ضد گلوبالیزاسیون متولد

اما مجددا می‌خواهم تأکید کنم که ادبیاتی که چنین جامعه سوسیالیستی (و اقتصاد سوسیالیستی) را ترسیم می‌کنند قربانی با آنچه امروزه در سنت راسیونالیست و اتوپیک سوسیالیسم بازار تولید می‌شوند ندارند. هدف از این گونه ادبیات آموزشی (و تبلیغی) پاسخگویی به انتقادات تئوریک منتقدان سوسیالیسم (یا تجربه شوروی) نیست.

این نوع ادبیات سوسیالیستی برای تبلیغ عمومی سوسیالیسم در سطح جامعه و نزد افشار غیرکارگر نیز اهمیت دارد. اما به نظر من خطاست اگر تصور کنیم تبلیغ چنین ادبیاتی در یک سطح وسیع اجتماعی حلقه اصلی در عروج جنبش سوسیالیستی است. مسأله این نیست که توده مردم فرودست و زحمتکش اینقدر قدرت تخیل ندارند که چشم هاشان را هم بگذارند و دنیای متفاوتی را که عاری از رنج و سرکوب و نابرابری باشد تصور کنند. جنبش سوسیالیستی کارگری با بدست دادن تصویرهای زیبا از جامعه مطلوب نیست که توده‌ها را بخود جلب می‌کند و نیرومندتر می‌شود؛ بلکه با نشان دادن این امر که با پیشروی جنبش کارگری علیه سرمایه، و با تحقق هر درجه از خواسته‌های جنبش کارگری علیرغم خواست سرمایه‌داران، خواسته‌های روزمره توده فرودست نیز امکان تحقق می‌یابند. تبلیغ وسیع ادبیات سوسیالیستی‌ای که تصویری از نظام مطلوب کارگران بدست دهد لازم است، اما برای نشان دادن این امر که مبارزه کارگران علیه کاپیتالیسم و برای چنین هدف نهایی‌ای در ارتباط با معضلات امروزی توده فرودست و تنها راه حل واقعی آنهاست.

عصر جدید: آن جایی که شما درباره شرایط و ویژگی‌های مبارزه برای حفظ میراث نظری مارکسی مختصر بحث میکنید به دو نکته اصلی که سالهاست همه احزاب کمونیستی به آن توافق داشتند، تأکید می‌گذارید، یعنی بکار بستن خلاقانه تیوری مارکسیستی در تحلیل پدیده‌ها و تکامل بخشیدن به خود تیوری مارکسیسم. دلیل عدم توفیق بسیاری از احزاب کمونیستی را درین امر تا بحال در چه می‌بینید؟ کم نیستند احزاب کمونیستی که با دفاع ارتدکسی از مارکسیسم به سکت‌های مذهبی تبدیل گردیده‌اند و بعضی از احزاب کمونیستی در گذشته با بکار بستن "خلاقانه" مارکسیسم بالاخره از کمپ بورژوا سر در آورده‌اند. شما علل این ناکامی را تا بحال در چه میدانید و برای اینکه درین عرصه بتوان دست بالایی کسب نمود چه استراتژی را کارآمد میدانید؟

ایرج آدرین: راستش اشاره من به ارتدکسی و یا برخورد خلاق به مارکسیسم در احزاب نبود. حتما منظورم را بد بیان کرده‌ام که چنین برداشتی ممکن شده. والا حق با شماست، چه بسا پیروان ارتدکسی که سکتاریست شده‌اند و چه بسا بقیه در صفحه ۹

همان طور که در پاسخ سوال اول گفتم، در سطح جهانی مهم ترین مسائل از لحاظ تئوریک برای این جنبش در مقطع فعلی تبیین سرمایه‌داری معاصر و استراتژی جنبش کارگری است. در عین اینکه به نظر من در مقطع فعلی تأکید بر آلترناتیو اقتصادی سوسیالیستی برای این جنبش جایگاه ویژه‌ای دارد. اما اهمیت آلترناتیو اقتصادی سوسیالیستی برای جنبش سوسیالیستی کارگران در مقطع فعلی، به نظر من، ادا به سبب معضل ساز بودن تئوریک آن نیست، بلکه به دلیل اهمیت آموزشی و تبلیغی آن است.

گفتم که هدف نهایی جنبش طبقه کارگر، سوسیالیسم (و بخصوص نظام اقتصادی سوسیالیسم) شناسنامه این جنبش است. اگر به تاریخ نگاه کنیم می‌بینیم جنبش طبقه کارگر مدرن صنعتی در هر مقطع به هر رو تصویری از سوسیالیسم داشته است؛ تصویری از جامعه مطلوب که در آن بسادگی جایی برای سرمایه‌دار و کارفرما وجود ندارد. اشاره کردم که حتی کار سوسیالیست‌های اتوپیک، وقتی طبقه کارگر هنوز از نظر کمی و کیفی رشد نیافته بود، دستکم این خدمت را به این جنبش کرد که آنها را به هر حال با تصویری از جامعه‌ای متفاوت، جامعه‌ای غیرسرمایه‌داری و اقتصادی بر مبنای همکاری عمومی، مجهز کرد. امروز، در ابتدای قرن بیست و یکم، همچنان ضرورت دارد که جنبش طبقه کارگر به عنوان هدف نهایی خود تصویری از جامعه متفاوت سوسیالیستی (در اقتصاد و سیاست و سایر عرصه‌های اجتماعی) داشته باشد؛ و دقیقاً به سبب هجوم عظیم سخنگویان سرمایه به بهانه فروپاشی شوروی، داشتن چنین تصویری از یک جامعه متفاوت سوسیالیستی ضروری تر شده است. (و ارائه و تبلیغ آن در جامعه به منزله هدف جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نیز کاملاً بجا و ضروری است). مشخصاً در مورد کشوری مثل ایران (که جریانات مدعی سوسیالیسم و کمونیسم تقریباً هیچگاه آموزش دهنده و مبلغ بر انداختن سرمایه‌داری و تجدید سازمان بنیادی جامعه نبودند) حتی ترجمه چنین ادبیات سوسیالیستی‌ای، از امثال فوریه، کابه، بلانکی گرفته تا بیل و حتی کائوتسکی، برای جنبش سوسیالیستی کارگری ایران بسیار مفید است. در کنار انتقال این گنجینه عظیم، بیشک پرداختن به تجربه شوروی نیز ضرورت دارد. آنقدر ادبیات انتقادی سوسیالیستی از تجربه شوروی وجود دارد که نشان دهد چرا سازمان اجتماعی و اقتصادی شوروی (و چین نیز) ربطی به هدف جنبش طبقه کارگر ندارد. نگارش جزوات آموزشی و تبلیغی در مورد سازمان اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم، با توجه به تجربه قرن بیستم و با الهام از ادبیات کلاسیک جنبش کارگری و مارکسیستی در این زمینه، قطعاً خدمت بزرگی به جنبش است.

در آستانه تحولی بزرگ به مناسبت روز جهانی زن

در برابر انقلاب، که آنرا هم تراز با خشونت مطرود جلوه می دهد، پیش پای همه این جنبش ها باز کند و در این مسیر رهبری خود را بر آنها مسجل نماید.

با به قدرت رسیدن جناح احمدی نژاد صف بندی های درون حکومت و اپوزیسیون به باز نگری سیاست های خود پرداختند. حرکت اصلاح طلبی در درون حکومت به فقهرا رفت و این افول در اپوزیسیون لیبرال بلافاصله بازتاب یافت. و در حالی که لیبرالهای اپوزیسیون و جریانات جبهه دوم خرداد به یکدیگر نزدیک می شدند، نوبت به جریاناتی رسید که به دنبال سرخوردگی از اصلاحات باز هم در یک افق لیبرالی به دنبال اهداف دمکراتیک می گشتند؛ این جریانات در جنبشهای دمکراتیک میدان عمل یافتند و بویژه در مبارزات زنان و دانشجویان به دست و پا زدن پرداختند.

اما این اوضاع دیری نپائید و دیدیم چگونه جنبش دانشجویی که پس از دوره ای سرخوردگی از دوم خرداد به چشم انداز لیبرالی هم چنان دل بسته بود، با ترکیدن حباب لیبرالیسم ابتدا رو به گوشه نشینی نمود و بعد با میدان آمدن جنبش کارگری و تحولی که به یمن آن در فضای مبارزاتی جامعه پدید آمده بود، تکان خورد و دگرگون گردید. بخشی از این جنبش با شرکت در اعتراضات کارگران و دفاع از مبارزات آنان، و سپس برگزاری ۱۶ آذر امسال با شعار ها و بیانیه چپ، فراخوان به اتحاد جنبشهای اجتماعی و پیوستن به کارزار طبقه کارگر برای ایجاد تشکل، خود را از لیبرالیسم بشکلی قاطع جدا کرد و به سوسیالیسم روی آورد. و این حرکت عملی در طرح شعار و آکسیون، و افشای بیهودگی سیاست لیبرالی در خواسته های دانشجویی تا عرصه نظری و تقابل فکری با لیبرالیسم برای دفاع از سوسیالیسم هم گسترش یافت.

جنبش زنان هنوز به این مسیر پا نهاده است. اما این درنگ، با در نظر گرفتن مختصات ویژه این دو جنبش روال دور از انتظاری نیست: جنبش دانشجویی سنتا در کشور استبداد زده ای چون ایران بی درنگ از دفاع از حقوق قشر دانشجو فراتر رفته و مستقیماً در گیر مبارزه سیاسی می شود؛ و به این اعتبار فعال ترین مبارزین سیاسی ضد رژیم و پیشروان فکری را تحویل جامعه می دهد. در جنبش زنان، که پیش از هر چیز در پی برآورده کردن اهداف فوری و خواسته های بلافصل توده زنان است، فعل و انفعالات سیاسی به سرعت و روانی جنبش دانشجویی انجام نمی گیرد. اما نکته مشترک این جنبش های دمکراتیک، که هیچیک از آنها ابتدا به ساکن ماهیت سوسیالیستی ندارد، در این است که هر دو بازتاب دهنده گرایشات کلان طبقاتی و توازن قوای این گرایشات در جامعه اند. بنابراین با یک استنتاج منطقی از این فاکتورها باید منتظر بود که دیر یا زود تحولاتی که جنبش دانشجویی را تکان داد و بخشی را به سوی سوسیالیسم کشاند، جنبش زنان را نیز دستخوش دگرگونی کند و به تقابل گرایشات موجود در آن سهولت و شتاب بخشد.

جنبش زنان نیز همچون جنبش دانشجویی از یکسو به این دلیل که در پی افول اصلاح طلبی از وعده و وعید های لیبرالی دلسرد شده، و از سوی دیگر به مناسبت تحولی که به مدد تلاش طبقه کارگر در فضای مبارزاتی جامعه ایجاد گردیده است ظرفیت بالایی برای

هشت مارس روز جهانی زن از راه می رسد. امسال در آستانه گرامیداشت این روز جای آن دارد که بیش از هر چیز به آینده مبارزات زنان در ایران چشم بدوزیم و بر افقی که به روی جنبش آنان گشوده می شود نظر بیفکنیم. در این مسیر لازم است نگاهی به موقعیت تاکنونی این جنبش و فرایند رشد آن بیندازیم.

کارنامه بیست و هشت ساله جمهوری اسلامی ما را از تکرار توصیف شرایط زن در ایران بی نیاز می کند. در تمام این دوران مستقل از جناح هائی که هر یک در دوره ای سکاندار این رژیم بوده اند، مستقل از این که کدام یک از دسته های در حکومت اهرم های اصلی قدرت و کنترل جامعه را به دست داشته اند و تناسب قوای محافل مختلف آن چه بوده است، بی حقوقی و موقعیت فرودست زن در ایران دوام یافته است.

در مقابل، حرکات و جریانات موجود در جنبش زنان در ایران بسته به تلاطمات درونی این رژیم نوسان کرده اند. چه برآمد جریان فمینیسم اسلامی و چه تحركات لیبرال-فمینیسمی، که با بالا گرفتن موج اصلاح گری و بویژه جبهه دوم خرداد همراه بوده، به درجات متفاوت با روی کار آمدن و کنار رفتن این جریان دچار فراز و نشیب شده است. جریان اصلاح طلبی نزدیک به یک دهه از هر سو جنبش زنان را به محاصره در آورد؛ و هر یک از اجزای این جریان، چه در درون حاکمیت و چه در اپوزیسیون، تلاش کرده تا حرکات مبارزاتی زنان را به پشت جبهه یا ابزار تحقق سیاست های خود تبدیل کند. بعنوان یکی از بزرگترین نمادهای این تلاش میتوان حرکت رفراندم خواهی را به گواه گرفت.

بدنبال به قدرت رسیدن احمدی نژاد و دار و دسته اش و با غروب بخت جبهه اصلاحات و نمایندگان دوم خرداد آن، موقعیت اصلاح گران - نه تنها جبهه دوم خرداد بلکه همه لیبرالهائی که به موفقیت آن چشم امید دوخته بودند- از سازشکار ترین تا رادیکال ترین آنها در جنبش زنان در جایگاه بازنده ای قرار گرفت. و این در چرخش سیاست ها و تغییر شیفت در مطالبات، و در انفعال و پس نشینی های آنان، که امروز خود را با «کمپین یک میلیون امضا» سرگرم می کنند، بازتاب یافته است.

بدیهی ست که تأثیرات عروج و سقوط اصلاحات و جذب لیبرالیسم تنها به جنبش زنان محدود نبوده است. جریانی که ده سال پیش در صحنه سیاسی ایران به ظهور رسید از همان ابتدا از محافل حکومتی تجاوز کرده و اصلاح طلبان مستقر در اپوزیسیون ایران را در بر گرفت، از این هائی که تکاپوی خود برای راه یابی به مجراهای رژیم را سیر آرام دست یابی به دمکراسی نام نهادند، تا آن هائی که با حفظ شعار جمهوری تمام عیارشان به پشتیبانی از اصلاحات دولتی بر خاستند. این تأثیرات فراتر از اپوزیسیون به همه جنبشهای اجتماعی موجود در ایران، به درجات مختلف، گسترش یافت. در یک نمای کلی، لیبرالیسم در ایران همیشه تلاش کرده است که راه جامعه مدنی و سیر آرام به سوی دمکراسی را

جذب شدن به سوی افق سوسیالیستی دارد. با تشدید مبارزه طبقاتی، تقابل میان این دو گرایش در جنبش زنان نیز شفاف تر خواهد شد. و دیری نخواهد گذشت که زنان مبارز به این پی خواهند برد که مشی جریان لیبرال و رهبری آن بر این جنبش خود مانعی برای بسیج توده زنان در تحقق حتی کوچکترین خواسته هایشان است؛ و دوران وحدت کلام ها و جبهه سازی ها در میانشان به پایان خواهد رسید و آنها هم در مقابل انتخاب میان دو افق اصلی اجتماعی، لیبرالیسم یا سوسیالیسم، قرار خواهند گرفت.

هم اکنون نشانه های این تحول در مبارزات زنان قابل مشاهده است: سمپاتی عمومی به مبارزات طبقه کارگر رو به افزایش است. توجه به خواست های اقتصادی و رفاهی و نیز پشتیبانی از حرکت تشکل سازی کارگران، که به دنبال پیشرفت های جنبش کارگری در گردهمائی ها و ادبیات جنبش زنان آغاز گردید، در حال توسعه است. در جنبش زنان این گرایش که طبقه کارگر را متحد طبیعی خود بداند به چشم می خورد. و زنان آزادیخواه در می یابند که دسترسی به آزادی های سیاسی ای که برای تحقق خواست های خود به آنها نیاز دارند با تشکل طبقه کارگر ممکن می گردد.

کنار خود داشته باشد. در آستانه هشت مارس امسال جای امید است که سمپاتی برقرار شده میان زنان مبارز و طبقه کارگر زمینه چرخش به سوسیالیسم را در حرکات مبارزاتی زنان مهیا کند، و جنبش زنان پا به پای جنبش دانشجویی در این راه گام بردارد. *

هم اکنون نشانه های این تحول در مبارزات زنان قابل مشاهده است: سمپاتی عمومی به مبارزات طبقه کارگر رو به افزایش است. توجه به خواست های اقتصادی و رفاهی و نیز پشتیبانی از حرکت تشکل سازی کارگران، که به دنبال پیشرفت های جنبش کارگری در گردهمائی ها و ادبیات جنبش زنان آغاز گردید، در حال توسعه است. در جنبش زنان این گرایش که طبقه کارگر را متحد طبیعی خود بداند به چشم می خورد. و زنان آزادیخواه در می یابند که دسترسی به آزادی های سیاسی ای که برای تحقق خواست های خود به آنها نیاز دارند با تشکل طبقه کارگر ممکن می گردد.

گرامی باد هشت مارس روز جهانی زن کمپته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

مارس ۲۰۰۷

خارجی آمریکا دنبال می کنند. در صورتیکه تشکل مورد نظر چپها و رادیکالهای جنبش کارگری بر مبنای همکاری و همگامی با دولت و کارفرماها قرار ندارد، در چهارچوب "جامعه مدنی" و "ان جی او"ها نیست و ماهیتا با تشکلهای مورد نظر سیاست خارجی آمریکا و لیبرالها نیز متفاوت است.

ثانیا، جنبش کارگری ایران و بویژه گرایش چپ و رادیکال آن برای ایجاد تشکل احتیاجی به حمایت دولت و سیاست خارجی آمریکا ندارند. تشکل مورد نظر اینها فقط می تواند بر وسیع ترین توده های کارگر متکی گردد و چشم امیدش به کمک کارگران در دیگر کشورها باشد. بعلاوه، چپها و رادیکالهای جنبش کارگری علیه هر جریانی که بخواهد از جنبش کارگری ایران در اختلافات بین این دو رژیم استفاده کند، قاطعانه خواهند ایستاد و اجازه نخواهند داد تا جنبش کارگری ایران ملعبه دست این و آن شود و به ابزار اجرای سیاست خارجی آمریکا در قبال رژیم اسلامی تبدیل گردد. بطور مشخص، فعالین جنبش کارگری ایران مدتهاست که به فعالیتهای "مرکز آمریکایی همبستگی" که یکی از ابزارهای سیاست خارجی آمریکا برای دخالت در جنبش کارگری در کشورهاست حساس شده اند و می کوشند تا تلاش این مرکز را که با استخدام کارکنان فارسی زبان در صدد یافتن سرپل هایی در خارج کشور برای ارتباط با جنبش کارگری ایران و فعالین آن است، خنثی کنند.

ثالثا، با آنکه اکنون جنبش کارگری ایران فاقد تشکلهای توده ای و میلیونی خود است اما دارای آن حد از تشکل و فعال هست که بتوانند این جنبش را نمایندگی کنند. جنبش کارگری ایران هیچ درخواستی از "شورای روابط خارجی آمریکا" ندارد و نیازی نیز به واسطگی و دلالی امثال اکبر گنجی ندارد. فعالین جنبش کارگری ایران درخواستهای کمک خود را علنا از برادران طبقاتی خود در دیگر کشورها مطرح کرده اند و بعضا نیز از آن برخوردار گشته اند. *

سیاست خارجی آمریکا و تشکلهای کارگری در ایران

رضا مقدم (به نقل از سایت کارگر امروز - اسفند ۱۳۸۵)

متن فارسی سخنرانی اکبر گنجی در "شورای روابط خارجی آمریکا" در ۱۱ اسفند در سایتهای اینترنتی منتشر شد. بدین ترتیب نوبت به اکبر گنجی هم رسید تا همانند رفراندیمان در "شورای روابط خارجی آمریکا" سخنرانی کند، تحلیل خود را از رژیم اسلامی بیان دارد، مشخصات رژیم مطلوب لیبرالهای ایران را ارائه دهد، با دید "امنیتی - نظامی" سیاست خارجی آمریکا مخالفت کند، آمریکا را از حمله نظامی به ایران برحذر دارد و از دولت آمریکا بخواهد تا سیاست خارجی خود را در راستای خدمت به برقراری رژیم مطلوب مورد نظر لیبرالهای ایران تغییر دهد.

یکی از موادی که گنجی در "شورای روابط خارجی آمریکا" طرح کرده، کمک به شکل گیری تشکلهای کارگری در ایران است که طرح چند نکته را در این مورد ضروری میسازد.

اولا، اکبر گنجی هم نظیر دیگر نیروهای راست اپوزیسیون ایران، تشکلهای کارگری را در چهارچوب آنچه آنها "جامعه مدنی" و "ان جی او"ها می خوانند، می فهمند. ایجاد تشکلهای کارگری که بر مبنای همکاری و سازش طبقاتی استوار است قبلا فقط بر داشتن متحدینی در رژیم و دولت متکی بود. با تضعیف اصلاح طلبان حکومتی که انشقاق در کل جنبش اصلاحات را نیز در پی داشت، بخشی از اصلاح طلبان برای رسیدن به اهدافشان بسوی استفاده از فشار سیاست خارجی آمریکا به رژیم اسلامی سوق یافتند. بدین ترتیب حال جریاناتی در اپوزیسیون ایران و از جمله لیبرالها، ایجاد تشکل کارگری مورد نظر خویش را نه با اتکا به متحدینی در رژیم اسلامی بلکه در هماهنگی با سیاست

در بیستمین سالروز فاجعه حلبچه

بقیه از صفحه ۴۰

شهر کردستان در تابستان گذشته در اعتراض به دستمزدهای پائین، کمبود برق و آب، بیکاری و فساد برگزار شد. چندین نفر از رهبران این تظاهرات ها بازداشت شدند، و دستکم در يك مورد پلیس از اسلحه گرم استفاده کرد. ناسوس هردی، سردبیر هفته نامه مستقل «ناوینه» می گوید: "سال ۲۰۰۶ سال اعتراض بود."

در مقایسه با بقیه عراق، کردستان مورد نسبتاً موفقی بشمار می رود. ثبات و امنیت برقرار است. نفت کردستان در دست بهره برداری است. اما در مقابل دو حزبی که بخشهای شرقی و غربی کردستان را همچون تیول خود اداره می کنند، کاسه صبر دارد لبریز می شود. منتقدان می گویند برغم اینکه دولت محلی اسما دولت واحدی است، هر کدام از این دو حزب به آدم های مورد نظر خودش می رسد.

ناسوس هردی این پرسش را طرح می کند: "تا سقوط صدام در سال ۲۰۰۳، مقامات (منطقه کردستان) این بهانه را داشتند که با اینکه خود مختار بودیم زیر تحریم قرار داشتیم. حالا مرزها باز است. سرمایه گذاران خارجی هم می آیند. اما نتیجه اش کجاست؟"

او ادامه می دهد: "ما باید خودمان را با کشورهای دیگر مقایسه کنیم، نه با دوره صدام. چرا اینجا (در کردستان) نیروگاه نمی سازند تا دائماً قطع برق نداشته باشیم؟ هیچکس منکر نیست که فساد و رشوه خواری وجود دارد؛ حتی سیاستمداران هم انکار نمی کنند. اما ما هیچگاه ندیده ایم که کسی را به این اتهام به دادگاه ببرند. ما که امنیت داریم، پس چرا پیشرفت نداریم؟"

فاجعه حلبچه بدترین اقدام استبداد وحشیانه صدام بود. دولت های غربی به ندرت بیاد می آورند که چگونه بر آن چشم بستند. صدام متحد آن ها علیه ایران بود، و بخشی از گاز شیمیائی از شرکت های غربی آمده بود. اما اگر نسل جدید حلبچه اکنون بیشترین تقصیر مشکلاتش را به گردن دولت کردستان می گذارد، این باید درسی برای همه حکومتگران باشد.

از نظر اخلاقی البته هیچکس نمی تواند ویران کردن يك شهر و کشتار ۵۰۰۰ نفر را با مشکلات اقتصادی يك شهر همتراز قرار دهد. اما همانطور که بوش و بلر نمی توانند اعتبار برکنار کردن صدام را از آن خود بدانند ولی دستهای خود را آلوده خونریزی های متعاقب آن ندانند، مقامات (دولت محلی) کردستان نیز برای تقسیم عادلانه تر ثمرات دوران پسا صدام باید بیش از آنچه تا کنون انجام داده اند کاری کنند. زمان این که بتوان برای هر شکایتی رژیم سابق را مقصر شمرد به سر آمده است.*

سرهنگ و هاب عزیز، رئیس امنیتی حلبچه، به من می گوید: "ما از سلاح مان علیه جمعیت استفاده نکردیم. اگر شلیک کردیم، بالای سر جمعیت شلیک کردیم تا پراکنده شوند. آن مردی که کشته شد فاصله خیلی زیادی از ما داشت." سرهنگ و هاب عزیز در آن روز سرنوشت ساز، یعنی در هجدهمین سالگرد بمباران شیمیائی حلبچه در ماه مارس گذشته، سر خدمت حاضر بود. هیچگونه تحقیقی درباره این ماجرا صورت نگرفت. از سربازانی که شلیک کرده بودند سوالاتی کردند، اما تنبیه شان نکردند.

نشانه تنها پیشرفت در حلبچه این است که پیاده روهای خیابان اصلی خاکی حلبچه را اکنون بتن ریخته اند. قرار است جاده ها را هم اسفالت کنند. پس از بمباران شیمیائی، نیروهای صدام حلبچه را ویران کردند و حلبچه هنوز نه منبع آب دارد و نه فاضلاب.

پس از اعتراضات (پارسال)، دولت محلی کردستان ۱۸ میلیون پوند (تقریباً ۳۵ میلیون دلار) به حلبچه اختصاص داده است. رئیس شورای شهر حلبچه، قادر کریم محمد، منکر این است که معلوم نیست کمک های خارجی صرف چه شده اند. او می گوید: "حتی جامعه کردهای مقیم اروپا نیز تصور می کرد که به خاطر این بنای یادبود پول زیادی به حلبچه سرازیر شده است، اما این حقیقت نداشت. بازدیدکنندگان قول های توخالی فراوانی به ما دادند. تنها پولی که ما گرفتیم برای ساختن دو مدرسه بود."

ابراهیم هورامانی، مدیر پیشین موزه حلبچه، احساسات متناقضی در مورد آتش سوزی، که خود او با استیصال ناظرش بود، دارد. می گوید: "من استعفاء دادم. به نظر من از موزه هتک حرمت شده بود." اما او خود را در احساس سرخوردگی مردم محلی شریک می داند؛ مردمی که مرتب آن ها را برای استقبال از میهمانان عالیرتبه خارجی به صف می کردند اما هیچ نتیجه ای عایدشان نمی شد. او اضافه می کند که وزیران، چه در بغداد و چه در خود (دولت محلی) کردستان، به يك اندازه بخاطر وعده های توخالی مقصر بودند.

مسئولان حلبچه هنوز قصد تعمیر بنای یادبود را ندارند. خشم هنوز فروکش نکرده است. يك مرد جوان، که نیمی از خانواده اش را در فاجعه ۱۹۸۸ از دست داده، می گوید: "اگر هزار بار هم بسازندش، من يك میلیون بار آتشش می زنم."

انفجار خشم در حلبچه تنها نمونه اعتراض و واکنش سرکوبگرانه در کردستان نیست. راه پیمائی هایی در چندین

Baroo

Paper of Workers Socialist Unity – Iran

www.wsu-iran.org

No 23, April 2007

در بیستمین سالروز فاجعه حلبچه

برای تشنجات اخیر در حلبچه
نمی توان صدام را مقصر شمرد

جانانان استیل

گاردین، جمعه ۲ مارس ۲۰۰۷

تعجب اینجاست که آتشی که سال گذشته این بنای یادبود را ویران کرد عمدی بود و توسط بازماندگانی افروخته شد که در بمباران شیمیایی خانواده هاشان از هم پاشیده بود. بت شکنی در ابعادی تراژیک؛ نوعی خود زنی جمعی؛ انگار یهودیان موزه آشویتس را خراب کرده باشند.

مقامات دولت منطقه ای کردستان، که بر اهمیت تصویرسازی بخوبی واقف اند، نخست اسلامپون کرد و نفوذی های ایران را مقصر شناختند، و نوارهای ویدئویی (آتش سوزی) را توقیف کردند و چند ژورنالیست را هم موقتا بازداشت کردند. حالا همه معترف اند که آتش سوزی نقطه اوج برنامه ریزی نشده تظاهراتی بود که، در اعتراض به بی توجهی مقامات به حلبچه، در سال گذشته توسط دانشجویان هدایت شد. به بنای یادبود حمله کردند، زیرا این مردم احساس می کردند مقامات (دولت محلی کردستان) از این بنا چنین سوء استفاده می کردند که مرتب يك رشته بازدیدکنندگان عالی مقام را به آنجا می آورند تا تاج گلی بگذارند. مردم از این شکایت داشتند که کمک هایی که تحت این عنوان گرفته میشد در جیب های نامعلومی ناپدید می گشت، و مکانی که قرار بود جای سوگواری و بازاندیشی باشد به ماشین پول سازی برای این مقامات فاسد بدل شده بود.

دانشجویان به مقامات اخطار کرده بودند که مهمانان عالی مقام خارجی را این بار (در مراسم سالروز سال گذشته) دعوت نکنند. اهالی حلبچه می خواستند که خودشان مراسم یادبود را برگزار کنند، و خواهان بازسازی سریع تر این شهرک ویرانه بودند. سیر قضایا جهت کاملا بد و پیش بینی نشده ای یافت، زیرا نیروهای امنیتی هول کردند و بالای سر صف جمعیت شلیک کردند و بعد، از برابر خشم جمعیتی که به سوی بنای یادبود پیشروی می کرد، گریختند تا تظاهر کنندگان عصبانی بنا را به آتش بکشند. يك دانشجو از شلیک گلوله کشته شد.

بقیه در صفحه ۳۹

حتی بدترین خاطرات رنگ می بازند. مشکلات تازه سر بر می کنند و رنج های گذشته را می پوشانند. نسل هایی که اطلاعات شان از طریق دست دوم است بسرعت خسته می شوند. "حرف جنگ را بس کن پدر، حوصله ام را سر بردی!" این چنین می اندیشند و گاهی جرأت می کنند بیانش کنند.

تا سفر اخیرم به حلبچه هیچگاه گذشت تاریخ را این چنین نیرومند احساس نکرده بودم. حلبچه، جایی که یکی از زشت ترین بیرحمی های عصر جدید در آن رخ داده، شهرک کوچکی در شرق کردستان (عراق) است که ۵۰۰۰ نفر را در بمباران شیمیایی ای به دستور صدام حسین از دست داد. صدام دیگر نیست تا پاسخگو باشد، اما پسر عمویش، علی حسن المجید، مشهور به علی شیمیایی، که مسئول مستقیم این ماجرا بود بزودی باید پاسخ بگوید. او که اینک در بغداد برای جنایات دیگری علیه کردها تحت محاکمه است، و پرونده بعدی اش حلبچه است.

بنای یادبود عظیمی برای قربانیان حلبچه در سال ۲۰۰۳ توسط کولین پاول، وزیر خارجه پیشین امریکا، افتتاح شد. این بنا بشکل دو دست بود که از فرط درد بر یکدیگر پیچیده اند. بخش فوقانی این بنای یادبود هنوز بر فراز این شهرک فقیر بلند ایستاده است، اما نیمه تحتانی اش در آتش سوخته است و تنها پوسته توخالی بام آن برجا مانده است. قبلا نام قربانیان بر دیواره درونی گنبد حك شده بود و بر وجود جامعه ای، شامل صدها زن و کودک، شهادت می داد که به کام مرگ تدریجی و وحشتناکی فرو رفته بودند. امروز این نام ها از دوده سیاه شده اند و عموما قابل خواندن نیستند.